

بلاغ احمد الحنظل

نوح البلاغ

گنجینه عظیم



وزارت آموزش و پرورش
و مراکز
و مراکز

وزارت آموزش و پرورش
معاونت پرورشی و فرهنگی
اداره کل قرآن، عترت و نماز

پایه هشتم

فهرست مطالب

صفحه	عنوان
۸	پیشگفتار.....
۱۰	فصل اول: پرتوی از زندگی امام علی <small>علیه السلام</small>
۱۱	مقدمه.....
۱۲	ولادت و نامگذاری.....
۱۴	نامها و القاب و کنیه امام علی <small>علیه السلام</small>
۱۶	افتخار حضرت امیرالمؤمنین علی <small>علیه السلام</small>
۱۷	حامی و جانشین پیامبر <small>صلی الله علیه و آله</small>
۱۹	لیلة المیبت.....
۲۰	حضرت امیرالمؤمنین علی <small>علیه السلام</small> : برادر پیامبر <small>صلی الله علیه و آله</small>
۲۱	ازدواج با حضرت زهرا <small>علیها السلام</small>
۲۴	در جبهه‌های جنگ.....
۲۴	جنگ بدر.....
۲۵	جنگ احد.....
۲۷	جنگ احزاب (خندق).....
۳۱	جنگ خیبر.....
۳۳	سقیفه بنی ساعده.....
۳۴	خانه نشینی امیرالمؤمنین علی <small>علیه السلام</small>
۳۵	خلافت حضرت امیرالمؤمنین <small>علیه السلام</small>
۳۶	عدالت امام علی <small>علیه السلام</small>
۳۶	نبرد در سه جبهه.....
۳۷	جنگ جمل (فتنه‌ی ناکثین).....
۳۸	جنگ صفین (فتنه‌ی قاسطین).....
۳۹	جنگ نهروان (فتنه‌ی مارقین).....

عنوان: نهج البلاغه گنجینه عظیم

تدوین و تنظیم: اداره کل قرآن، عترت و نماز معاونت پرورشی و فرهنگی وزارت آموزش و پرورش.

مشخصات نشر: تهران: وزارت آموزش و پرورش، معاونت پرورشی و فرهنگی، موسسه فرهنگی منادی تربیت، ۱۳۹۵.

مشخصات ظاهری: ۱۱۸ ص.

شابک: ۹-۰۳۴-۰۳۹۰-۶۰۰-۹۷۸

وضعیت فهرست نویسی: فیبا

عنوان دیگر: پرتوی از زندگینامه و نهج البلاغه امام علی علیه السلام

شناسنامه افزوده: ایران، وزارت آموزش و پرورش، موسسه فرهنگی منادی تربیت

رده بندی کنگره: ۱۳۹۳ الف/۳/۴۳ BP

رده بندی دیویی: ۲۹۷/۹۵۴

شماره کتاب شناسی ملی: ۳۶۴۶۲۱۱



مؤسسه فرهنگی
منادی تربیت



وزارت آموزش و پرورش
معاونت پرورشی و فرهنگی
اداره کل قرآن، عترت و نماز

عنوان کتاب: نهج البلاغه گنجینه عظیم (پایه هشتم)

تهیه و تنظیم: اداره کل قرآن، عترت و نماز معاونت پرورشی و فرهنگی وزارت آموزش و پرورش

ناشر: موسسه فرهنگی منادی تربیت

چاپ اول: ۱۳۹۵

لینوگرافی، چاپخانه و صحافی: دقت

تیراژ: ۱۰۰۰۰ نسخه

شابک: ۹-۰۳۴-۰۳۹۰-۶۰۰-۹۷۸

ISBN 978-600-390-034-9

Email: info@monadi.org

WWW.monadi.org

تهران، خیابان استاد نجات‌الهی، بین چهارراه سمیه و طالقانی، کوچه بیمه، پلاک ۲۶

تلفن فروشگاه: ۸۸۹۳۱۸۵۲

تلفن پخش: ۸۸۸۹۴۲۹۲

نمابر: ۸۸۸۹۴۲۹۰

قیمت: ۱۶۰۰۰ ریال

شما عزیزان و نور چشم‌های ما، دانش‌آموزان و زبندگان و بچه‌های با استعداد و خوش حافظه - چه دختر و چه پسر - که در وادی حفظ و ترجمه نهج البلاغه و فراگیری این کتاب مقدس افتاده‌اید، بدانید که این نعمت، بسیار با برکت و با عظمت است. این موهبت خدایی را مغتنم شمارید و پیش بروید.

بیانات مقام معظم رهبری (مدظله‌العالی) در جمع دانش‌آموزان شرکت کننده

در مسابقات نهج البلاغه سال ۱۳۶۵



پیشگفتار

«نهج البلاغه در مجموع درس زندگی اجتماعی برای مسلمان هاست؛ مطالب این کتاب به طور مجرد از زندگی مطرح نشده، گوینده این کلمات یک رئیس مملکت، یک حاکم و فرمانروای بزرگی است که سلطنت او و حکومت او بر یک کشور پهناور و عظیم گسترش داشته و این انسان بزرگ - که مسؤولیت ملک‌داری و زمامداری را هم بر دوش داشته - با احساس این مسؤولیت عظیم این مطالب را بر زبان جاری کرده، مانند گفته‌های یک حکیم نیست که دور از غوغای زندگی و فارغ از واقعیت‌ها و مسائل گوناگونی که در یک جامعه ممکن است مطرح باشد، می‌نشیند و معارف اسلامی را بیان می‌کند. مانند عارفی نیست که به حالات و کیفیات درونی و نفسانی خود تکیه می‌کند. انسانی است که بار مسؤولیت اداره یک جامعه عظیم را بر دوش خود احساس می‌کند و دانای دین و بصیر به همه معارف اسلامی و قرآنی است؛ با این دل پرمعرفت، با این روح بزرگ و در مقام این مسؤولیت با مردم روبه‌رو می‌شود، با آن‌ها حرف می‌زند، از آن‌ها می‌خواهد، به آن‌ها می‌گوید و پاسخ سؤال‌ها و استفهام‌های آن‌ها را می‌دهد؛ این شرایط صدور نهج البلاغه است.

شاید با همه روایاتی که ما از ائمه معصومین علیهم‌السلام داریم از این جهت فرق می‌کند، آن‌ها مربوط به دوران حاکمیت مورد قبول اسلامی از دیدگاه ائمه علیهم‌السلام زندگی نمی‌کردند. آن‌ها در دوران اختناق به

خطبه ۲۳۳..... ۸۷

شرح و تفسیر..... ۸۷

ما فرمانروایان سخنیم!..... ۸۷

نکته‌ها..... ۹۰

۲. امیران سخن..... ۹۲

شرح و تفسیر..... ۹۴

ویژگی‌های محیط فاسد..... ۹۴

خطبه ۹۶..... ۹۸

شرح و تفسیر..... ۹۹

آغاز و انجام او است!..... ۹۹

شرح و تفسیر..... ۱۰۱

سخنانش بیان بود و سکوتش پرمعنا..... ۱۰۱

خطبه ۱۴۱..... ۱۰۴

شرح و تفسیر..... ۱۰۵

فاصله حق و باطل چهار انگشت است!..... ۱۰۵

نکته..... ۱۰۹

یک درس عالی اخلاقی..... ۱۰۹

خطبه ۲۰۴..... ۱۰۹

شرح و تفسیر..... ۱۱۰

از دنیاپرستان فاصله بگیرد..... ۱۱۰

شهادت مولای متقیان امیر مومنان علی علیه‌السلام..... ۴۰

اصحاب و یاران امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام..... ۴۲

اگر همه شیعه‌ی علی بودند آتش جهنم را نمی‌آفریدم..... ۴۲

زهد امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام..... ۴۳

دانش امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام..... ۴۴

بردباری و صبر امیرالمؤمنین علیه‌السلام..... ۴۵

فصاحت و بلاغت امیرالمؤمنین علیه‌السلام..... ۴۵

کرامات امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام..... ۴۷

برگی از دفتر آفتاب..... ۴۷

فصل دوم: خطبه‌های نهج البلاغه..... ۵۳

خطبه ۲۲۴..... ۵۴

شرح و تفسیر..... ۵۴

چرا دست به ظلم بیالایم؟..... ۵۴

شرح و تفسیر..... ۵۸

داستان حدیده محمات..... ۵۸

نکته‌ها..... ۶۶

۱. زندگی و شخصیت عقیل در یک نگاه..... ۶۶

۲. مساوات مسلمانان در بیت‌المال..... ۶۷

شرح و تفسیر..... ۷۰

داستان اشعث بن قیس منافق..... ۷۰

نکته..... ۷۷

اشعث بن قیس کیست؟..... ۷۷

خطبه ۲۱۱..... ۷۷

شرح و تفسیر..... ۷۸

آغاز آفرینش جهان..... ۷۸

شرح و تفسیر..... ۸۲

آفرینش کوه‌ها..... ۸۲

سر می‌بردند، مسائل از دیدگاه یک حاکم و مسؤول اداره مملکت بر زبان آن‌ها جاری نمی‌شد. اما امیرالمؤمنین به عنوان یک حاکم اسلامی حرف می‌زند، با یک جامعه‌ای که تحت اشراف و حکومت خود اوست حرف می‌زند، و این بیشترین سخنانی است که از امیرالمؤمنین در نهج البلاغه نقل شده. البته در کلمات آن حضرت سخنانی هم هست که مربوط به دوران حکومت ایشان نیست. ما امروز در همان شرایط قرار داریم، شرایط کنونی جامعه اسلامی همان شرایط است. البته نهج البلاغه مخصوص کشور ما نیست، برای همه دنیای اسلام است، اما دنیای اسلام هم امروز در حال یک بیداری و حیات دوباره اسلامی است، در کشور ما و در جامعه ما - که در سایه همین آموزش‌های امیرالمؤمنین و با اتکاء به نفس نهج البلاغه این انقلاب به پیروزی رسیده، و امروز همان جامعه اسلامی و علوی تشکیل شده و همان شرایط تقریباً در بیشتر ابعاد بر جامعه ما و کشور ما حکومت می‌کند - امروز روز استفاده هر چه بیشتر از نهج البلاغه است. - امروز شرایطی مشابه شرایط دوران حکومت امیرالمؤمنین است، پس روزگار نهج البلاغه است. امروز می‌شود از دیدگاه دقیق و نافذ امیرالمؤمنین علی علیه السلام به واقعیت‌های جامعه و واقعیت‌های جهان نگاه کرد و بسیاری از حقایق را دید و شناخت و علاج آنها را پیدا کرد. لذا ما امروز از همیشه به نهج البلاغه محتاج‌تریم.»

سخنرانی مقام معظم رهبری (حفظه الله)

در کنگره بین‌المللی نهج البلاغه ۱۳۶۳/۰۱/۲۶

فصل اول

پرتوی از زندگی امام علی علیه السلام



مقدمه

تمام انسان‌ها در زندگی خویش از فراز و نشیب برخوردارند و با مشکلات مختلفی مواجهند. افراد معمولاً در برخورد با مشکل دچار ضعف و ناتوانی می‌گردند و سعی می‌کنند با کمک و راهنمایی درد آشنایان خود را از مهلکه نجات دهند و با یافتن «الگوها» در هر زمینه‌ای، و سپس تبعیت از آن، وظایف خویش را به خوبی انجام دهند و مشکلات و دردهای خویش را تسکین بخشند. یکی از این اسوه‌ها پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله است که قرآن مجید هم این حضرت را به همین نام معرفی می‌فرماید. ^۱ بجز رسول خدا صلی الله علیه و آله اگر به دنبال «الگوی» دیگر باشیم، به پیشوای بزرگی همچون مولای متقیان حضرت علی علیه السلام خواهیم رسید، و چه زیباست که برای پذیرش اخلاق و رفتار حسنه‌ی ایشان، زندگی پرفراز و نشیب و سراسر شگفتی آن حضرت را مرور کنیم.

بر اساس نوشته‌ی مورخان، حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام در روز جمعه، سیزدهم رجب سال ۲۴ قبل از هجرت و سی سال پس از واقعه‌ی عام الفیل در درون کعبه‌ی معظمه تولد یافت.

پدر آن حضرت، ابوطالب فرزند عبدالمطلب، فرزند هاشم و مادرش فاطمه بنت اسد فرزند هاشم بود. بر این اساس آن حضرت از دو طرف هاشمی است. حضرت ابوطالب دوازدهمین وصی

۱ - سوره احزاب، آیه ۲۱.

حضرت عیسیٰ علیه السلام، از بخشش زیاد به «ابوطالب» ملقب شده بود و نام اصلی ایشان «عمران» است. و سرانجام امام علی علیه السلام در بیست و یکم رمضان سال ۴۰ هجری در کوفه به دست خارجی ملعون «ابن ملجم مرادی» به شهادت رسید و بدن آسمانی اش در نجف اشرف به خاک سپرده شد.^۲

ولادت و نامگذاری

چون زمان تولد علی علیه السلام فرا رسید، فاطمه بنت اسد خود را به کنار کعبه رساند. پس از طواف دست نیاز به درگاه خداوند متعال بلند کرد و با اخلاص کامل و خضوع و خشوع فراوان از خدا خواست تا ولادت فرزندش را بر او آسان نموده و او را برای همگان مبارک گرداند. فاطمه بنت اسد فرمود: پروردگارا، من به تو و به همه‌ی پیامبران و آنچه آنها از طرف تو آورده‌اند ایمان دارم. من سخن جدم حضرت ابراهیم خلیل علیه السلام را تصدیق می‌کنم؛ بزرگ مردی که خانه‌ی کعبه را بنا نهاد...

خداوندا، به حق و حرمت همه‌ی پیامبرانی که آنها را برای هدایت مردم برگزیده‌ای و به حق فرشته‌هایی که مقرب درگاه تو هستند و به احترام بنیان‌گذار کعبه، حضرت خلیل الرحمان، و به شکوه و عظمت کودکی که به من عنایت فرموده‌ای و اینک لحظات تولد او فرا رسیده است - خداوندا، ولادت او را بر من آسان ساز.

یزید بن قعب می‌گوید: با عباس پسر عبدالمطلب و گروهی از قبیله‌ی عبدالعزی در کنار کعبه نشسته بودیم که دیدیم فاطمه بنت اسد به نزدیک کعبه آمد و مشغول طواف و نیایش شد... لحظاتی از نیایش فاطمه می‌گذشت که ما به چشم خود دیدیم

۲ - جنات الجنود، الجدول السابع.

دیوار خانه‌ی کعبه از پشت یعنی سمت «مستجار» شکافته شد و فاطمه از آن‌جا به درون خانه‌ی خدا رفت و بلافاصله شکاف دیوار به هم آمد و به صورت نخست شد. ما به دنبال این پیش آمد سعی کردیم تا در خانه‌ی کعبه را که قفل بود باز کنیم، اما میسر نشد. با مشاهده‌ی این وقایع شگفت دانستم که در این کار حکمتی وجود دارد. لذا دست از تلاش برداشتیم. روز چهارم ناگهان دیدیم فاطمه بنت اسد از درون کعبه بیرون آمد، در حالی که فرزندش علی علیه السلام را بر روی دست داشت. انبوه مردم حیرت زده که در آن‌جا گرد آمده بودند، به سوی وی دویدند. گفت: ای مردم، خداوند مرا این فضیلت داد که فرزندم در کعبه دیده به جهان گشاید....

حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام، بنابر مشهورترین روایات علمای بزرگ شیعه و سنی، در صبح روز جمعه سیزدهم رجب، ده سال قبل از بعثت در مکه‌ی معظمه در داخل کعبه متولد شد. آری، او در مقدس‌ترین مکان‌ها، در بهترین ماه‌ها، و بهترین ساعت‌ها، یعنی صبح روز جمعه ماه رجب، دیده به جهان گشود. این روایت با توجه به معتبرترین کتاب‌های علمای بزرگ اسلامی قطعی است. مرحوم علامه امینی رحمته الله علیه در جلد ششم الغدیر این موضوع را از شانزده کتاب معتبر اهل سنت نقل می‌کنند.

ابن صباغ مالکی در این‌باره می‌نویسد: فرزند پاک، از نسل پاک، در جای پاک به دنیا آمد چنین شکوهی از چه کسی دیده شده است؟ شریف‌ترین مکان حرم مسجدالحرام است و شریف‌ترین مکان مسجدالحرام کعبه است. هیچ‌کس جز علی در کعبه دیده به جهان نگشود. بنابراین فرزند کعبه دارای شریف‌ترین مقام‌هاست...

حاکم نیشابوری در مستدرک صحیحین می‌گوید: اخبار ولادت

علی علیه السلام در کعبه متواتر است؛ یعنی به قدری در این‌باره روایت بسیار است که انسان یقین به صحت آن پیدا می‌کند. درباره‌ی چگونگی انتخاب نام علی علیه السلام برای حضرت امیرمؤمنان نظریه‌های مختلفی ذکر شده است. مادر آن حضرت وقتی بعد از تولد فرزندش می‌خواست از کعبه خارج شود، این صدا را از سروش آسمانی شنید که خطاب به او می‌گفت: ای فاطمه نام این کودک را علی بگذار؛ چرا که او بلندمرتبه است و خداوند متعال می‌فرماید: من نام او را از اسم خودم برگزیده‌ام. او را به اخلاق خود آراسته‌ام. او همان کسی است که خانه‌ام را از بت‌ها پاک خواهد کرد. سپس همان صدای آسمانی گفت: خوشا به حال کسی که او را دوست بدارد و از فرمانش پیروی کند و وای بر کسی که او را دشمن داشته، از فرمانش سرپیچی کند.

نامها و القاب و کنیه امام علی علیه السلام

برای حضرت امیر علیه السلام ده‌ها لقب در دعاها و جز آن ذکر کرده‌اند که هر یک از آنها به بخشی از فضیلت‌ها و بُعدی از شخصیت بی نظیر آن حضرت دلالت دارند.

- **امیرالمؤمنین**: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: اگر مردم می‌دانستند که علی از چه زمانی امیرمؤمنان نامیده شد هرگز فضائل او را انکار نمی‌کردند. وی آن‌گاه این لقب را گرفت که آدم میان روح و جسد بود (و هنوز آفرینش او کامل نگشته بود)، و آن‌گاه که خداوند (در عالم ذر از آفریدگان اقرار گرفت و) فرمود: آیا من پروردگار شما نیستم؟ گفتند: چرا. فرمود: من پروردگار شما هستم، و محمد پیامبر شماست، و علی امیر شما.

- **اسدالله**: از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله پرسیدند: زاهدترین و خدایی‌ترین

انسان کیست؟ آن حضرت فرمود: **عَلِيٌّ وَصَيْبِي وَابْنُ عُمِّي وَ أَخِي وَ حَيْدَرِي وَ كَرَّارِي وَ صَمَّصَامِي وَ أَسَدَايَ وَ أَسَدَ اللَّهِ عَلِيٌّ** که وصی من، عموزاده‌ام، برادر، شجاع‌ترین پشتیبانم، شجاع‌ترین حمله کننده به دشمن، شمشیرم، شیرم و شیر خدا است. و به خاطر این سخن پیامبر خدا ﷺ دیگران هم آن حضرت را اسدالله می‌نامیدند که به معنای شجاع است. اسدالله کنایه است و در میان مردم عرب از این کنایه‌ها فراوان است.^۲

- مرتضی: او را مرتضی نامیده‌اند چون رفتار و کردار آن حضرت مورد پسند خدا و رسول بود.

از دیگر لقب‌های معروف آن حضرت است: صدیق (بسیار راست‌گو)، امام التقی (پیشوای پرهیزگار)، امین‌الله (امین خدا)، حبیب‌الله (دوست و محبوب خدا)، حیدر (شیر بیشه‌ی ایمان)، صَفْوَةَ اللَّهِ (بنده‌ی خالص خدا) مَطْهَرُ الْعَجَائِبِ (نشانه‌ی شگفتی‌ها)، كَهْفُ الْوَرَى (پناه گاه خلق خدا)، كَاشِفُ الْكُرْبِ (برطرف کننده غم و اندوه). امیرالمؤمنین مشهورترین لقب آن حضرت است.

- کنیه: در فرهنگ اسلامی علاوه بر اسم و لقب در نامیدن اشخاص، از کنیه نیز استفاده می‌کنند. کنیه - که معمولاً با کلمه آب و أم شروع می‌شود - به منظور احترام و بزرگ داشت فرد برگزیده می‌شود.

امام علیؑ دارای کنیه‌های متعددی است که به چند مورد اشاره می‌شود:

- ابوتراب: ابوتراب به معنای پدر خاک، یا دم‌ساز خاک، یا پدر و رئیس خاکیان است. شیخ علاء الدین سکتواری در محاضرة

۳ - در بحار الانوار، ج ۳۵، ص ۸۴ ح ۲۷

الأوائل؛ گوید: نخستین کسی که به کنیه‌ی (ابوتراب) نامیده شد علی بن ابی طالبؑ است، این کنیه را رسول خدا ﷺ به او داد آن گاه که دید او بر روی زمین خوابیده و خاک بر پهلوی او نشسته است، از روی لطف و مهربانی به او فرمود: برخیز ای ابوتراب.

و این محبوب‌ترین القاب او به شمار می‌رفت، و از آن پس، به برکت نفس محمدی این کرامتی برای او گردید، زیرا خاک خبرهای گذشته و آینده تا روز قیامت را برای او باز می‌گفت.

- ابوالحسن: مرحوم طبرسی می‌گوید: کنیه‌ی مشهور امام علیؑ، «ابوالحسن» می‌باشد.

امیرالمؤمنینؑ فرمود: تا زمانی که رسول خدا ﷺ زنده بود، حسن و حسین به آن حضرت پدر می‌گفتند و به من پدر نمی‌گفتند، بلکه خطاب حسن به من «ابالحسین» و خطاب حسین به من، «ابالحسن» بود.

نقل شده: وقتی رسول خدا ﷺ رحلت فرمود، آن گاه امام علیؑ را به پدر صدا می‌زدند.^۵

افتخار حضرت امیرالمؤمنین علیؑ

نخستین افتخار حضرت امیرالمؤمنین علیؑ در این دوران پیش‌گام بودن در ابراز و اظهار اسلام دیرینه‌ی خویش است، زیرا حضرت امیرالمؤمنینؑ از کوچکی یکتاپرست بود و هرگز آلوده به بت پرستی نبود.

پیش‌گامی حضرت، ارزشی است که قرآن آن را تأیید کرده و به

۴ - ص ۱۱۳

۵ - أعيان الشيعة، ج ۱، ص ۳۲۵

صراحت می‌فرماید: **وَ السَّابِقُونَ السَّابِقُونَ، أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ**.^۶

توجه خاص قرآن به موضوع «سبقت در اسلام» به حدی است که حتی کسانی را که پیش از فتح مکه ایمان آورده و جان و مال خود را در راه خدا بخشیده بودند، از افرادی که پس از پیروزی مسلمانان بر مکیان، ایمان آورده و جهاد کرده‌اند، برتر شمرده است، چه رسد به کسانی که پیش از هجرت و در سال‌های نخست ظهور اسلام، مسلمان شده‌اند، آن‌جا که می‌فرماید: **لَا يَسْتَوِي مَنكُم مَّنْ أَنْفَقَ مِنْ قَبْلِ الْفَتْحِ وَ قَاتَلَ أَوْلَئِكَ أَعْظَمُ دَرَجَةً مِّنَ الَّذِينَ أَنْفَقُوا مِنْ بَعْدُ وَ قَاتَلُوا وَ كَلَّا وَعَدَّ اللَّهُ الْحُسْنَى**.^۷

علت برتری ایمان مسلمانان پیش از فتح مکه (که در سال هشتم هجری صورت گرفت) این است که آنان در شرایطی ایمان آوردند که از هر طرف خطرهایی جان و مالشان را تهدید می‌کرد، از این رو واقعا اظهار ایمان و اسلام در آغاز دعوت پیامبر ﷺ که قدرتی جز قدرت قریش و نیرویی جز نیروی بت پرستان در کار نبود، ارزش بالاتر و بیشتری خواهد داشت.

حامی و جانشین پیامبر ﷺ

حضرت رسول ﷺ به مدت سه سال به صورت پنهانی مردم را به اسلام دعوت می‌کرد. پس از سه سال فرشته‌ی وحی نازل شد و فرمان خدا را ابلاغ کرد که پیامبر ﷺ دعوت همگانی خود را از طریق دعوت خویشان و بستگان آغاز نماید: **وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ**؛^۸ از این رو پیامبر به امیرالمؤمنینؑ دستور داد که حدود چهل نفر از شخصیت‌های بزرگ بنی‌هاشم را برای ضیافت

۶ - واقعه ۱۰/ ۱۱

۷ - حدید/ ۱۰.

۸ - شعراء/ ۲۱۴.

ناهار دعوت کند و غذایی از گوشت و شیر آماده سازد. همه‌ی میهمانان در وقت معین حاضر شدند و پس از صرف غذا، ابولهب عموی پیامبر با سخنان سبک خود مجلس را از آمادگی برای ایراد سخن و تعقیب هدف، انداخت و مجلس بدون دستیابی به نتیجه‌ای پایان یافت. پیامبر ﷺ تصمیم گرفت که فردای آن روز مهمانی دیگری ترتیب دهد و همه را، جز ابولهب، به خانه خود دعوت نماید. در مهمانی دوم پیامبر ﷺ پس از صرف غذا سخنان خود را چنین آغاز کرد: هیچ‌کس از مردم برای کسان خود چیزی بهتر از آنچه من برای شما آورده‌ام، نیاورده است. من خیر دنیا و آخرت برای شما آورده‌ام. خدایم به من فرمان داده که شما را به توحید و یگانگی وی و رسالت خویش، دعوت کنم. چه کسی از شما مرا در این راه کمک می‌کند تا برادر و وصی و نماینده‌ی من در میان شما باشد؟

پس از سکوتی مطلق و آمیخته با بهت و حیرت حاضران، ناگهان امیرالمؤمنین علیؑ که سن مبارک او در آن روز از ۱۵ سال تجاوز نمی‌کرد، سکوت را در هم شکست و برخاست و رو به پیامبر ﷺ کرد و گفت: ای پیامبر خدا! من تو را در این راه یاری می‌کنم. سپس دست خود را به سوی پیامبر ﷺ دراز کرد تا دست او را به عنوان پیمان فداکاری بفشارد. در این موقع پیامبر دستور داد که علیؑ بنشیند. بار دیگر پیامبر ﷺ گفتار خود را تکرار فرمود و باز حضرت امیرالمؤمنین علیؑ برخاست و آمادگی خود را اعلام کرد. این بار نیز پیامبر ﷺ به وی دستور داد بنشیند. در مرتبه‌ی سوم حضرت رسول ﷺ دست خود را بر دست حضرت امیرالمؤمنین علیؑ زد و جمله‌ی تاریخی خود را در مجلس بزرگان بنی‌هاشم درباره علیؑ بیان فرمود: هان ای خویشاوندان و بستگان من! علی برادر و وصی و خلیفه‌ی من در میان شماست.

بدین ترتیب نخستین وصی آخرین سفیر الهی تعیین گردید.

لیلة المبيت

در شب سیزدهم ذی‌الحجه سال سیزدهم بعثت، پیمان عقبه‌ی دوم، میان پیامبر ﷺ و یثربیان - اهالی شهر مدینه - منعقد شد. طی این پیمان مردم یثرب، پیامبر ﷺ را به شهر خود دعوت نموده و قول حمایت و دفاع از آن حضرت را دادند. از فردای آن شب مسلمانان مکه به تدریج به یثرب هجرت کردند.

سران قریش که دانستند پایگاه تازه‌ای ایجاد شده است، احساس خطر کردند، زیرا می‌ترسیدند که پس از آن همه آزار و اذیت که به پیامبر ﷺ و پیروان او رسانده‌اند، پیامبر ﷺ در صدد انتقام برآید و هم‌چنین ممکن است راه بازرگانی قریش به شام را که از کنار یثرب عبور می‌کرد، مورد تهدید قرار دهد. آنان برای مقابله با چنین خطری، در آخر ماه صفر سال ۱۴ بعثت در دارالندوه گرد هم آمدند و به چاره‌اندیشی پرداختند. در این شورا تصمیم گرفتند که پیامبر را به قتل برسانند، بدین صورت که از هر قبیله جوانی آماده شود تا شبانه دسته جمعی بر سر حضرت رسول ﷺ بریزند و او را در بستر خواب قطعه قطعه کنند. در این صورت قاتل یک نفر نخواهد بود و بنی‌هاشم نمی‌توانند به خون‌خواهی برخیزند، زیرا جنگ با همه‌ی قبایل برای آنان مقدور نخواهد بود و ناچار به گرفتن خون بها راضی خواهند شد و ماجرا پایان خواهد یافت. قریش برای اجرای نقشه‌ی خود شب اول ربیع الاول را انتخاب کردند.

به دنبال این تصمیم قریش، فرشته‌ی وحی، پیامبر ﷺ را از نقشه‌ی شوم مشرکان آگاه ساخت و دستور الهی را ابلاغ کرد که پیامبر ﷺ شهر مکه را به سوی یثرب ترک کند.

پیامبر ﷺ نقشه سران قریش را با حضرت امیرالمؤمنین علیؑ در میان گذاشت و فرمود: امشب در بستر من بخواب و آن پارچه‌ی سبزی را که من هر شب بر روی خود می‌کشیدم بر روی خود بکش تا تصور کنند که من در بستر خوابیده‌ام (و مرا تعقیب نکنند).

حضرت علیؑ به این ترتیب عمل کرد، مأموران قریش از سر شب خانه پیامبر ﷺ را محاصره کردند و بامداد که با شمشیرهای برهنه بر خانه هجوم بردند علیؑ از بستر بلند شد. آنان که نقشه‌ی خود را تا آن لحظه صد در صد دقیق و موفق می‌پنداشتند، با دیدن حضرت امیرالمؤمنین علیؑ برآشفتمند و از او پرسیدند: محمد کجاست؟

حضرت علیؑ فرمود: مگر او را به من سپرده بودید که از من می‌خواهید؟ کاری کردید که او ناچار شد خانه را ترک کند.

در این هنگام به سوی حضرت امیرالمؤمنین علیؑ یورش بردند و به نقل «طبری» او را آزدند و آن‌گاه وی را به سوی مسجدالحرام کشاندند و پس از بازداشت کوتاهی او را آزاد ساختند. سپس در تعقیب پیامبر ﷺ به سوی مدینه رفتند، در حالی که پیامبر ﷺ در غار ثور پنهان شده بود.

حضرت امیرالمؤمنین علیؑ برادر پیامبر ﷺ

حضرت رسول ﷺ پس از ورود به مدینه، برای نخستین بار میان دو تیره از انصار (اوس و خزرج)، که سال‌ها با هم دشمنی و نبرد داشتند، پیوند برادری برقرار کرد و به برکت این پیوند گذشته‌ها را فراموش کردند و ستون عمده‌ی ارتش اسلام در مقابل مشرکان شدند.

پیامبر ﷺ برای بار دوم دستور داد تا یاران او، از مهاجر و انصار، با یکدیگر پیمان برادری ببندند و هر کدام برای خود برادری برگزینند.

رسول خدا ﷺ به یارانش فرمود: در راه خدا دو تا دو تا برادر شوید. آن‌گاه مسلمانان دو به دو دست یکدیگر را به عنوان برادری فشردند و بدین ترتیب وحدت و هم‌بستگی بین آنان استوار گردید. البته در این پیمان نوعی هماهنگی و تناسب افراد با یکدیگر، از نظر ایمان و فضیلت و شخصیت اسلامی رعایت می‌شد. این مسئله با دقت در وضع و حال افرادی که با هم برادر شدند به خوبی روشن می‌گردد. پس از آن‌که برای هر یک از مسلمانان برادری تعیین گردید، علی‌الکلیله که تنها مانده بود به حضور پیامبر ﷺ رسید و عرض کرد: بین من و کسی پیوند برادری برقرار نساختی؟ پیامبر ﷺ فرمود: **أَنْتَ أَخِي فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ**؛ تو برادر من در دو جهان هستی.

و آن‌گاه بین خود و حضرت امیرالمؤمنین ﷺ عقد برادری خواند. این موضوع میزان عظمت و فضیلت حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب ﷺ را به خوبی نشان می‌دهد و روشن می‌سازد که وی تا چه حد به رسول خدا ﷺ نزدیک بوده است. **ضَمِنَا** پیامبر اکرم ﷺ خطاب به حضرت علی ﷺ فرمود: **أَنْتَ مَنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى**. یعنی تو برای من به منزله‌ی حضرت هارون ﷺ به حضرت موسی ﷺ هستی. که به این حدیث منزلت می‌گویند.

ازدواج با حضرت زهرا

حضرت فاطمه ﷺ پس از ۹ سال که در خانه‌ی باصفای پدر زندگی کرد و علوم و معارف الهی را از سرچشمه‌ی زلال نبوت دریافت و به طور کامل از مکتب تربیتی اسلام بهره‌مند شد و پرورش یافت و ایمان و تقوا با وجودش آمیخته شد، به ازدواج حضرت امیرالمؤمنین ﷺ درآمد.

از آغاز معلوم بود و همه می‌دانستند که کسی جز حضرت علی ﷺ همسر، همتا و هم شأن حضرت فاطمه ﷺ نیست، با این وجود بسیاری آرزوی چنین افتخاری را در دل داشتند. در «مناقب ابن شهر آشوب» از ابن عباس و ابن مسعود و دیگران روایت کرده است که: افراد زیادی از بزرگان صدر اسلام بودند که پس از استقرار پیامبر ﷺ در مدینه، حضرت فاطمه ﷺ را از وی خواستگاری کردند. پیامبر ﷺ با این سخن به ایشان پاسخ می‌داد: من منتظر فرمان خدا درباره‌ی او هستم.

اما در این میان شرم و حیای حضرت امیرالمؤمنین علی ﷺ مانع می‌شد که برای خواستگاری حضرت فاطمه ﷺ خدمت رسول خدا ﷺ برسد. پس از آن‌که عده‌ای او را به این کار تشویق کردند و نیز معلوم شد که رسول خدا ﷺ حضرت فاطمه ﷺ را برای امیرالمؤمنین ﷺ در نظر دارد، حضرت امیرالمؤمنین ﷺ خدمت پیامبر ﷺ شرفیاب شد، اما شرم مانع از بیان خواسته‌اش شد. رسول خدا ﷺ فهمید که علی ﷺ چه منظوری دارد. از این رو به او فرمود که موضوع را با فاطمه در میان خواهد گذاشت.

ابن سعد در «طبقات» نقل کرده است که: رسول خدا ﷺ به دخترش فرمود: من از پروردگرم خواسته‌ام تا تو را به همسری بهترین آفریده‌اش و آن‌که بیش از همه دوستش می‌دارد در آورم. سپس فرمود: و تو دخترم، علی و ویژگی‌ها و فضیلت‌هایش را می‌شناسی، او امروز به خواستگاری تو آمده است، نظرت چیست؟ حضرت فاطمه ﷺ سکوت کرد و چیزی نگفت. پیامبر ﷺ سکوت ایشان را علامت رضای او دانست و مسرور شد و صدای تکبیرش بلند شد.

از انس بن مالک روایت شده است: پیامبر ﷺ مسلمانان را گرد

آورد و برای آنان سخن گفت و در ضمن سخنانش فرمود: خداوند به من فرمان داده که دخترم فاطمه را به همسری علی در آورم و من او را به پانصد درهم (و به نقلی چهارصد درهم) نقره به ازدواج علی ﷺ در آوردم. آن‌گاه به علی فرمود: آیا به این ازدواج راضی هستی؟

علی ﷺ گفت: راضی هستم و سپس به عنوان شکرگزاری به درگاه پروردگار سجده کرد. پیامبر ﷺ فرمود: خداوند مبارک گرداند و از شما فرزندان بسیار و پاک برویاند.

اربعی سپس اضافه می‌کند: و به خدا سوگند که چه بسیار و پاک از ایشان برویاند.

از امام صادق ﷺ نیز روایت شده که فرمود: اگر خداوند متعال امیرالمؤمنین ﷺ را نیافریده بود بر روی زمین همسری برانده‌ی حضرت فاطمه ﷺ یافت نمی‌شد.

و در حدیث قدسی، خداوند متعال خطاب به پیامبر ﷺ چنین فرمود: **لَوْ لَمْ أَخْلُقْ عَلِيًّا لَمَا كَانَ لِفَاطِمَةَ ابْنَتِكَ كُفُوٌ عَلَيَّ وَجْهَ الْأَرْضِ**؛ اگر علی را نمی‌آفریدم، هرگز برای دخترت فاطمه در زمین هم شأنی نبود.^۹

حضرت امیرالمؤمنین ﷺ که چیزی، جز یک شمشیر و یک زره و شتری برای آب‌کشی نداشت، به فرموده‌ی پیامبر ﷺ زره را به بازار برد و به ۵۰۰ درهم فروخت.

حضرت امیرالمؤمنین ﷺ پول‌ها را در اختیار پیامبر ﷺ گذاشت تا وسایل لازم فراهم شود. حضرت رسول ﷺ بدون شمردن، مشتی از آن را به بلال و مشتی دیگر را به سلمان و قدری از آن را به اسماء داد و بقیه را به ام سلمه سپرد تا جهیزیه حضرت زهرا ﷺ را آماده کنند.

۹ - بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۹۲ و ۹۳.

در جبهه های جنگ

پیامبر اسلام ﷺ پس از هجرت به مدینه ۲۷ غزوه با مشرکان و یهود و شورشیان داشت که علی رضی الله عنه در ۲۶ غزوه از این غزوات شرکت داشت و فقط در غزوه تبوک به فرمان پیامبر ﷺ، برای خستی کردن فتنه‌ی منافقان، در مدینه باقی ماند.

جنگ بدر

جنگ بدر نخستین جنگ تمام عیار میان مسلمانان و مشرکان بود. این جنگ در سال دوم هجرت رخ داد. پیامبر اکرم ﷺ در این سال آگاهی یافت که کاروان بازرگانی قریش به سرپرستی ابوسفیان، دشمن دیرینه‌ی اسلام، از شام در حال بازگشت به مکه است و چون مسیر کاروان از نزدیکی‌های مدینه رد می‌شد، پیامبر اکرم ﷺ با ۳۱۳ نفر از مهاجران و انصار، به منظور گرفتن کاروان به سوی منطقه‌ی بدر، که مسیر طبیعی کاروان بود، حرکت کرد.

هدف این بود که قریش بدانند خط بازرگانی آنها در دسترس نیروهای اسلام قرار دارد و اگر آنها از نشر اسلام و آزادی مسلمانان جلوگیری کنند، شریان حیات اقتصادی آنان به وسیله‌ی نیروهای اسلام قطع خواهد شد.

از سوی دیگر ابوسفیان چون از حرکت مسلمانان آگاهی یافت، با انتخاب یک راه انحرافی از کناره‌های دریای سرخ، کاروان را به سرعت از منطقه‌ی خطر دور کرد و هم‌زمان، از سران قریش در مکه تقاضای کمک کرد.

به دنبال تقاضای کمک ابوسفیان، تعداد ۹۵۰ تا ۱۰۰۰ نفر از مردان جنگی قریش به سوی مدینه حرکت کردند. در روز ۱۷ ماه رمضان این گروه رو در روی مسلمانان قرار گرفتند، در حالی که

نیروی شرک سه برابر نیروی اسلام بود.

در آغاز نبرد، سه تن از دلاوران قریش به نام‌های «عتبه» پدر هند، برادر بزرگ او «شیبه» و «ولید» (فرزند عتبه) که تا بن دندان مسلح بودند عربده کشان به وسط میدان جنگ آمدند و هم‌اورد خواستند. در این هنگام سه نفر از دلاوران انصار برای نبرد با آنان وارد میدان شدند و خود را معرفی کردند. قهرمانان قریش از جنگ با آنان خودداری نموده فریاد زدند: ای محمد! افرادی که از اقوام ما و هم‌شان ما هستند، برای جنگ با ما بفرست.

در این هنگام پیامبر ﷺ به «عبیده بن حارث بن عبدالمطلب»، «حمزة بن عبدالمطلب» و «علی بن ابیطالب» دستور داد به جنگ این سه تن بروند. آنان هر سه نفر را برای مبارزه پذیرفتند و گفتند: همگی هم‌شان ما هستند.

از این سه تن حمزه با شیبه، عبیده با عتبه، و حضرت امیرالمؤمنین رضی الله عنه که جوان‌ترین آنها بود، با ولید دایی معاویه، روبه‌رو شدند و جنگ تن به تن آغاز گردید. حضرت امیرالمؤمنین علی رضی الله عنه و حمزه هر دو هم‌اورد خود را به سرعت به قتل رساندند و پس از آن به کمک عبیده شتافتند و عتبه را نیز به هلاکت رساندند.^۱

پس از پیروزی سه قهرمان بزرگ اسلام بر دلاوران قریش، جنگ همگانی آغاز شد و منجر به شکست ارتش شرک گردید و هفتاد نفر اسیر گشتند. در این جنگ بیش از نیمی از کشته شدگان با ضربت شمشیر علی رضی الله عنه از پای درآمدند.

جنگ احد

پس از شکست قریش در جنگ بدر، آنان برای جبران این شکست بزرگ، یک حمله بزرگ به مدینه را تدارک دیدند.

۱۰ - سیره ابن هشام، ج ۲، ص ۲۲۷

پیامبر ﷺ با هزار نفر، مدینه را به سوی کوه احد در سمت شمال شهر ترک گفت. در بین راه سیصد نفر از هواداران عبدالله بن ابی، منافق مشهور، به تحریک وی به مدینه بازگشتند. در بامداد روز هفتم شوال سال سوم هجرت در دامنه‌ی کوه احد دو لشکر در برابر هم صف آرایی کردند.

پیامبر اکرم ﷺ «عبدالله بن جبیر» را با پنجاه تیرانداز روی تپه‌ای مستقر ساخت تا نقطه‌ی احتمالی نفوذ دشمن بسته شود و دستور داد به هیچ وجه نباید آن نقطه‌ی حساس را ترک کنند؛ چه مسلمانان پیروز شوند و چه شکست بخورند.

حضرت امام جعفر صادق رضی الله عنه فرمودند: پرچم‌داران سپاه شرک در جنگ احد ۹ نفر بودند که همه‌ی آنها به دست امیرالمؤمنین علی رضی الله عنه به هلاکت رسیدند.

همین امر موجب تزلزل روحی سپاه قریش گردید و سپاه قریش پراکنده شد. افراد تحت فرماندهی عبدالله بن جبیر با دیدن این صحنه، به منظور جمع‌آوری غنایم، تصمیم گرفتند منطقه‌ی استقرار خود را رها کنند. عبدالله فرمان صریح پیامبر ﷺ را به آنان یادآوری کرد، ولی آنان توجهی نکردند و بیش از ۴۰ نفرشان از تپه سرازیر شدند و به دنبال جمع‌آوری غنایم رفتند و عبدالله بن جبیر با کمتر از ۱۰ نفر همان جا ماند.

در این هنگام خالد بن ولید، که با گروهی سواره نظام در کمین آنان بود، چون این وضع را دید، به آنان حمله کرد و پس از کشتن آنان از پشت جبهه به مسلمانان یورش برد و این کار با بلند شدن پرچم آنان توسط زنی به نام عمرة بنت علقمه هم‌زمان بود.

از این لحظه به بعد وضع جنگ به کلی عوض شد و مسلمانان شکست خوردند و حدود هفتاد نفر از مجاهدان اسلام، از جمله «حمزة بن عبدالمطلب» رضی الله عنه و «مصعب بن عمیر»، یکی از

پرچم‌داران ارتش اسلام، به شهادت رسیدند. از سوی دیگر، با شایعه‌ی کشته شدن پیامبر ﷺ و تضعیف روحیه‌ی مسلمانان اکثریت قریب به اتفاق آنان عقب نشینی کرده و پراکنده شدند و در میدان جنگ، جز افرادی انگشت شمار، در کنار پیامبر ﷺ نماندند و لحظات بحرانی فرا رسید.

در این جا بود که نقش بزرگ حضرت علی رضی الله عنه نمایان گردید، زیرا آن حضرت با شجاعت و رشادتی بی نظیر در کنار پیامبر ﷺ شمشیر می زد و از وجود مقدس پیشوای عظیم الشان اسلام ﷺ در برابر یورش‌های مکرر گروه‌های متعدد مشرکان حراست می کرد. ابن ابی الحدید می نویسد: جبرئیل به رسول خدا گفت: راستی که علی رضی الله عنه پشتیبانی می کند، فرشتگان از پشتیبانی این جوان به شگفت آمده‌اند.

پیامبر ﷺ فرمود: چرا چنین نباشد، او از من است و من از او هستم. جبرئیل گفت: من هم از شما هستم. آن روز صدایی از آسمان شنیده شد که پی در پی می گفت: لَا فَتَىٰ إِلَّا عَلِيٌّ وَلَا سَيْفٌ إِلَّا ذُو الْفَقَارِ. ولی گوینده دیده نمی شد. از پیامبر ﷺ سؤال کردند که گوینده کیست؟ فرمود: جبرئیل است.^{۱۱}

جنگ احزاب (خندق)

در این نبرد تمام قبایل و گروه‌های مختلف دشمن اسلام برای کوبیدن اسلام جوان، متحد شده بودند. برخی مورخان شمار سپاه کفر را در این جنگ بیش از ده هزار نفر نوشته‌اند، درحالی که تعداد مسلمانان از سه هزار نفر تجاوز نمی کرد.

هنگامی که گزارش تحرک قریش به اطلاع پیامبر ﷺ رسید، آن حضرت شورای نظامی تشکیل داد. در این شورا، سلمان پیشنهاد

۱۱ - شرح النهج، ج ۱۴، ص ۲۵۳.

کرد که در قسمت‌های نفوذپذیر اطراف مدینه خندقی کنده شود که مانع عبور و تهاجم دشمن به شهر گردد. جبرئیل بر پیامبر ﷺ نازل شد و گفت: پیشنهاد سلمان درست است و باید به آن عمل کرد. پیشنهاد پذیرفته شد و ظرف چند روز با همت و تلاش مسلمانان خندق آماده گردید.

سپاه قدرتمند شرک با همکاری یهود از راه رسید، آنان تصور می کردند که در بیابان‌های اطراف مدینه با مسلمانان روبه‌رو خواهند شد، ولی این بار اثری از آنان در بیرون شهر ندیده و به پیشروی خود ادامه دادند و به دروازه‌ی مدینه رسیدند. با مشاهده‌ی خندق ژرف و عریض اطراف مدینه حیرت‌زده شدند. ناگزیر از آن سوی خندق شهر را به محاصره درآوردند. حدود یک ماه محاصره‌ی شهر طول کشید.

از سوی دیگر، محاصره‌ی مدینه، روحیه‌ی بسیاری از مسلمانان را به شدت تضعیف کرد. به ویژه آن‌که خبر پیمان شکنی بنی قریظه نیز فاش شد و معلوم گردید که این قبیله به بت پرستان قول داده‌اند که به محض عبور آنان از خندق، اینان نیز از این سوی خندق از پشت به مسلمانان حمله کنند.

با طول کشیدن محاصره کمبود علوفه و آذوقه به کفار فشار آورد و می رفت که حماسه و شور جنگ از سرشان بیرون رود و سستی و خستگی در روحیه‌ی آنان رخنه کند. از این رو سران سپاه چاره‌ای جز این ندیدند که قهرمانان خود را از خندق عبور دهند و به گونه‌ای بن بست جنگ را بشکنند. پنج نفر از قهرمانان، اسب‌های خود را در اطراف خندق به تاخت و تاز درآورده و از نقطه‌ی تنگ و باریکی به جانب دیگر خندق پریدند و برای جنگ تن به تن هم‌وارد طلبیدند.

یکی از این قهرمانان «عمرو بن عبدود» بود که او را با هزار مرد

جنگی برابر می دانستند و چون در سرزمینی به نام «لیل» به تنهایی بر یک گروه دشمن پیروز شده بود، «فارس لیل» شهرت داشت. عمرو پس از پرش از خندق، فریاد هل من مبارز سر داد و چون کسی از مسلمانان آماده‌ی مقابله با او نشد، جسورتر گشت و به تمسخر گفت: شما که می گوید کشتگانتان در بهشت هستند و کشته‌های ما در دوزخ، آیا یکی از شما نیست که من او را به بهشت بفرستم و یا او مرا به دوزخ بفرستد؟! سپس رجز خواند و گفت: بس که فریاد کشیدم و در میان جمعیت شما مبارز طلبیدم صدایم گرفت.

نعره‌های پی در پی عمرو، چنان رعب و ترسی در دل‌های مسلمانان افکنده بود که همگی میخ‌کوب شدند و قدرت حرکت از آنان گرفته شده بود.

هر بار که فریاد عمرو برای مبارزه بلند می شد، فقط حضرت امیرالمؤمنین علی رضی الله عنه برمی‌خاست و از پیامبر ﷺ اجازه می‌خواست که به میدان برود، ولی پیامبر ﷺ موافقت نمی کرد.

این کار سه بار تکرار شد. سرانجام پیامبر اکرم ﷺ موافقت کرد و حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب رضی الله عنه به میدان جنگ رهسپار شد، پیامبر ﷺ فرمود: بَرَزَ الْإِسْلَامُ كُلَّهُ إِلَى الشَّرِكِ كُلِّهِ؛ تمام اسلام در برابر تمام کفر قرار گرفته است.^{۱۲}

این کارزار سرنوشت ساز، آینده‌ی اسلام و شرک را مشخص می کرد. حضرت علی رضی الله عنه پیاده به طرف عمرو شتافت و چون با او رو در رو قرار گرفت، فرمود: تو با خود عهد کرده بودی که اگر مردی از قریش یکی از سه چیز را از تو بخواهد آن را بپذیری. او گفت: چنین است.

۱۲ - بحار الانوار، ج ۲۰، ص ۲۱۵.

فرمود: نخستین درخواست من این است که آیین اسلام را بپذیری. گفت: از این درخواست بگذر.

فرمود: بیا از جنگ صرف نظر کن و از این جا برگرد و کار محمد ﷺ را به دیگران واگذار.

اگر او راست گو باشد، تو سعادتمندترین فرد به وسیله‌ی او خواهی بود و اگر غیر از این باشد مقصود تو بدون جنگ حاصل می‌شود. گفت: حتی زنان قریش نیز هرگز از چنین کاری سخن نخواهند گفت.

فرمود: پس برای جنگ از اسب پیاده شو.

گفت: گمان نمی‌کردم هیچ عربی چنین تقاضایی از من بکند. من دوست ندارم تو به دست من کشته شوی، زیرا پدرت دوست من بود. برگرد، تو جوانی!

حضرت فرمود: ولی من دوست دارم تو را بکشم!

عمرو از گفتار امیرالمؤمنین ﷺ خشمگین شد و با غرور از اسب پیاده شد و اسب خود را پی کرد و به طرف حضرت حمله کرد. جنگ سختی درگرفت و عمرو ضربت سختی بر سر امیرالمؤمنین ﷺ فرود آورد. حضرت ضربت او را، با سپر دفع کرد ولی سپر دو نیم گشت و سر مبارک آن حضرت زخمی شد، در همین لحظه حضرت امیرالمؤمنین ﷺ فرصت را غنیمت شمرد و ضربتی محکم بر او فرود آورد و او را نقش زمین ساخت. ناگهان صدای الله اکبر اَسَدُ الله الغالب حضرت علی بن ابی طالب ﷺ بلند شد. غریو (فریاد) شادی از سپاه اسلام برخاست زیرا حضرت امیرالمؤمنین ﷺ قهرمان بزرگ عرب را کشته بود.^{۱۳}

کشته شدن عمرو سبب شد که آن چهار نفر نیز پا به فرار بگذارند! سه نفر از آنان توانستند از خندق به سوی لشکرگاه خود بگذرند،

ولی یکی از آنان به نام نوفل، با اسب خود در خندق افتاد و علی ﷺ وارد خندق شد و او را نیز به قتل رساند! سپاه کفر روحیه‌ی خود را باختند و قبایل مختلف هر یک به فکر بازگشت افتادند.

آخرین ضربت را خداوند به صورت باد و طوفان شدید بر آنان وارد ساخت و سرانجام با ناکامی کامل راه خانه‌های خود را در پیش گرفتند.

حاکم نیشابوری نقل کرده است که پیغمبر ﷺ فرمود: بی تردید پیکار علی بن ابی طالب در جریان جنگ خندق با عمرو بن عبدود از اعمال امت من تا روز قیامت برتر است.^{۱۴}

جنگ خیبر

حضرت رسول ﷺ در سال هفتم هجرت تصمیم به خلع سلاح یهودیان خیبر گرفت، زیرا خیبر به صورت یک کانون توطئه و فتنه بر ضد مسلمانان در آمده بود و یهودیان این قلعه بارها با دشمنان اسلام همکاری کرده بودند.

از این رو پیامبر ﷺ با ۱۶۰۰ نفر سرباز رهسپار خیبر شد. در نبرد خیبر پس از آن که مجاهدان مسلمان تمام دژهای خیبر را فتح کردند، آخرین دژ یهودیان یعنی دژ قموص که بزرگترین دژ و مرکز دلاوران آنها بود، باقی مانده بود. مسلمانان ۸ روز آن را محاصره کردند ولی موفق به فتح آن نشدند. پیامبر ﷺ روزی پرچم را به دست ابوبکر و روز دیگر به عمر داد ولی هر دو بدون این که کاری انجام دهند برگشتند.

این وضع بر پیامبر ﷺ سنگین می‌نمود، از این رو فرمود: **لَأَعْطِينَ الرَّأْيَةَ عَدَا رَجُلًا يُحِبُّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيُحِبُّهُ اللَّهُ وَرَسُولَهُ كَرَارًا لَيْسَ بِقَرَارٍ يَفْتَحُ اللَّهُ عَلَيَّ يَدِيهِ؛** فردا این پرچم را به دست کسی خواهم

داد که خدا و رسول خدا را دوست می‌دارد و خدا و رسولش نیز او را دوست می‌دارند و خداوند این دژ را به دست او می‌گشاید. آن شب همه در این فکر بودند که فردا پیامبر ﷺ پرچم را به دست چه کسی خواهد داد؟ هنگامی که آفتاب طلوع کرد سربازان دور خیمه‌ی پیامبر ﷺ را گرفتند و هر کدام امیدوار بود که حضرت پرچم را به دست او بدهد.

سعد ابی وقاص می‌گوید: وقتی پیامبر ﷺ از خیمه بیرون آمد، همه‌ی گردن‌ها به سوی او کشیده شد و من نیز در برابر پیامبر ﷺ ایستادم، شاید این افتخار از آن من گردد. در این هنگام پیامبر ﷺ فرمود: علی کجاست؟

عرض کردند: به درد چشم دچار شده و به استراحت مشغول است.

پیامبر ﷺ شخصی را به خیمه‌ی حضرت امیرالمؤمنین علی ﷺ فرستادند و او حضرت علی ﷺ را به حضور پیامبر ﷺ آورد. حضرت رسول ﷺ برای شفای چشم ایشان دعا کرد و به برکت دعای پیامبر ﷺ ناراحتی حضرت امیرالمؤمنین ﷺ بهبود یافت. آن‌گاه پیامبر ﷺ زره خود را به او پوشاند و ذوالفقار را به کمر او بست و پرچم را به دست او داد و به او یادآور شد که پیش از آغاز نبرد، دشمن را به آیین اسلام دعوت نماید، اگر نپذیرفتند به آنان بگویند که می‌توانند با پرداخت جزیه (نوعی مالیات) و خلع سلاح، آزادانه زیر پرچم اسلام زندگی کنند و بر آیین خود باقی بمانند، اگر هیچ کدام را نپذیرفتند راه نبرد را پیش گیرد.

سپس فرمود: بدان که هرگاه خداوند فردی را به وسیله‌ی تو راهنمایی و به حق هدایت کند، بهتر از آن است که بهترین شتران، از آن تو باشند و آنها را در راه خدا صرف کنی.

وقتی مجاهدان اسلام به نزدیکی قلعه‌ی دشمن رسیدند، دلاوران

یهود از دژ بیرون آمدند، حارث برادر مرحب، قهرمان معروف یهودیان، نعره زنان به سوی علی علیه السلام شتافت؛ نعره او چنان وحشت آفرین بود که سربازان پشت سر حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام بی اختیار عقب رفتند. حارث همچون شیر خشمگین بر حضرت حمله برد، ولی لحظاتی بیش نگذشت که جسد مجروح و بی جان او بر زمین افتاد. مرگ حارث، برادرش مرحب را سخت متأثر کرد. او برای گرفتن انتقام برادرش در حالی که غرق در سلاح بود و زره‌هایی بر تن و کلاه خودی (به گفته‌ی برخی از سنگ) بر سر داشت به مصاف حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام آمد. هر دو قهرمان شروع به رجزخوانی کردند. ناگهان شمشیر برنده و کوبنده‌ی قهرمان اسلام بر فرق مرحب فرود آمد و او را به خاک افکند. در این هنگام سایر جنگ‌جویان یهود که پشت سر مرحب بودند پا به فرار گذاشتند و به داخل قلعه پناه بردند و در آن راستند.

اما حضرت حیدر کرار علیه السلام با قدرت الهی در قلعه را - دری که به گفته‌ی برخی چنان عظیم بود که پنجاه نفر نمی‌توانستند آن را حرکت دهند - از جا کند و راه را برای ورود سربازان اسلام به درون قلعه هموار ساخت.^{۱۵}

سقیفه‌ی بنی ساعده

حضرت رسول صلی الله علیه و آله در ماه صفر سال یازدهم هجرت به جوار پروردگار شتافت. در حالی که حضرت علی علیه السلام و گروهی از بنی هاشم و برخی از یاران بزرگ رسول خدا صلی الله علیه و آله مشغول شستن و کفن کردن بدن مطهر او بودند، گروهی از فرصت طلبان در محلی به نام سقیفه‌ی بنی ساعده جمع شدند و برخلاف دستور پیامبر صلی الله علیه و آله، که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام را وصی و جانشین خود

۱۵ - حیات القلوب، ج ۴، ص ۱۱۱۷.

معرفی کرده بودند، فرد دیگری را به عنوان جانشین رسول خدا برگزیدند.

مردم با او بیعت کردند، ولی حضرت امیر علیه السلام و گروهی از بزرگان صحابه از بیعت خودداری کردند. آنان سخنان پیامبر صلی الله علیه و آله را در حجة‌الوداع به خاطر داشتند و جز علی علیه السلام کسی را شایسته‌ی خلافت نمی‌دیدند. مدتی از بیعت سقیفه نگذشته بود که دستگاه خلافت تصمیم گرفت از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام بیعت بگیرد. از طرفی علاقه مندان امام، به عنوان اعتراض به جریان سقیفه، در خانه‌ی حضرت فاطمه زهرا علیها السلام تحصن کرده بودند. تاریخ در این ماجرا اتفاقات تلخی ثبت نموده است.^{۱۶}

خانه نشینی امیرالمؤمنین علی علیه السلام

چه بسا از افراد ناآگاه و یا دارای غرض، تلاش می‌کنند که حقیقت مظلومیت و خانه نشینی امیرالمؤمنین علی علیه السلام را انکار کنند و تکرار می‌کنند که علی خانه نشین نبوده است و وانمود می‌کنند که حادثه‌ی امیرالمؤمنین علیه السلام درگذر تاریخ اتفاق افتاده ولی بعد از آن امیرالمؤمنین علیه السلام رضایت داد و با آنها همکاری داشت. در جواب می‌گوییم که این تجاهل (خود را به نادانی زدن) نمی‌تواند آن حقیقت را برکسی پوشیده دارد.

زیان‌هایی که در اثر خانه نشینی امیرالمؤمنین علیه السلام پیش آمد عبارتند از: بدعت‌ها - دوری امت از امام و عدم شناخت وی - از بین رفتن معارف نبوت - وارونه جلوه دادن احکام الهی و...

۱۶ - برای مطالعه به کتابهای مرجع مراجعه نمایید.

خلافت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام

پس از قتل خلیفه‌ی سوم در ذی الحجه سال ۳۵ هجری، مردم به سراغ حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام رفتند و از ایشان خواستند تا خلافت را بپذیرند.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در ابتدا از پذیرفتن این کار خودداری کرد و فرمود: به فرد دیگری رجوع کنید؛ چرا که شما طاقت حکومت مرا ندارید. همانا کران تا کران را ابر فتنه پوشانده و راه راست ناشناس گردیده است. بدانید که اگر من درخواست شما را بپذیرم، با شما چنان رفتار می‌کنم که خود می‌دانم و به گفته‌ی گوینده و سرزنش سرزنش کننده گوش نمی‌دهم. من اگر وزیر (راهنمای) شما باشم بهتر است تا امیر باشم.

پس از اصرار و پافشاری مردم فرمود: اگر نبود که حقی را زنده کنم و ظلمی را از بین ببرم، مهار خلافت را رها می‌کردم.

و پس از انجام مراسم بیعت، به بیعت کنندگان فرمود: بدانید! همان گرفتاری‌هایی که در زمان بعثت رسول اکرم صلی الله علیه و آله دامن‌گیر شما بود، امروز به سوی شما بازگشته است؛ سوگند به آن کسی که محمد را برگزید، باید به هم مخلوط شده و زیر و رو شوید و در غربال آزمایش غربال گردید تا صاحبان فضیلت که عقب افتاده‌اند، جلو افتند و آنان که به ناحق پیشی گرفته‌اند، عقب روند. سپس فرمودند: هان ای مردم! گناهان و نافرمانی‌ها همانند اسب‌های سرکشی هستند که سواران خود را، که اهل باطل و گناهند، به دوزخ می‌اندازند و تقوا و پرهیزگاری چون شتران رام و راهواری هستند که مهارشان به دست سواران بوده، آنها را به بهشت می‌رسانند.

تقوا راه حق است و گناه راه باطل و هر یک پیروانی دارند، اگر اهل باطل زیاد است از قدیم چنین بوده است و اگر اهل حق کم

است گاهی کم نیز جلو رفته است. فرمان آن حضرت به مالک اشتر، هنگامی که او را به حکومت مصر منصوب کرد، نشانگر نهایت مهربانی و دلسوزی آن حضرت است.

به مالک چنین می فرماید: پیوسته قلبت را از مهر مردم آکنده ساز و از لطف و محبت به آنان، سرشار کن. زنها را نسبت به مردم چون جانوری درنده، که برای خوردنشان دنبال فرصت می گردد، مباش؛ چه آنان بر دو دسته اند: یا برادر دینی تو به شمار می روند و یا این که در آفرینش همانند تو می باشند. خطایی که از آنان سر می زند بپوشان و از کار زشتی که، دانسته یا ندانسته، انجام می دهند درگذر.

عدالت امام علی علیه السلام

با آغاز خلافت، آن حضرت، برای اجرای عدالت، دستور دادند اموال شخصی خلیفه سوم را برای فرزندان باقی گذارند و بقیه را، که از بیت المال بود، میان مسلمانان تقسیم نمایند که به هر نفر سه دینار رسید. در این تقسیم حضرت برای هیچ کس امتیازی قائل نشد؛ به غلام آزاد شده همان قدر داد که به اشراف عرب داد.^{۱۷}

نبرد در سه جبهه

روش عدالت محور حضرت امیر علیه السلام در حکومت و تقسیم اموال، برای بسیاری خوشایند نبود از این رو شروع به اعتراض کردند و سرانجام بیعت را شکستند و مردم را علیه حضرت امیر علیه السلام تحریک نمودند.

۱۷ - بخارا الانوار، ج ۳۲، ص ۱۶ و ۱۸.

از سوی دیگر آن حضرت پس از بیعت تصمیم گرفت در اولین فرصت حکام و فرمانداران نالایق را عزل کند و به جای آنها افراد شایسته و صالحی را بگمارد. این فرمانداران برکنار شده نیز که از حضرت کینه به دل داشتند، لذا با بیعت شکنان هم صدا شدند و فتنه ی جنگ جمل را به راه انداختند.

به طور کلی حضرت در طول مدت کوتاه حکومت خود، که کمتر از پنج سال بود با سه گروه ناکثین، قاسطین و مارقین درگیر بودند.

جنگ جمل (فتنه ی ناکثین)^{۱۸}

نخستین گروهی که علیه حضرت طغیان کردند همان کسانی بودند که در زمان عثمان از امتیازات ویژه برخوردار بودند و چون حضرت امیر علیه السلام آنها را با دیگران برابر در نظر گرفت، دست به پیمان شکنی زدند و با اجتماع در بصره، به همراهی حاکمان معزول فتنه ی جمل را به راه انداختند و عایشه را با خود همراه کردند. سردهسته ی این گروه طلحه و زبیر بودند. طلحه از اولین کسانی بود که با حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام بیعت کرده بود، با این تصور که آن حضرت نیز مانند عثمان عمل خواهد کرد و به او امتیاز می دهد، اما وقتی عدالت را دیدند پیمان را شکستند و سر به شورش برداشتند. انگیزه ی اینها در واقع استمرار اختلافات طبقاتی بود.

جنگ جمل در سال ۳۶ هجری در نزدیکی بصره رخ داد و عایشه نیز در آن شرکت داشت و مردم را علیه امیرالمؤمنین علیه السلام تحریک می کرد.

این نبرد سه روز بیشتر طول نکشید و حضرت خیلی زود دشمن را شکست داد.

زبیر که گویا قبل از شروع جنگ پشیمان شده بود، از میدان نبرد

۱۸ - ناکثین یعنی پیمان شکنان و مصداق آن همان طلحه و زبیر می باشند.

بیرون رفت و میهمان کسی شد، ولی وقتی خواب بود صاحب خانه او را کشت و سرش را نزد حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرستاد. اما آن حضرت او را سرزنش کرد و فرمود: او میهمان تو بود، نباید او را می کشتی!

طلحه نیز در میدان جنگ کشته شد و بدین طریق جنگ پایان گرفت.

بعد از خاتمه ی نبرد، حضرت امیر علیه السلام مرکز حکومت خود را شهر کوفه قرار داد.

جنگ صفین (فتنه ی قاسطین)^{۱۹}

دسته ی دیگری که بر ضد حکومت حضرت امیر علیه السلام به پا خاسته و جنگی را بر آن حضرت تحمیل کردند، معاویه و عمروعاص بودند که با فریب مردم شام و به بهانه ی خون خواهی عثمان، جنگ صفین را به راه انداختند. این نبرد در سال ۳۷ هجری آغاز شد و مدت آن ۱۲ ماه (و به نقلی ۱۸ ماه) طول کشید.

در روزهای آخر جنگ که شکست معاویه قطعی به نظر می رسید، عمروعاص حيله ای ساخت و بدین طریق خود و معاویه را از خطر نجات داد. او به شامیان گفت: پاره های قرآن را بر سر نیزه های خود قرار دهند و کوفیان را به داوری قرآن فراخوانند.

این حيله کارساز شد و در سپاه کوفه اختلاف ایجاد کرد و حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام مجبور شد داوری را بپذیرد. آن حضرت، ابن عباس یا مالک اشتر را به عنوان نماینده ی خود برگزید ولی کوفیان نپذیرفتند و بر نمایندگی ابوموسی اشعری که مردی ساده لوح و نادان بود اصرار کردند. ابوموسی نیز فریب عمروعاص را خورد

۱۹ - منظور از قاسطین همان معاویه و یارانش نظیر عمروعاص می باشد و در مجموع یعنی معاندین و تجاوزکاران.

و حضرت علی علیه السلام را از خلافت بر کنار کرد و پس از آن عمر و عاص بر خلاف توافقی که با ابوموسی اشعری داشت، معاویه را خلیفه‌ی مسلمانان اعلام کرد.

جنگ نهروان (فتنه‌ی مارقین)^{۲۰}

پس از این که کوفیان حقیقت ماجرای داوری را فهمیدند و متوجه شدند این کار همان‌طور که حضرت امیر علیه السلام فرموده بود، حيله‌ای بیش نبوده است، عده‌ای از آنان گفتند داوری اشتباه بود و علی نباید آن را می‌پذیرفت! و با مطرح کردن شعار لا حُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ عمل حضرت امیر علیه السلام را خلاف دانستند. این گروه که «خوارج» نامیده شدند، افرادی به ظاهر عابد و زاهد بودند ولی شعور و درک نداشتند و به فرموده‌ی امیرالمؤمنان علی علیه السلام حق را در ظلمات باطل می‌جستند. حضرت امیر علیه السلام، ابن عباس را نزد آنها فرستاد تا آنان را متوجه خطا و اشتباهشان سازد، ولی آنان از رای خود منصرف نشدند. حضرت خود به سوی آنان رفت و آنها را نصیحت کرد. ولی آنها گفتند: ما و تو هر دو کافر شده بودیم، ما توبه کردیم و تو بر همان حال باقی مانده‌ای، تو هم باید توبه کنی!

این عده در منطقه‌ی نهروان اجتماع کرده و موجب ناامنی شده بودند. پس از نصیحت‌ها و نامه‌های بسیار زیاد حضرت علی علیه السلام، بیشتر (تقریباً دو سوم) آنها آگاه شدند و از روش خود دست برداشتند، اما باقی‌مانده بر اعتقاد خود اصرار ورزیدند و بدین طریق جنگ نهروان درگرفت. طولی نکشید که از آن گروه گمراه همگی، جز نه نفر، به قتل رسیدند. از جمله این ۹ نفر که سالم مانده و از صحنه نبرد گریختند، عبدالرحمن بن ملجم مرادی.

لعمرة الله علیه بود. این نبرد در سال ۳۸ هجری و به گفته‌ی برخی مورخان در سال ۳۹ هجری رخ داد.

شهادت مولای متقیان امیرمؤمنان علی علیه السلام^{۲۱}

گفتیم که در جنگ نهروان نه نفر از خوارج زنده ماندند و گریختند. فراریان خوارج در مکه گرد آمده و اوضاع مسلمین را بررسی می‌کردند، سه تن از آنان به نام‌های ۱- عبدالرحمان بن ملجم ۲- برک بن عبدالله ۳- عمرو بن بکر در ضمن گفت‌گو به این نتیجه رسیدند که تمام خون‌ریزی‌ها و گرفتاری مسلمین به دلیل وجود سه نفر است: معاویه، عمروعاص و حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام؛ اگر این سه نفر از میان برداشته شوند، مسلمانان آسوده می‌شوند، آنها با خود پیمان بستند که هر کدام، یکی از این سه نفر را به قتل برسانند؛ عبدالرحمن ملعون، کشتن امیرالمؤمنین علی علیه السلام را به عهده گرفت، عمرو بن بکر، کشتن عمروعاص و برک بن عبدالله نیز قتل معاویه را به گردن گرفت. هر یک شمشیر خود را با سم کشنده‌ای زهرآلود نمودند تا ضربتشان مؤثر واقع شود. نقشه‌ی آنها این بود که در شب نوزدهم ماه مبارک رمضان مقصود خود را عملی سازند.

عبدالرحمن بن ملجم ملعون در اواخر شعبان وارد کوفه شد و در منزل «قطام» زنی که پدر و برادرش در جنگ نهروان کشته شده بودند و از این رو کینه‌ی شدیدی نسبت به حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام داشت، ساکن شد. قطام نیز ابن ملجم را به کشتن علی علیه السلام تشویق کرد.

آن حضرت خود بارها از شهادت خود خبر داده بود و در همان سالی که به شهادت رسید به اصحاب خود فرموده بود: امسال شما

۲۱ - تمة النبئی؛ بحار الانوار، ج ۳۲ و ۳۳.

به حج خواهید رفت و من در میان شما نخواهم بود. سحر ۱۹ ماه رمضان، امیرالمؤمنین علیه السلام وارد مسجد شدند، در حالی که قندیل‌ها رو به خاموشی می‌گذاشت و مسجد تاریک شده بود.

آن حضرت در تاریکی چند رکعت نماز خواندند و لختی مشغول تعقیبات نماز شدند و برخاستند و باز دو رکعت نماز خواندند، آن‌گاه برای گفتن اذان به بام مسجد رفتند و به سپیده‌ی صبح خطاب نمودند و فرمودند: هیچ وقت طلوع نکردی که من خواب باشم.^{۲۲} آن‌گاه از مأذنه به زیر آمد، خفتگان را برای نماز از خواب بیدار کرد، حضرت به محراب رفت و به نماز ایستاد، امیرالمؤمنین علی علیه السلام در رکعت اول هنگامی که سر از سجده برداشت، ابن ملجم ملعون شمشیر خود را حرکتی داد و فرق حضرت را تا جای سجده شکافت، آن حضرت فرمود: «بِسْمِ اللَّهِ وَ بِاللَّهِ وَ عَلَى مِلَّةِ رَسُولِ اللَّهِ؛ فُرْتُ وَ رَبِّ الْكَعْبَةِ»؛ مردم با شنیدن صدای حضرت دگرگون شدند و همه به سوی محراب دویدند و دیدند که حضرت خاک بر محل زخم می‌ریزد و این آیه را تلاوت می‌کند: مِنْهَا خَلَقْنَاكُمْ وَ فِيهَا نُعِيدُكُمْ وَ مِنْهَا نُخْرِجُكُمْ تَارَةً أُخْرَى؛^{۲۳} شما را از خاک آفریدیم و به آن باز خواهیم گرداند و بار دیگر از خاک بیرون خواهیم آورد.

آن‌گاه فرمودند: امر خدا فرا رسید و گفته‌ی رسول خدا رخ داد. پس از آن، وقتی که محاسن شریف‌شان به خون آغشته شد، آن را با دست گرفتند و فرمودند: آیا به شما نگفتم که این محاسن، به زودی رنگین خواهد شد.

۲۲ - شهید تنها، ص ۱۲۴ و ۱۲۶

۲۳ - طه / ۵۵.

اصحاب و باران امیر المؤمنین علی علیه السلام

علی علیه السلام اصحاب خاص و شیعیان فداکاری داشت. آنها در همه حال در راه محبت و طاعت او از بذل جان کوتاهی ننموده و همواره مورد لطف و عنایت آن حضرت قرار گرفته بودند که سرآمد آنها عبارتند از: مالک اشتر نخعی - میثم تمار - کمیل بن زیاد - عبدالله بن عباس - قنبر - عمار یاسر
علی علیه السلام اصحاب دیگری نیز مانند حجر بن عدی و قیس بن سعد و عدی بن حاتم و امثالهم داشته است که در همه حال مورد اطمینان و اعتماد وی بوده‌اند.

اگر همه شیعی علی بودند آتش جهنم را نمی آفریدم

در روایاتی از طریق «شیعه و سنی» آمده که «ولایت علی» مانع دخول به آتش جهنم است، و اگر کسی واقعاً شیعی امام علی علیه السلام باشد هرگز گرفتار آتش جهنم نخواهد بود.
و در برخی از احادیث آمده است که: اگر تمام مردم، ولایت آن حضرت را می‌پذیرفتند، خداوند آتش جهنم را خلق نمی‌کرد!!
امیر المؤمنین علی علیه السلام می‌فرماید: «أَنَا قَسِيمُ النَّارِ، إِذَا كَانَ يَوْمَ الْقِيَمَةِ قُلْتُ: هَذَا لَكَ وَ هَذَا لِي»؛^{۲۴} من تقسیم کننده‌ی اهل دوزخم، هنگامی که رستاخیز برپا می‌گردد خطاب به آتش جهنم می‌گویم: این شخص مال تو، و این دیگری مال من.
و پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله به این حقیقت اشاره نموده و می‌فرماید: «يَا عَلِيُّ! إِنَّكَ قَسِيمُ النَّارِ وَ الْجَنَّةِ»؛^{۲۵} یا علی! تو مردم را به آتش و بهشت تقسیم می‌کنی.

در حدیث مفصل دیگری حضرت سلمان رضی الله عنه از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل

۲۴ - فراند السمطين ج ۱ ص ۲۲۵ و ۲۲۶ ش ۲۵۴

۲۵ - فراند السمطين ج ۱ ص ۲۲۵ ش ۲۵۳

می‌کند که فرمودند: یا علی! اگر تو را اهل زمین همانند اهل آسمان دوست می‌داشتند هیچ کس در آتش جهنم گرفتار نمی‌گردید.^{۲۶}
از این احادیث استفاده می‌گردد که «ولایت علی»، «صراط مستقیم» است، و آن در انتها به بهشت می‌رسند، و هر کس از آن منحرف گردد، به نسبت انحرافش از حقیقت دور خواهد افتاد، و چنانچه کسی در بغض و دشمنی آن حضرت قرار بگیرد، بدون شک، گرفتار آتش خواهد گشت.

زهد امیر المؤمنین علی علیه السلام

امام علی علیه السلام زاهدترین فرد زمان خود بود و خود فرموده که دنیا را سه طلاق کرده است.

در مناقب خوارزمی آمده است که عدی بن ثابت گفت: در خدمت امیر المؤمنین علیه السلام بودم، شخصی برای آن حضرت پالوده آورد اما آن سرور از تناول آن خودداری نمود و فرمود: چیزی که حضرت رسول صلی الله علیه و آله از آن نخورده باشد، دوست ندارم که از آن بخورم.

آن حضرت در پاسخ مردی که روش او را در زندگی پیش گرفته بود - ضمن نهی او از این کار - فرمود: خداوند بر پیشوایان حق واجب کرده که فقیرترین زیردست خود را الگو قرار دهند تا مبادا فقیر از خود خجالت کشد.^{۲۷}

از آن حضرت نقل شده است که فرمود: دنیا را ترک کردم به دلیل کمی ثباتش و رنج بسیار در جمع آوری اش و تنگ چشمی شریکانش.

۲۶ - روضة المتقين ج ۱۳ ص ۱۳۹

۲۷ - زندگی دوازده امام، ترجمه محمد رخشنده ج ۱، ص ۳۲۰.

دانش امیر المؤمنین علی علیه السلام

درباره‌ی دانش آن حضرت به این جمله پیامبر صلی الله علیه و آله بسنده می‌کنیم که فرمود: «أَنَا مَدِينَةُ الْعِلْمِ وَ عَلِيُّ بَابُهَا؛ من شهر علم هستم و علی درب آن.

و خود حضرت بر بالای منبر می‌فرمود: «سَلُونِي قَبْلَ أَنْ تَفْقَدُونِي؛ پیش از آن‌که مرا از دست دهید هر چه می‌خواهید از من بپرسید. چه کسی را می‌توان یافت که بر بالای منبر و در برابر هزاران تن چنین سخنی بگوید و نگران نباشد که کسی پرسشی کند و او نتواند پاسخ آن را بگوید و در مقابل مردم سرافکنده شود.

معاویه دشمن سرسخت آن حضرت در جمع خصوصی از او ستایش می‌کرد؛ وقتی خبر شهادت امام علیه السلام به او رسید گفت: «فقه و علم مُرد»^{۲۸}

عهدنامه مالک اشتر فرمانی دینی و علمی است که هیچ پیمانی در فراگیری و رسایی و شرح و تفصیل بنیان و اساس حکومت صالح، به پای آن نمی‌رسد. این عهدنامه عناصر اصلی سعادت‌ساز همه‌ی جوامع را در خود دارد.

قضاوت‌های بی‌مانند آن حضرت نیز گواه صادق بر علم کامل و جامع امیر المؤمنین علی علیه السلام است. او در قضاوت‌هایش نه تنها بر پایه‌ی احکام اسلامی و قرآن عمل می‌نمود، بلکه با استفاده از روش‌های روان‌شناختی و جامعه‌شناسی، حقایق را آشکار می‌کرد. ماجرای درگیری دو زن بر سر طفلی معروف است، آن حضرت برای یافتن مادر حقیقی، فرمود: شمشیری بیاورید تا طفل را دو نیم کنم؛ و بدین طریق عاطفه مادرش را تحریک کرد و او را باز شناخت.^{۲۹}

۲۸ - الاستیعاب، ج ۲، ص ۴۲۶.

۲۹ - قضاء امیر المؤمنین علی علیه السلام، ص ۱۲ و ۱۳.

بردباری و صبر امیرالمؤمنین علیه السلام

در بردباری و گذشت، حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام گوی سبقت را از همه برده بود. برای اثبات حلم او کافی است به رفتار او با سرداران جنگ جمل، به ویژه مروان حکم و عبدالله زبیر نظر افکند. وقتی بر این دو، دست یافت با این که از سرسخت ترین دشمنان او بودند آشکارا به آن حضرت ناسزا می گفتند، اما حضرت از آنان درگذشت و آنان را مورد عفو قرار داد و تنها به این جمله اکتفا کرد که به عبدالله زبیر فرمود: برو! نمی خواهم تو را ببینم و سخنی بیشتر از این بر زبانش جاری نشد.

در نبرد صفین نیز، که شامیان آب را بر روی یاران حضرت بسته بودند، وقتی حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام به آن دست یافت، به یاران خود فرمود: مانع از دسترسی دشمن به آب نشوید.

و فرمود: به خدا سوگند هرگز کردار آنها را در پیش نخواهم گرفت.

در حلم و بردباری حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام همین بس که مدت بیست و پنج سال با استخوان در گلو و خار در چشم صبر کرد. (صبر در دوران خلافت خلفای سه گانه)

فصاحت و بلاغت امیرالمؤمنین علیه السلام

او در شیوا و رسا سخن گفتن پیشوای فصیحان و سرور سخنوران است.

در این باره گفته اند: گفتار علی بالاتر از کلام مخلوق (سایر انسان ها) و پایین تر از کلام خالق (خدا) است.

از هیچ یک از صحابه، یک دهم آنچه از امیرالمؤمنین علی علیه السلام نقل شده سخن فصیح و بلیغ ذکر نشده است. نهج البلاغه که بخشی از سخنان حضرت در آن گرد آمده، خود بهترین گواه است.

این کتاب همواره منبع الهام و مرجع اصلی و اساسی فصیحان و سخنوران عرب در همه ی دوران ها بوده است و اساساً برخی از کسانی که شیفته ی حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام شده اند، به خاطر سخنان زیبا، شیوا و نغز او در نهج البلاغه بوده است.

نهج البلاغه کتابی است که در آن قسمتی از سخنان حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام توسط یکی از بزرگان دانش دین یعنی مرحوم سیدرضی جمع آوری شده است. نهج البلاغه به معنای راه روشن بلاغت و زیبایی همه جانبه سخن است. نهج البلاغه را «أخ القرآن» یعنی برادر قرآن نامیده اند.

همان طور که حقیقت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام ناشناخته مانده است، حقیقت نهج البلاغه نیز ناشناخته مانده است و همان گونه که امیرالمؤمنین علیه السلام مظلوم است نهج البلاغه نیز با عظمت بسیارش مظلوم است.

مرحوم سید رضی، که سخنان امام علیه السلام را از کتاب های مختلف جمع آوری کرده است، نهج البلاغه را در سه بخش تنظیم نموده است:

۱- خطبه ها، سخنرانی و فرمان های حضرت به تعداد ۲۴۱

۲- نامه های حضرت به تعداد ۷۹ نامه.

۳- سخنان حکیمانه و کوتاه حضرت به تعداد ۴۸۰ سخن.

مسائل مطرح شده در کتاب شریف نهج البلاغه به طور کلی روی سه محور اساسی استوار است:

محور نخست: مسائل اعتقادی.

محور دوم: مسائل اجتماعی و سیاسی.

محور سوم: اخلاق و مسائل مختلف تربیتی.

کرامات امیرالمؤمنین علی علیه السلام

کرامات و معجزات آن حضرت، براساس گفته ی جنات الخلود، از هزار بیشتر است، اما آنچه که تاریخ آن را ضبط نموده است، بالغ بر ۶۰۰ معجزه است و علامه مجلسی (رحمة علیه) در بحار الانوار ۱۳۶ معجزه را ذکر کرده است.

برخی در یک تقسیم بندی، کرامات آن حضرت را در پنج دسته قرار داده اند که به شرح ذیل است:

۱- کرامات حضرت که در ارتباط با حیوانات و جنیان، روی داده است: مانند سلام کردن ماهی های فرات به آن حضرت با عنوان امیرالمؤمنین و بیعت گرفتن آن حضرت از جنیان در وادی عقیق.

۲- کراماتی که به جمادات و گیاهان تعلق گرفته است: گواهی نخل های مدینه به فضیلت آن حضرت و پسرعمویش و برادرش حضرت رسول صلی الله علیه و آله.

۳- کراماتی که در بیماران و مردگان به ظهور پیوسته است: مانند التیام یافتن دست قطع شده ی مردی که حضرت برای دزدی آن را قطع نمود و هم چنین قضایی که دست خود را قطع کرد.

۴- کراماتی که درباره ی دشمنان آن حضرت به وقوع پیوست و آنان هلاک و تباه شدند: مانند کور شدن ابو عبدالله محدث که منکر فضل آن حضرت بود.

۵- خبرهای غیبی.

برگی از دفتر آفتاب

۱- زمان دعا

قَالَ الْأَمَامُ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام: إِعْتَمُوا الدُّعَاءَ عِنْدَ خَمْسَةِ مَوَاطِنَ: عِنْدَ قِرَاءَةِ الْقُرْآنِ، وَ عِنْدَ الْأَذَانِ، وَ عِنْدَ نَزُولِ الْغَيْثِ، وَ عِنْدَ التِّقَاءِ الصَّغِيرِ لِلشَّهَادَةِ، وَ عِنْدَ دَعْوَةِ الْمَظْلُومِ، فَإِنَّهُ لَيْسَ

لَهَا حِجَابٌ دُونَ الْعَرْشِ ۳۰

حضرت امیرالمومنین امام علی علیه السلام فرمود: پنج موقع را برای دعا و حاجت خواستن غنیمت شمارید: موقع تلاوت قرآن، موقع اذان، موقع بارش باران، موقع جنگ و جهاد - فی سبیل الله - موقع ناراحتی و آه کشیدن مظلوم. در چنین موقعیت‌ها، مانعی برای استجاب دعا نیست.

۲- ارزش علم و ادب

قال عليه السلام: الْعِلْمُ وَرَأْيُهُ كَرِيمَةٌ، وَالْأَدَبُ حُلُّلُ حَسَانٍ، وَالْفِكْرَةُ مِرْآةٌ صَافِيَةٌ، وَالْأَعْتِدَارُ مُنْذِرٌ نَاصِحٌ، وَكَفَى بِكَ أَدَبًا تَرْكُكَ مَا كَرِهْتَهُ مِنْ غَيْرِكَ ۳۱

فرمود: علم؛ ارثیه‌ای با ارزش، و ادب؛ زیوری نیکو، و اندیشه؛ آئینه‌ای صاف، و پوزش خواستن؛ هشدار دهنده‌ای دلسوز خواهد بود. و برای با ادب بودن همین بس که آنچه برای خود دوست نداری، در حق دیگران روا نداشته باشی.

۳- ارزش حق و بی‌ارزشی باطل

قال عليه السلام: الْحَقُّ جَدِيدٌ وَإِنْ طَالَتِ الْأَيَّامُ، وَالْبَاطِلُ مَحْذُولٌ وَإِنْ نَصَرَهُ أَقْوَامٌ ۳۲

فرمود: حق و حقیقت در تمام حالات جدید و تازه است گرچه مدتی بر آن گذشته باشد. و باطل همیشه پست و بی‌اساس است گرچه افراد بسیاری از آن حمایت کنند.

۳۰ - أمالی صدوق: ص ۹۷

۳۱ - بحار الأنوار: ج ۱، ص ۱۶۹، ح ۲۰.

۳۲ - وسائل الشیعة: ج ۲۵، ص ۴۳۴، ح ۳۲۲۹۲.

۴- خردمندترین مردم

قال عليه السلام: أَعْقَلُ النَّاسِ أَنْظَرُهُمْ فِي الْعَوَاقِبِ؛ ۳۳

فرمود: خردمندترین مردم کسی است که به عواقب و فرجام کار بیشتر بنگرد.

۵- ارزش عمر

قال عليه السلام: مَا مِنْ يَوْمٍ يَمُرُّ عَلَى ابْنِ آدَمَ إِلَّا قَالَ لَهُ ذَلِكَ الْيَوْمُ: يَا بَنِي آدَمَ أَنَا يَوْمٌ جَدِيدٌ وَأَنَا عَلَيْكَ شَهِيدٌ. فَقُلْ فِي خَيْرٍ، وَاعْمَلْ فِي خَيْرٍ، أَشْهَدُ لَكَ بِهِ فِي الْقِيَامَةِ، فَإِنَّكَ لَنْ تَرَانِي بَعْدَهُ أَبَدًا. ۳۴

فرمود: هر روزی که بر انسان وارد شود، گوید: من روز جدیدی هستم، من بر اعمال و گفتار تو شاهد می‌باشم. سعی کن سخن خوب و مفید بگویی، کار خوب و نیک انجام دهی. من در روز قیامت شاهد اعمال و گفتار تو خواهم بود. و بدان امروز که پایان یابد دیگر مرا نخواهی دید و قابل جبران نیست.

۶- انتخاب رفیق

قال عليه السلام: فِي وَصِيَّتِهِ لِلْحَسَنِ عليه السلام: سَلْ عَنِ الرَّفِيقِ قَبْلَ الطَّرِيقِ، وَعَنِ الْجَارِ قَبْلَ الدَّارِ. ۳۵

ضمن سفارشی به فرزندش امام حسن علیه السلام فرمود: پیش از آن‌که بخواهی مسافرت بروی، رفیق مناسب راه را جویا باش، و پیش از آن‌که منزلی را تهیه کنی همسایگان را بررسی کن که چگونه هستند.

۳۳ - غرر الحکم، ج ۲، ص ۴۸۴

۳۴ - أمالی صدوق: ص ۹۵،

۳۵ - بحار الأنوار: ج ۷۶، ص ۱۵۵، ح ۳۶، و ص ۲۲۹، ح ۱۰.

۷- آثار غذاها

قال عليه السلام: الزَّبِيبُ يَشُدُّ الْقَلْبَ، وَيُذْهِبُ بِالْمَرَضِ، وَيُطْفِئُ الْحَرَارَةَ، وَيُطَيِّبُ النَّفْسَ. ۳۶

فرمود: خوردن میز - کشمش سیاه - قلب را تقویت، مرض‌ها را برطرف، و حرارت بدن را خاموش، و روان را پاک می‌گرداند.

۸- دل بستن به سلامتی و ثروت

قال عليه السلام: لَا يَنْبَغِي لِلْعَبْدِ أَنْ يَتَّقِيَ بَخَصَلَتَيْنِ: الْعَافِيَةَ وَالْغِنَى، بَيْنَا تَرَاهُ مُعَافَاً إِذْ سَقَمَ، وَبَيْنَا تَرَاهُ غَنِيًّا إِذْ افْتَقَرَ. ۳۷

فرمود: سزاوار نیست که بنده‌ی خدا، در دوران زندگی به دو خصوصیت اعتماد کند و به آن دل بسته باشد: یکی عافیت و تندرستی و دیگری ثروت و بی‌نیازی است. زیرا چه بسا در حال صحت و سلامتی می‌باشد ولی ناگهان انواع مریضی‌ها بر او عارض می‌گردد و یا آن‌که در موقعیت و امکانات خوبی است، ناگهان فقیر و بیچاره می‌شود، - پس بدانیم که دنیا و تمام امکانات آن بی‌ارزش و بی‌وفا خواهد بود و تنها عمل صالح مفید و سودبخش می‌باشد.

۹- فضیلت حضور در نزد علماء

قال عليه السلام: جُلُوسُ سَاعَةٍ عِنْدَ الْعُلَمَاءِ أَحَبُّ إِلَيَّ اللَّهُ مِنْ عِبَادَةِ أَلْفِ سَنَةٍ، وَالنَّظْرُ إِلَى الْعَالَمِ أَحَبُّ إِلَيَّ اللَّهُ مِنْ إِعْتِكَافِ سَنَةٍ فِي بَيْتِ اللَّهِ، وَ زِيَارَةُ الْعُلَمَاءِ أَحَبُّ إِلَيَّ اللَّهُ تَعَالَى مِنْ سَبْعِينَ طَوَافًا حَوْلَ الْبَيْتِ، وَ أَفْضَلُ مِنْ سَبْعِينَ حَجَّةً وَ عُمْرَةً مَبْرُورَةً مَقْبُولَةً، وَ رَفَعَ اللَّهُ تَعَالَى لَهُ سَبْعِينَ دَرَجَةً، وَأَنْزَلَ اللَّهُ عَلَيْهِ الرَّحْمَةَ، وَ شَهِدَتْ لَهُ الْمَلَائِكَةُ: أَنْ الْجَنَّةَ

۳۶ - أمالی طوسی: ج ۱، ص ۳۷۲.

۳۷ - بحار الأنوار: ج ۶۹، ص ۶۸، س ۲، ضمن ح ۲۸.

فرمود: یک ساعت در محضر علماء نشستن - که انسان را به مبدأ و معاد آشنا سازند - از هزار سال عبادت نزد خداوند محبوب‌تر خواهد بود. توجه و نگاه به عالم از اعتکاف و یک سال عبادت - مستحبی - در خانه‌ی خدا بهتر است. زیارت و دیدار علماء، نزد خداوند از هفتاد مرتبه طواف اطراف کعبه محبوب‌تر خواهد بود، و نیز افضل از هفتاد حج و عمره قبول شده می‌باشد. هم‌چنین خداوند او را هفتاد مرحله ترفیع درجه می‌دهد و رحمت و برکت خود را بر او نازل می‌گرداند، و ملائکه شهادت می‌دهند به این‌که او اهل بهشت است.

۱۰- خدا، رازق است

قَالَ النَّبِيُّ: يَا ابْنَ آدَمَ، لَا تَحْمِلْ هَمَّ يَوْمِكَ الَّذِي لَمْ يَأْتِكَ عَلَى يَوْمِكَ الَّذِي أَنْتَ فِيهِ، فَإِنْ يَكُنْ بَقِيَ مِنْ أَجْلِكَ، فَإِنَّ اللَّهَ فِيهِ يَرْزُقُكَ.^{٣٩}
فرمود: ای فرزند آدم، غصه رزق و آذوقه‌ی آن روزی که در پیش داری و هنوز نیامده است نخور، زیرا چنانچه زنده بمانی و عمرت باقی باشد خداوند متعال روزی آن روز را هم می‌رساند.

۱۱- ارزش‌های انسانی

قَالَ النَّبِيُّ: قَدْرُ الرَّجُلِ عَلَى قَدْرِ هِمَّتِهِ، وَ شُجَاعَتُهُ عَلَى قَدْرِ نَفَقَتِهِ، وَ صِدْقَتُهُ عَلَى قَدْرِ مُرُوتِهِ، وَ عِفَّتُهُ عَلَى قَدْرِ غَيْرَتِهِ.^{٤٠}
فرمود: ارزش هر انسانی به قدر همت اوست، و شجاعت و توان هر شخصی به مقدار گذشت و احسان اوست، و درست‌کاری و

٣٨ - بحار الأنوار: ج ١، ص ٢٠٥، ح ٣٣.

٣٩ - نزاهه الناظر و تنبيه الخاطر حلوانی: ص ٥٢، ح ٢٦.

٤٠ - نزاهه الناظر و تنبيه الخاطر حلوانی: ص ٤٦، ح ١٢.

صداقت او به قدر جوان‌مردی اوست، و پاک‌دامنی و عفت هر فرد به اندازه‌ی غیرت او خواهد بود.

۱۲- تشویق به نیکی و توبه

قَالَ النَّبِيُّ: لَا خَيْرَ فِي الدُّنْيَا إِلَّا لِرَجُلَيْنِ: رَجُلٌ يَزِدَادُ فِي كُلِّ يَوْمٍ إِحْسَانًا، وَ رَجُلٌ يَتَدَارَكُ ذَنْبَهُ بِالتَّوْبَةِ، وَ آتَى لَهُ بِالتَّوْبَةِ، وَاللَّهُ لَوْ سَجَدَ حَتَّى يَنْقَطِعَ عُنُقُهُ مَا قَبِلَ اللَّهُ مِنْهُ إِلَّا بِوَلَايَتِنَا أَهْلِ الْبَيْتِ.^{٤١}

فرمود: خیر و خوبی در دنیا وجود ندارد مگر برای دو دسته: دسته‌ی اول آنان‌که سعی نمایند در هر روز، نسبت به گذشته کار بهتری انجام دهند. دسته‌ی دوم آنان‌که نسبت به خطاها و گناهان گذشته‌ی خود پشیمان و سرافکنده گردند و توبه نمایند، و توبه‌ی کسی پذیرفته نیست مگر آن‌که با اعتقاد بر ولایت ما اهل بیت عصمت و طهارت باشد.

۱۳- دوستی و معاشرت

قَالَ النَّبِيُّ: يَا كَمِيلُ، قُلِ الْحَقَّ عَلَى كُلِّ حَالٍ، وَوَادِدِ الْمُتَّقِينَ، وَاهْجُرِ الْفَاسِقِينَ، وَجَانِبِ الْمُنَافِقِينَ، وَلَا تُصَاحِبِ الْخَائِنِينَ.^{٤٢}

فرمود: در هر حالتی حق را بگو و مدافع آن باش، دوستی و معاشرت با پرهیزگاران را ادامه ده، و از فاسقین و معصیت‌کاران کناره‌گیری کن، و از منافقان دوری و فرار کن، و با خیانت‌کاران همراهی و هم‌نشینی منما.

٤١ - وسائل الشیعه: ج ١٦ ص ٧٦ ح ٥.

٤٢ - تحف العقول: ص ١٢٠، بحار الأنوار: ج ٧٧، ص ٢٧١، ح ١.

فصل دوم
خطبه‌های نهج البلاغه



بخش اول: وَ اللَّهِ لَأَنَّ آيَةَ عَلِيٍّ حَسَكِ السَّعْدَانِ مُسَهَّدًا، أَوْ أُجْرَ فِي الْأَغْلَالِ مُصَفَّدًا، أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ أَنْ أَلْقَى اللَّهَ وَرَسُولَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ ظَالِمًا لِبَعْضِ الْعِبَادِ، وَغَاصِبًا لِنَفْسٍ مِنَ الْحَطَامِ، وَكَيْفَ أَظْلَمُ أَحَدًا لِنَفْسٍ يُسْرِعُ إِلَيَّ الْبَلَى قَوْلُهَا، وَيَطُولُ فِي الثَّرَى حُلُولُهَا؟!^۱

به خدا سوگند اگر شب را روی خارهای (جانگداز) سعدان بیدار به سر برم و یا (روزها) در غل و زنجیرها دست و پا بسته کشیده شوم برای من محبوب تر از آن است که خدا و رسولش را روز قیامت در حالی ملاقات کنم که به بعضی از بندگان ستم کرده و چیزی از اموال دنیا را غصب نموده باشم. چگونه بر کسی ستم روا دارم آن هم برای جسمی که به سرعت به سوی کهنگی باز می‌گردد.

(و به زودی از هم متلاشی می‌شود) و توقفش در میان خاک بسیار طولانی خواهد بود.

شرح و تفسیر

چرا دست به ظلم بیالایم؟

همان‌گونه که اشاره شد، جمعی از یاران امام علیه السلام به عنوان خیرخواهی عرض کردند تو می‌خواهی با عدالت رفتار کنی و بزرگ و کوچک را یکسان شماری؛ ولی گروهی از متمکنان از عدالت تو ناراضی‌اند و کارشکنی می‌کنند در حالی که معاویه آنها را با اموال و هدایا جلب می‌کند و مع الاسف غالب دنیاپرستان به سوی او تمایل یافته‌اند.

هرگاه تو ای امیرمؤمنان دست خود را به بذل و بخشش بیت‌المال بگشایی، گردن‌ها به سوی تو کشیده می‌شود و اطراف تو را خواهند گرفت. امام علیه السلام پاسخ‌های صریح و کوبنده‌ای به

آن‌ها داد که بخشی از آن همین خطبه موضوع بحث ماست.^۱ از این سخن به خوبی استفاده می‌شود که امام علیه السلام سخت از این انحراف فکری که حتی دامان گروهی از خاصان او را گرفته بود، سخت برآشفته است، لذا سعی می‌کند با بیانات قاطع و ذکر شواهد و نظایر، این فرهنگ غلط جاهلی را که امروز هم دستاویز سیاستمداران حرفه‌ای است از افکار آنها بزداید و فرهنگ قرآن و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را که بسط عدل و داد نسبت به همه قشرهاست جایگزین آن بسازد. می‌فرماید: «به خدا سوگند اگر شب را بر روی خارهای (جانگداز) سعدان بیدار به سر برم و یا در غل و زنجیرها دست و پا بسته کشیده شوم برای من محبوب‌تر از آن است که خدا و رسولش را روز قیامت در حالی ملاقات کنم که به بعضی از بندگان ستم کرده و چیزی از اموال دنیا را غصب نموده باشم»؛ (وَ اللَّهِ لَأَنَّ آيَةَ عَلِيٍّ حَسَكِ السَّعْدَانِ مُسَهَّدًا، أَوْ أُجْرَ فِي الْأَغْلَالِ مُصَفَّدًا، أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ أَنْ أَلْقَى اللَّهَ وَرَسُولَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ ظَالِمًا لِبَعْضِ الْعِبَادِ، وَغَاصِبًا لِنَفْسٍ مِنَ الْحَطَامِ).^۲

بدترین شکنجه برای یک انسان این است که روی خارهای سعدان بخوابد (همان خارهای سه پهلو که هر طرف آن روی

۱- تمام نهج البلاغه، ص ۶۷۹، چاپ دوم.

۲- «حسک»؛ یعنی خار. این واژه به خار بیابان و یا خار داخل بدن ماهی اطلاق می‌شود.

۳- «سعدان» گیاهی است خاردار که خار آن مانند نوک پستان است و سه شاخه در سه طرف دارد که به هر طوری که زمین بیفتد دو شاخه آن رو به بالاست و به همین دلیل خار مزاحم و خطرناکی است و عجیب اینکه همین خار از خوراک‌های خوب شتر است.

۴- «مسهّد» از ریشه «سهاد» بر وزن «قباد» به معنای بی‌خوابی شبانه است و «مسهّد» کسی است که شب بی‌خواب می‌ماند.

۵- «مصفّد» از ریشه «صفد» بر وزن «رفت» به معنای بستن به زنجیره و مانند آن است و «صفاد» بر وزن «عناد» به طناب و زنجیر گفته می‌شود.

۶- «حطام» از ریشه «حطم» بر وزن «حتم» به معنای شکستن گرفته شده و به متاع دنیا «حطام» گفته می‌شود، از این رو شکننده و ناپایدار است.

زمین قرار بگیرد یک طرف تیز آن به طرف بالاست) و هنگام روز دست و پای او را در زنجیر کنند و در کوچه و بازار بکشند. امام علیه السلام با قاطعیت و همراه به سوگند به ذات پاک خدا می‌فرماید: تحمل این شکنجه برای من آسان‌تر از این است که در دادگاه عدل الهی به علت ظلم کوچک بر بنده‌ای از بندگان و غصب شیء ناچیزی از کسی حضور یابد، چنان‌که مجازات آن جاویدان و درد و رنج شکنجه این دنیا هر چه باشد گذراست. با این حال چگونه از من انتظار دارید از راهی که معاویه می‌رود و حساب و کتاب روز قیامت در او منظور نیست بروم. آیین اسلام را رها کنم و به آیین شرک و جاهلیت رو آورم.

سپس می‌افزاید: «چگونه بر کسی ستم روا دارم آن هم برای جسمی که به سرعت به سوی کهنگی باز می‌گردد. (و به زودی از هم می‌پاشد) و توقفش در میان خاک بسیار طولانی خواهد بود»؛ (وَ كَيْفَ أَظْلَمُ أَحَدًا لِنَفْسٍ يُسْرِعُ إِلَيَّ الْبَلَى قَوْلُهَا، وَ يَطُولُ فِي الثَّرَى حُلُولُهَا؟!).

اشاره به این‌که هیچ عقلی این کار را نمی‌پسندد که انسان برای نفع عاجل، سعادت آجل و دائم را از دست بدهد و آن‌ها که همچون معاویه و اطرافیانش دست به چنین معامله‌ای زده‌اند سخت خطاکار و در اشتباهند.

به این ترتیب امام علیه السلام آب پاکی بر دست همه کسانی می‌ریزد که پیشنهاد ظلم و تبعیض به آن حضرت کرده و عملاً معتقد بودند هدف وسیله را توجیه می‌کند و آن‌ها را از این‌که بتوانند روش

۷- «قفل» مصدر است و به معنای رجوع و بازگشت آمده و طبق این معنا مفاد جمله همان است که در بالا آمد، ولی بعضی این احتمال را داده‌اند که «قفل» جمع «قفل» است و بر این اساس معنای جمله چنین می‌شود: من چگونه به کسی ستم کنم آن هم برای کسی که قفل و پیوندهای بدنش به سرعت رو به کهنگی می‌رود.

۸- «ثری» به معنای خاک است.

عادلانه؛ اما پر زحمت امام را تغییر دهند مایوس می سازد. نباید فراموش کرد که با نهایت تأسف دوران خلافت ظاهری امام علیه السلام زمانی آغاز شد که بسیاری از مردم به حاتم بخشی های عثمان از بیت المال و تبعیض های ناروا که سرانجام سبب شورش او می شد عادت کرده بودند معاویه همان راه را ادامه می داد؛ ولی امام علیه السلام سعی داشت مردم را به فرهنگ عصر پیامبر بازگرداند. گرچه این برنامه سرانجام به نتیجه کامل نرسید؛ ولی این فایده مهم را داشت که مکتب اصیل اسلام را زنده نگه داشت و منحرفان را رسوا نمود.

بخش دوم: وَ اللهُ لَقَدْ رَأَيْتُ عَقِيلًا وَقَدْ أَمَلِقُ حَتَّى اسْتَمَاحَنِي مِنْ بُرْكُمْ صَاعًا، وَ رَأَيْتُ صَبِيَّانَهُ شَعْتَ الشُّعُورِ، غَيْرِ الْأَلْوَانِ مِنْ قَفْرِهِمْ، كَأَنَّمَا سَوَدَّتْ وُجُوهُهُمْ بِالْعَظْمِ، وَ عَاوَدَنِي مُوَكَّدًا، وَ كَرَّرَ عَلَيَّ الْقَوْلَ مُرَدَّدًا، فَأَصْغَيْتُ إِلَيْهِ سَمْعِي، فَظَنَّ أَنِّي أَبِيعُهُ دِينِي، وَ اتَّبَعَ قِيَادَهُ مَفَارِقًا طَرِيقَتِي، فَأَحْمَيْتُ لَهُ حَدِيدَةً، ثُمَّ أَدْنَيْتُهَا مِنْ جِسْمِهِ لِيَعْتَبِرَ بِهَا، فَصَجَّ صَجِيجَ ذِي دَنْفٍ مِنَ الْمَهَا، وَ كَادَ أَنْ يَحْتَرِقَ مِنْ مَيْسِمَهَا، فَقُلْتُ لَهُ: تَكَلُّتُكَ التَّوَاكُلُ، يَا عَقِيلُ! أَتَنْتَ مِنْ حَدِيدَةِ أَحْمَاهَا إِذْ أَبْهَأَ لِلْعَبِيهِ، وَ تَجَرُّنِي إِلَى نَارِ سَجْرَهَا جَبَّارُهَا لِعُضْبِهِ! أَتَنْتَ مِنَ الْأَذَى وَ لَا أَتَنْتَ مِنْ لَظِي؟!

به خدا سوگند (برادرم) عقیل را دیدم که فقیر شده بود و از من درخواست کرد یک صاع (حدود سه کیلو) از گندم بیت المال شما را به او ببخشم (و این را بر سهمیه مرتب او بیفزایم) کودکانش را دیدم که بر اثر فقر موهایشان پریشان و رنگ صورتشان دگرگون شده بود.

گویی صورتشان را با نیل به رنگ تیره درآورده بودند. عقیل مکرر به من مراجعه و سخشن را چند بار تکرار کرد، من خاموش بودم و به سخنانش گوش فرا می دادم. گمان کرد من دینم را به او

می فروشم و به دلخواه او گام بر می دارم و از راه و رسم خویش جدا می شوم.

در این هنگام قطعه آهنی را برای او در آتش داغ کردم. سپس آن را به بدنش نزدیک ساختم تا با آن آهن سوزان عبرت گیرد (و از آتش آخرت که با آن قابل مقایسه نیست بپرهیزد، همین که حرارت آهن داغ به دستش نزدیک شد) ناگهان ناله ای همچون بیماری که از شدت درد به خود می پیچد و می نالد سر داد و نزدیک بود از حرارت آن بسوزد، به او گفتم: ای عقیل! عزاداران همچون مادران فرزند مرده، به عزای تو بنشینند و گریه سر دهند، آیا از قطعه آهنی که انسانی آن را به صورت بازیچه داغ کرده ناله می کنی؛ اما مرا به سوی آتشی می کشانی که خداوند جبار آن را با شعله خشم و غضبش برافروخته است؟ تو از این رنج مختصر می نالی، من از آن شعله های سوزان چگونه ننالم؟!

شرح و تفسیر داستان حدیده محمات

امام علیه السلام در بخش گذشته بحثی کلی درباره پرهیز از ظلم و ستم داشت که نهایت بیزاری او را از ظلم و ستم نشان می داد. در تعقیب در این بخش انگشت روی دو مصداق روشن به عنوان دو شاهد صادق و دو تابلوی آشکار می گذارد.

نخست داستان عقیل و حدیده محمات (آهن داغ) را بیان می کند و نمونه ای از عدل و داد خود را که شاید در تاریخ جهان نظیر نداشته باشد، شرح می دهد و می فرماید: «به خدا سوگند (برادرم) عقیل را دیدم که فقیر شده بود و از من درخواست کرد یک صاع (حدود سه کیلو) از گندم بیت المال شما را به او ببخشم؛ (و الله

لَقَدْ رَأَيْتُ عَقِيلًا وَقَدْ أَمَلِقُ حَتَّى اسْتَمَاحَنِي مِنْ بُرْكُمْ صَاعًا^۹).

ظاهراً منظور عقیل یک «صاع» به عنوان سهمیه منظم هر روزه بوده که این ماده غذایی او به طور کامل تأمین شود و وگرنه اگر تنها یک صاع برای یک روز بوده نه مشکل عقیل را حل می کرده و نه ارزش این را داشته که از راه دور خدمت برادرش برای این کار برسد. این نکته نیز قابل توجه است که عقیل تنها این یک درخواست را نداشت درخواست ادای دین سنگین نیز داشت که امام تنها به درخواست اول او اشاره فرمود.

سپس می افزاید: «کودکانش را دیدم که بر اثر فقر موهایشان پریشان و رنگ صورتشان دگرگون شده بود گویی صورتشان را با نیل به رنگ تیره درآورده بودند؛ (و رَأَيْتُ صَبِيَّانَهُ شَعْتَ الشُّعُورِ، غَيْرِ الْأَلْوَانِ مِنْ قَفْرِهِمْ، كَأَنَّمَا سَوَدَّتْ وُجُوهُهُمْ بِالْعَظْمِ^{۱۰}).

سپس می افزاید: «عقیل مکرر به من مراجعه و سخشن را چند بار تکرار نمود، من خاموش بودم و به سخنانش گوش فرا می دادم، گمان کرد من دینم را به او می فروشم و به دلخواه او گام برمی دارم و از راه و رسم خویش جدا می شوم؛ (و عَاوَدَنِي مُوَكَّدًا، وَ كَرَّرَ

۹- «أَمَلِقُ» از ریشه «املاق» به معنای فقیر شدن گرفته شده است و ریشه اصلی آن «مَلَقَ» بر وزن «شقق» به معنای نرم کردن است و افراد متملق را از این جهت متملق می گویند که حالت نرمش و ذلت به خود می گیرند و اشخاص فقیر نیز چون چنین حالتی دارند واژه املاق در مورد آن ها بکار می رود.

۱۰- «استماحنی» از ریشه «استماحة» به معنای طلب بخشش کردن است.

۱۱- «بُرْ» به معنای گندم است.

۱۲- «صاع» یکی از اوزان است که به اندازه چهار مُدّ و هر مدّ کمتر از یک کیلو (حدود هفتصد و پنجاه گرم) است.

۱۳- «شَعْتَ» جمع «شعت» به معنای زولیده و آشفته مو می باشد.

۱۴- «غَيْرِ» جمع «اغير» به معنای غبارآلود است.

۱۵- «عظلم» گیاهی است که برای رنگ کردن اشیاء به رنگ سیاه از آن استفاده می شود.

عَلَى الْقَوْلِ مُرَدِّدًا، فَأَصْغَيْتَ^{۱۶} إِلَيْهِ سَمْعِي، فَظَنَّ أَنِّي أَبِيعُهُ دِينِي، وَأَتَّبَعُ قِيَادَهُ مُفَارِقًا طَرِيقَتِي).

امام علی(علیه السلام) در این قسمت همه عواملی را که در نظر اهل دنیا ایجاب می کند تبعیض درباره برادرش روا دارد، شرح داده است. از یکسو تقاضای چیز زیادی نداشت. از سوی دوم فرزندانش پریشان حال و فقیر بودند. از سوی سوم مکرر بر مکرر تقاضای خود را بیان می کرد.

ولی با این همه باید امام میان برادرش و سایر نیازمندان امت تفاوتی قائل شود و امکانات بیت المال را که متعلق به همه مسلمین است، بیشتر در اختیار برادرش بگذارد و برای او امتیاز خاصی نسبت به دیگران قائل شود.

به یقین این کار با عدالت اسلامی و روح بلند امام علی(علیه السلام) سازگار نبود، لذا برای این که عقیل دست از تکرار بردارد و به حق خود از بیت المال قانع گردد، امام علی(علیه السلام) تدبیری اندیشید که عملاً به او ثابت کند پایان ظلم و ستم به کجا می انجامد، لذا در ادامه سخن می فرماید: «من قطعه آهنی را برای او در آتش داغ کردم. سپس آن را به بدنش نزدیک ساختم تا با آن آهن سوزان عبرت گیرد (و از آتش آخرت که با آن قابل مقایسه نیست بپرهیزد)»: (فَأَحْمَيْتُ لَهُ حَدِيدَةً، ثُمَّ أَذْنَيْتُهَا مِنْ جِسْمِهِ لِيَعْتَبِرَ بِهَا).

عقیل که ظاهراً در آن زمان نابینا بود دست خود را پیش برد به گمان این که در هم و دیناری در کار است؛ ولی نمی دانست چه چیز در انتظار اوست، همین که حرارت آهن داغ که مجاور او بود به دستش نزدیک شد: «ناگهان ناله ای همچون بیماری که از شدت درد به خود می پیچد و ناله سر داد و نزدیک بود از حرارت

۱۶- «اصغیت» از ریشه «صغاه» به معنای گوش فرا دادن است.

أَنْ بَسُوزِدَ؛ فَضَجَّ ضَجِيحَ ذِي دَنْفٍ^{۱۷} مِنَ الْمِهْمَا، وَكَادَ أَنْ يَخْتَرِقَ مِنْ مِيسَمِهَا^{۱۸}.

سپس امام علی(علیه السلام) در ادامه می افزاید: «به او گفتم: ای عقیل! عزاداران همچون مادران فرزندان مرده، به عزای تو بنشینند و گریه سردهند. آیا از قطعه آهنی که انسانی آن را به صورت بازیچه داغ کرده، ناله می کنی؛ اما مرا به سوی آتشی می کشانی که خداوند جبار آن را با شعله خشم و غضبش برافروخته است. تو از این رنج مختصر می نالی، من از آن شعله های سوزان ننالم؟!»: (فَقُلْتُ لَهُ: تَكَلَّتْكَ التَّوَاكِلُ^{۱۹}، يَا عَقِيلُ! أَتِنَّ مِنْ حَدِيدَةٍ أَحْمَاهَا إِنْسَانُهَا^{۲۰} لِلْعَبَةِ، وَ تَجْرُئُنِي إِلَى نَارِ سَجَرِهَا^{۲۱} جَبَّارُهَا لِعُضْبِهِ! أَتِنَّ^{۲۲} مِنَ الْأَذَى وَ لَا أَتِنُ مِنْ لَظِي^{۲۳}؟!).

تعبیر به «تَكَلَّتْكَ التَّوَاكِلُ» شبیه چیزی است که ما در فارسی هنگامی که کسی کار زشتی انجام می دهد و می خواهیم شدیداً او را نهی کنیم، می گوئیم خدا مرگت دهد چرا این کار را می کنی یا اینکه می گوئیم مادرت به عزایت بنشیند چرا چنین کردی؟ توجه داشته باشید که «تواکل» جمع «تاكلة» به معنای زن فرزند مرده

۱۷- «دنف» به معنای بیماری یا بیماری شدید است.

۱۸- «میسم» اسم آلت از ریشه «وسم» به معنای داغ کردن است؛ ولی به نظر می رسد که در اینجا به صورت مصدر میمی به معنای حرارت به کار رفته است.

۱۹- «تواکل» جمع «تاكلة» به معنای مادر فرزند مرده عزادار است و گاه به معنای هر زن عزادار به کار می رود.

۲۰- «انسانها» انسان در اینجا به معنای صاحب است.

۲۱- «سجوها» از ریشه «مسجور» در اصل به معنای افروختن آتش در تنور اجاق است سپس به هرگونه آتش افروزی اطلاق شده است.

۲۲- «تتن» از ریشه «اینن» به معنای ناله کردن گرفته شده است.

۲۳- «لظی» به معنای شعله خالص آتش است و می دانیم شعله های خالص و خالی از دود گرما و حرارت زیادی دارند. این واژه گاه به جهنم نیز اطلاق شده است، آن گونه که در آیه ۱۵ سوره معارج می خوانیم: (كَلَّا إِنَّهَا لَظِي).

است، هر چند گاهی به هر زن عزادار نیز اطلاق می شود. تعبیر به لعب (بازیچه) اشاره به این است که آتش دنیا، هر چند سوزان باشد در برابر آتش سوزان قیامت بازیچه ای بیش نیست. آتش سوزان حقیقی آنجاست، لذا امام علی(علیه السلام) اولی را «اذی» که به معنای اذیت و ناراحتی است و دومی را «لظی» که به معنای شعله های برافروخته آتش است، نامیده است.

در ضمن از تعبیرات امام علی(علیه السلام) به خوبی استفاده می شود که - برخلاف آنچه بعضی از ناآگاهان می پندارند - امام علی(علیه السلام) هرگز آهن داغ و سوزان را در دست برادرش عقیل نگذاشت، بلکه نزدیک دست او بُرد و او که نابینا بود ترسید و فریاد زد.

این داستان در آن محیط در همه جا پیچید و حتی از بعضی از روایات استفاده می شود که به گوش معاویه در شام هم رسید و بسیاری از خفتگان را از خواب غفلت بیدار کرد و نشان داد دوران حاتم بخشی عثمان از بیت المال مسلمین به اقوام و خویشاوندان و افراد مورد نظر، پایان یافته است.

هنگامی که امام علی(علیه السلام) نسبت به برادرش در برابر تقاضای کوچکی که برخلاف عدالت بوده چنین کند همگان باید حساب خود را برسند و هرگز تقاضای امتیاز و رانت خواری نسبت به بیت المال از محضر آن حضرت نداشته باشند.

به تعبیر دیگر این کار نه تنها درسی برای عقیل بود، بلکه درس بزرگی برای همه مردم در سرتاسر جهان اسلام بود و نشان داد که در برابر عدالت اسلامی همگان یکسانند و هیچ کس حق ندارد زیاده خواهی کند، هر چند نزدیک ترین فرد به رئیس حکومت باشد. جالب این که در ذیل این داستان در بعضی از روایات آمده است که عقیل به امام علی(علیه السلام) عرض کرد حال که چنین است من به سراغ کسی می روم که بذل و بخشش او بیشتر است و منظور از این

سخن، معاویه بود، امام علیه السلام با ناراحتی فرمود: «رَاشِدًا مُهْدِيًّا؛ برو در امان خدا»^{۲۴}.

خوب است داستان حدیده مُحَمَّاهُ را از زبان خود عقیل بشنویم هنگامی که از نزد برادرش به شام رفت و معاویه اموال فراوانی از بیت‌المال را در اختیار او گذاشت. از او پرسید: مایل هستم داستان حدیده محمّاه را از خودت بشنوم، عقیل گفت: من گرفتار تنگدستی شدیدی شدم. نزد برادرم رفتم و عرض حال کردم؛ ولی چیزی از ناحیه او عاید من نشد، لذا فرزندان خود را جمع کردم و نزد او بردم در حالی که آثار ناراحتی و فقر بر آنان ظاهر بود فرمود: شب بیا تا چیزی به تو بدهم. خدمتش رفتم در حالی که یکی از فرزندانم دست مرا گرفته بود. امام علیه السلام به فرزندم فرمود دور بنشین. سپس فرمود: بگیر. من با حرص و ولع دست دراز کردم. گمان کردم کیسه‌ای است پر از درهم یا دینار به من می‌دهد. ناگهان دست خود را به آهن داغی زدم. هنگامی که آن را گرفتم پرتاب کردم و فریاد زدم! به من فرمود: مادر به عزایت بنشینند این آهنی است که با آتش دنیا داغ شده، پس چه خواهد برای من و تو در فردای قیامت اگر در زنجیرهای جهنم بسته شویم. سپس این آیه را تلاوت کرد: «إِذِ الْأَغْلَالُ فِي أَعْنَاقِهِمْ وَالسَّلَاسِلُ يُسْجَبُونَ؛ آن زمان که غل و زنجیرها بر گردن و دست و پای آن‌هاست و به سوی جهنم کشیده می‌شوند»^{۲۵}. سپس فرمود: بیش از حقی که خداوند برای تو قرار داده نزد من نداری. اگر همین چیزی که می‌بینی (اشاره به آهن داغ است) بنابراین به خانه‌ات برگرد. معاویه سخت در شگفتی فرو رفت و گفت: «هَيْهَاتَ هَيْهَاتَ عَقِمَتِ النِّسَاءُ أَنْ يَلِدْنَ مِثْلَهُ؛ چه دور است چه دور است یافتن همانند او،

۲۴- شرح نهج البلاغه مرحوم مغنیه، ج ۳، ص ۳۱۶.

۲۵- غافر، آیه ۷۱.

زنان عقیم‌اند از این که مثل علی بزایند»^{۲۶}.
به گفته شاعر:

مادر گیتی نزاید در جهان مثل علی

آسمان گویی که در ترکش همین یک تیر داشت

مرحوم علامه مجلسی در بحارالانوار داستانی در حاشیه این ماجرا نقل کرده که مکمل آن است. می‌گوید: عقیل به خدمت امام علیه السلام رسید، امام علیه السلام به فرزندش حسن علیه السلام دستور داد که لباسی بر تن عمویت بپوشان (شاید لباس مناسبی نداشت) امام حسن علیه السلام یکی از پیراهن‌های پدر و عبایی از عباهای او را بر عمویش پوشانند، هنگام شام نان و نمکی بر سر سفره آوردند، عقیل گفت چیزی غیر از این در بساط نیست؟ امام علیه السلام فرمود: مگر این از نعمت خدا نیست، خدا را بسیار باید بر این نعمت شکر گوئیم. عقیل گفت: کمکی به من کن که بدهی خود را ادا کنم و زودتر از اینجا بروم. امام علیه السلام فرمود: بدهی تو چه اندازه است؟ عقیل گفت: صد هزار درهم.

امام علیه السلام فرمود: نه والله من چنین مبلغی را ندارم که در اختیار تو بگذارم؛ ولی بگذار سهم من از بیت‌المال داده شود من با تو نصف می‌کنم و اگر خانواده‌ام نیاز نداشته باشند تمام سهم خود را به تو می‌دهم. عقیل گفت: بیت‌المال در دست توست تو مرا حواله به سهمیه خود می‌کنی مگر سهمیه تو چقدر است؟ همه آن را هم که به من بدهی به جایی نمی‌رسد. امام علیه السلام فرمود: من و تو مانند سایر مردم هستیم (و سهم ما با آن‌ها برابر است) و همانطور که با هم سخن می‌گفتند (و در آن حال ظاهراً به علت گرما پشت‌بام نشسته بودند) امام علیه السلام نگاهی از آنجا به صندوق‌هایی که در بازار بود افکند و فرمود: اگر به آنچه گفتم قانع نیستی

۲۶- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱۱، ص ۲۵۳.

پایین برو و قفل بعضی از این صندوق‌ها را بشکن و هر چه در آن است بردار، عقیل گفت: در این صندوق‌ها چیست؟ امام علیه السلام فرمود: اموال تجار است، عقیل گفت: به من امر می‌فرمایی که صندوق‌های کسانی که توکل بر خدا کرده‌اند و اموالشان را در آن نهاده‌اند بشکنم (و سرقت کنم)؟

امام علیه السلام فرمود: آیا تو هم به من دستور می‌دهی که بیت‌المال مسلمین را بگشایم و اموالشان را به تو دهم در حالی که آن‌ها توکل بر خدا کردند و قفل بر آن‌ها نهادند (و کلید آن را به دست من سپردند)؟ سپس فرمود: راه دیگری به تو نشان می‌دهم. تو شمشیرت را بگیر و من هم شمشیر خود را بر می‌دارم. به منطقه حیره می‌رویم که در آنجا تجار ثروتمندی هستند وارد می‌شویم و اموالشان را به زور می‌گیریم.

عقیل گفت: مگر من دزدم؟ امام علیه السلام فرمود: از یک نفر سرقت کنی بهتر از آن است که از همه مسلمین سرقت نمایی. (عقیل فهمید که این دستورات جدی نیست و هدف آن است که نادرستی افکار او را به او بفهماند).^{۲۷}

به هر حال قرائن نشان می‌دهد که هدف امام تنها بیان مسئله‌ای شخصی برای هشدار دادن به عقیل نبود، بلکه هدف این بود که این داستان در همه جا منعکس شود - که شد - و امتیازطلبان پیش خود بیندیشند جایی که علی علیه السلام با برادرش چنین رفتار کرد تکلیف ما روشن است و بعد از این نباید ما چنان امتیازاتی را انتظار داشته باشیم و به تعبیر دیگر: هدف شکستن فرهنگ دوران عثمان در مورد بیت‌المال و احیای فرهنگ دوران رسول خداست.

۲۷- بحارالانوار، ج ۴۱، ص ۱۱۳-۱۱۴ (مرحوم علامه مجلسی این حدیث را از این شهر آشوب نقل کرده است).

۱. زندگی و شخصیت عقیل در یک نگاه:

عقیل پسر ابوطالب و برادر امیرمؤمنان علی علیه السلام از یک پدر و مادر است و در میان چهار پسر ابوطالب، پسر دوم و بیست سال از آن حضرت بزرگتر بود و کنیه‌اش ابایزید است.

ابوطالب علاقه شدیدی به عقیل داشت و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله روزی خطاب به عقیل فرمود: «یا ابا یزید اِنِّی اَحَبُّکَ حُبِّیْنِ؛ حُبًّا لِقَرَابَتِکَ مِنِّی وَ حُبًّا لِمَا کُنْتُ اَعْلَمُ مِنْ حُبِّ عَمِّی اِیَّاکَ؛ ای عقیل! من تو را به دو جهت دوست دارم یکی از این جهت که خویشاوند نزدیک منی و دیگر اینکه عمویم ابوطالب تو را بسیار دوست می‌داشت».

در بعضی از روایات نیز آمده که پیامبر صلی الله علیه و آله پس از این جمله به علی علیه السلام فرمود: «اِنَّ وَ لَدَهُ لَمَقْتُولٌ فِی مَحَبَّةٍ وَ لَدَکَ قَدَمٌ عَلَیْهِ عَیُّونُ الْمُؤْمِنِیْنَ وَ تُصَلِّی عَلَیْهِ الْمَلَائِکَةُ الْمُقْرَبُونَ ثُمَّ بَکِی حَتَّی جَرَّتْ دُمُوعُهُ عَلَی صَدْرِهِ؛ فرزند او (اشاره به مسلم است) در طریق محبت فرزند تو (اشاره به امام حسین علیه السلام سالار شهیدان است) شهید می‌شود و چشم‌های مؤمنان بر وی می‌گرید و فرشتگان مقرب الهی بر او درود می‌فرستند. سپس پیامبر صلی الله علیه و آله گریست به گونه‌ای که اشک‌های او بر سینه‌اش فرو ریخت.

عقیل نیز مانند عمویش عباس بن عبدالمطلب به اجبار در صف مشرکان در جنگ بدر حاضر و اسیر شد و با دادن فدیة به مکه بازگشت و پیش از صلح حدیبیه مسلمان شد و هجرت کرد و به خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله رسید و در جنگ موته در صف مسلمانان همراه برادرش جعفر شرکت جست و در زمان خلافت معاویه در سنه ۵۰ هجری دیده از جهان فرویست در حالی که بیش از ۹۰ سال داشت.

او در هیچ یک از جنگ‌های برادرش امیرمؤمنان علیه السلام حضور نیافت؛ ولی «ابن عبد ربّه» در کتاب استیعاب نقل می‌کند که عقیل همراه

با ابن عباس در جنگ جمل، صفین و نهروان شرکت داشت و این مسئله منافات با ناینیایی او ندارد، زیرا «ابن ابی الحدید» می‌گوید: عقیل در جنگ صفین بود؛ ولی پیکار نکرد و از خیرخواهی و مشورت نیک مضایقه نمود.

درباره این که آیا عقیل سرانجام به شام رفت و به معاویه پیوست دو قول مختلف نقل شده، بعضی معتقدند که در زمان حیات امیرمؤمنان علیه السلام به شام نرفت؛ ولی بعد از شهادت آن حضرت (به ناچار) به شام رفت و به معاویه پیوست.

بعضی دیگر مانند علامه شوشتری در شرح نهج البلاغه خود معتقدند اساساً برنامه ملحق شدن به معاویه در کار نبوده، ملاقاتی کرده و باز گشته است.

در مجموع چنین استفاده می‌شود که او مرد با ایمان و نیک نفسی بود؛ ولی از نظر روحی ضعیف بود و اگر گاهی لغزشی از او سرزده به علت همین ضعف بود.

یکی از امتیازات عقیل آگاهی وسیع او نسبت به علم انساب بود، قبایل عرب را خوب می‌شناخت و از نسب‌های آن‌ها آگاه بود و بعضی او را یکی از نسب‌های چهارگانه عرب شمرده‌اند.^{۲۸}

۲. مساوات مسلمانان در بیت‌المال:

بی‌شک بیت المال منابع مختلفی دارد؛ یکی از منابع آن زکات است و می‌دانیم در تقسیم زکات مساوات شرط نیست، بلکه زکات بر اساس نیاز داده می‌شود و نیز ضرورتی ندارد که با حضور نیازمندی منتظر نیازمند دیگری بنشینیم بلکه می‌توانیم به قدر کافی به نیازمند حاضر بدهیم.

دیگر از منابع بیت المال خمس است که در صدر اوّل غالباً از

۲۸- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱۱، ص ۲۵۰ به بعد و شرح نهج البلاغه

غنائم جنگی گرفته می‌شد. خمس در اختیار حاکم اسلامی قرار می‌گیرد تا طبق برنامه ویژه‌ای که در فقه اسلامی و روایات آمده است به نیازمندان برسد، در آن نیز مساوات شرط نیست.

سوم خود غنائم جنگی است که به‌طور مساوی در میان جنگجویان تقسیم می‌شود؛ ولی لشکر پیاده یک سهم می‌برد و لشکر سواره دو سهم، زیرا در آن زمان تهیّه مرکب برای سواره نظام به هزینه خود آن‌ها بود البتّه گاهی پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله از یاران خود اجازه می‌گرفت و بخشی از غنائم را به فرد یا افراد خاصی برای جلب آن‌ها به اسلام صلی الله علیه و آله می‌داد.

منابع چهارم و پنجم و ششم عبارتند از درآمد خیریه‌ها، و خمس غیر غنائم و انفال که در آن نیز مساوات در مقام تقسیم شرط نبوده و اینجا جای شرح آن نیست.

منبع هفتم بیت المال که در آن زمان از همه مهم‌تر بوده و قسمت عمده اموال بیت المال از این طریق حاصل می‌شده درآمد اراضی خراجیه است؛ یعنی مال الاجاره‌ها یا خراجی که از زمین‌های فتح شده به خزانه دولت اسلام ریخته می‌شد، زیرا این زمین‌ها ملک عموم مسلمین بود. نه تنها نسل موجود، بلکه نسل در نسل و طبعاً درآمد آن تعلق به همه داشت. درست شبیه یک ملک مشاع که همه در آن مساوی‌اند، بدیهی است حکومت اسلامی حق نداشت در تقسیم این درآمد تفاوتی میان مسلمانان قائل بشود، هر چند غالب خلفا به این حکم اسلامی اعتنا نمی‌کردند و آن اموال را طبق میل خود به هر کس می‌خواستند می‌دادند و هرگونه می‌خواستند در آن تصرف می‌نمودند.

آنچه در داستان عقیل در این خطبه آمده مربوط به همین قسمت است که مهم‌ترین بخش بیت المال را در بر می‌گرفته و شاید عقیل گمان می‌کرد این اموال در اختیار حاکم اسلامی است که

هرگونه مایل باشد در آن تصرف کند به خصوص اینکه زمان عثمان را مشاهده کرده بود که خلیفه وقت با این اموال چه‌ها می‌کرد.

بخش سوم: وَ أَعْجَبُ مِنْ ذَلِكَ طَارِقُ طَرَقَنَا بِمَلْفُوفَةٍ فِي وَعَائِهَا، وَ مَعْجُونَةٍ شَنَنْتُهَا، كَأَنَّمَا عَجَنْتُ بِرِيقِ حَيَّةٍ أَوْ قَيْمِهَا، فَقُلْتُ: أَصَلَّةٌ، أَمْ زَكَاةٌ، أَمْ صَدَقَةٌ؟ فَذَلِكَ مُحَرَّمٌ عَلَيْنَا أَهْلَ الْبَيْتِ! فَقَالَ: لَا ذَا وَ لَا ذَاكَ، وَ لَكِنَّهَا هَدِيَّةٌ. فَقُلْتُ: هَبْلَتِكَ الْهَيْبُولُ! أَعَنْ دِينَ اللَّهِ أَنْ تَبْتِنِي لِتُخَدَّعَنِي؟ أَمْ مَخْتَبِطٌ أَنْتَ أَمْ دُوجِنَةٌ، أَمْ تَهْجُرُ؟ وَ اللَّهُ لَوْ أُعْطِيتُ الْإِقَالِيمَ السَّبْعَةَ بِمَا تَحْتَ أَفْلَاكِهَا، عَلَى أَنْ أُعْصِيَ اللَّهُ فِي نَمَلَةٍ أَسْلَبَهَا جُلْبَ شَعِيرَةٍ مَا فَعَلْتَهُ، وَ إِنْ دُنْيَاكُمْ عِنْدِي لَأَهُونُ مِنْ وَرَقَةٍ فِي فَمِ جَرَادَةٍ تَقْضُمُهَا. مَا عَلِيٌّ وَ لَنْعِيمُ يَفْتِي، وَ لَذَّةٌ لَا تَبْقَى! نَعُوذُ بِاللَّهِ مِنْ سُبَاتِ الْعَقْلِ، وَ قُبْحِ الزَّلْزَلِ. وَ بِهِ نَسْتَعِينُ. از این شگفت انگیزتر داستان کسی است (اشعث بن قیس منافق) که نیمه شب در خانه را زد و ظرف سرپوشیده‌ای (پر از حلوی خوش طعم و شیرین) برای من هدیه آورد. معجون بود که من از آن متنفر شدم گویی با آب دهان مار یا استفراغ او خمیر شده بود. به او گفتم: آیا این هدیه است یا زکات یا صدقه؟ که این هردو بر ما اهل بیت حرام است. او گفت: نه این است و نه آن ولی هدیه است! گفتم: زنان بچه مرده بر تو گریه کنند آیا از طریق آیین خدا به سراغ من آمده‌ای تا مرا بفریبی؟ آیا تعادل فکری خود را از دست داده‌ای یا جن زده‌ای یا بر اثر شدت بیماری هذیان می‌گویی؟ به خدا سوگند اگر اقلیم‌های هفتگانه (روی زمین) را با آنچه در زیر آسمان‌هایش قرار دارد به من داده شود که خدا را با گرفتن پوست جوی از دهان مورچه ای نافرمانی کنم هرگز نخواهم کرد. به یقین دنیای شما نزد من از برگ درختی که در دهان ملخی در حال جویدن باشد پست‌تر و بی ارزش‌تر است.

علی را با نعمت‌های فانی دنیا و لذت‌های ناپایدار آن چه کار؟! به خدا پناه می‌بریم از خواب رفتن عقل و لغزش‌های قبیح و زشت و در این راه از او یاری می‌طلبیم.

شرح و تفسیر

داستان اشعث بن قیس منافق

در بخش گذشته - چنان که دیدیم - امام علیه السلام برای مایوس کردن همه امتیاز طلبان ناروا از بیت المال مسلمین، داستان تاریخی برادرش عقیل و حدیده محما را بیان فرمود؛ داستانی که فرهنگ عدالت اسلامی و مقدم داشتن ضابطه بر رابطه در آن موج می‌زد. سپس در این بخش از خطبه، روی مصداق روشن دیگری از این قبیل دست می‌گذارد و داستان اشعث بن قیس منافق را بیان می‌دارد و می‌فرماید: «از این شگفت انگیزتر داستان کسی است (اشعث بن قیس منافق) که نیمه شب در خانه را زد و ظرف سرپوشیده‌ای (پر از حلوی خوش طعم و شیرین) برای من هدیه آورد. معجون بود که من از آن متنفر شدم. گویی با آب دهان مار یا استفراغ او خمیر شده بود؛ (وَ أَعْجَبُ مِنْ ذَلِكَ طَارِقُ طَرَقَنَا بِمَلْفُوفَةٍ فِي وَعَائِهَا، وَ مَعْجُونَةٍ شَنَنْتُهَا^{۲۹}، كَأَنَّمَا عَجَنْتُ بِرِيقِ حَيَّةٍ أَوْ قَيْمِهَا). معروف این است که این کوبنده در همان اشعث بن قیس، رئیس منافقان کوفه بود؛ شخصی که شبیه عبدالله بن ابی، منافق معروف عصر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بود.

اما این که امام علیه السلام می‌فرماید: من از حلوی لذیذ متنفر بدم و

۲۹- «طارق» از ریشه «طروق» و «طرق» به معنای زدن و کوبیدن است و به کسی که شبانه به سراغ دیگری می‌رود «طارق» گفته می‌شود، زیرا معمولاً در بسته است و باید در را بکوبد و وارد شود.

۳۰- «شنتت» از ریشه «شنتان» بر وزن «نوسان» به معنای بغض و دوری کردن است، بنابراین «شنتت» یعنی آن را دشمن داشتم.

گویی با آب دهان مار عجین شده بود برای آن است که هدف اشعث این بود که قلب امام علیه السلام را برای رسیدن به یک غرض دنیوی به خود معطوف دارد. (گاه گفته می‌شود او با یکی از مسلمانان به ناحق بر سر آب و ملکی نزاع داشت و پرونده این منخاصمه به دادگاه علی علیه السلام رسیده بود. شاید این مرد کورباطن می‌خواست از این طریق دل امام علیه السلام را به خود متوجه کند و رأی او را بخرد؛ ولی امام علیه السلام با چشم ملکوتی اش باطن حلوا را دید؛ باطنی که همچون زهر مار بود، زیرا قصد رشوه در آن نهفته شده بود).

واژه «مَلْفُوفَةٌ» گرچه از ریشه «الف» به معنای پیچیدن گرفته شده و در اینجا اشاره به ظرفی است که در پارچه‌ای پیچیده شده بود؛ ولی چون امام علیه السلام می‌فرماید این ملفوفه در ظرفی قرار داشت و سپس واژه معجونه را بر آن عطف می‌کند. این احتمال وجود دارد که ملفوفه نامی برای نوعی از حلوا بوده که در کوفه حلوی مرغوب و مورد علاقه مردم شناخته می‌شد.^{۳۱}

بعضی از شارحان نهج البلاغه احتمال داده‌اند واژه «قیء» به معنای زهر مار است نه استفراغ او، زیرا همچون استفراغ آن را از دهان خود بیرون می‌ریزد و تناسب مقام نیز همین را اقتضا می‌کند همان‌گونه که در عرف می‌گویند فلان غذا همچون زهرمار بود.

سپس امام علیه السلام در ادامه این سخن می‌افزاید: «به او گفتم: آیا این هدیه است یا زکات یا صدقه؟ که این هر دو بر ما اهل بیت حرام است. او گفت: نه این است و نه آن؛ ولی هدیه است.» (فَقُلْتُ: أَصَلَّةٌ، أَمْ زَكَاةٌ، أَمْ صَدَقَةٌ؟ فَذَلِكَ مُحَرَّمٌ عَلَيْنَا أَهْلَ الْبَيْتِ! فَقَالَ: لَا ذَا وَ لَا ذَاكَ، وَ لَكِنَّهَا هَدِيَّةٌ).

۳۱- شیخ محمد عبده در شرح نهج البلاغه خود به این معنا اشاره کرده و می‌گوید: ملفوفه نوعی از حلوا بوده است که اشعث بن قیس به عنوان هدیه خدمت امام علیه السلام برد.

به یقین زکات بر تمام بنی هاشم حرام است و صدقه که اشاره به انفاق‌های مستحبی است و بنابر قول مشهور بر بنی هاشم حرام نیست ممکن است بر خصوص اهل بیت علیهم‌السلام حرام بوده باشد. بعضی نیز احتمال داده‌اند که صدقه اشاره به کفارات و صدقات واجبه غیر از زکات باشد که آن هم بر بنی هاشم حرام است.

اما «صله» ممکن است به معنای رشوه باشد که در مباحث رشوه قاضی به عنوان «صِلَةُ الْقُضَاةِ» تعبیر می‌شود و از این جهت به آن «صله» گفته می‌شود که رشوه دهنده آن را وسیله‌ای برای وصول به مقصد نادرست خود قرار می‌دهد.

بعضی نیز گفته‌اند: «صله» به معنای «هدیه» یا جایزه است همان‌گونه که در مورد جایزه شاعر «صله شاعر» گفته می‌شود، بنابراین جمله «لَا ذَا وَ لَا ذَاكَ، وَ لَكِنَّهَا هَدِيَّةٌ» (نه این و نه آن) اشاره به نفی زکات و صدقه و اثبات هدیه بودن آن است.

این احتمال در تفسیر این عبارت داده شده است که جمله «لا ذَا وَ لا ذَاكَ» نفی همه باشد؛ یعنی هیچ کدام از این‌ها نیست؛ نه رشوه و نه زکات و نه صدقه، بلکه هدیه است.

سپس امام علیه‌السلام در ادامه این سخن، اشعث بن قیس منافق را زیر ضربات شدیدترین سرزنش و توبیخ قرار داده، می‌فرماید: «من به او گفتم: زنان بچه مرده بر تو گریه کنند آیا از طریق آیین خدا به سراغ من آمده‌ای تا مرا بفریبی؟»؛ (فَقُلْتُ: هَبْلَتِكَ الْهَبُولُ! ^{۳۲} أَعْنِ دِينَ اللَّهِ أَتَيْتَنِي لِتُنَخِّدَعَنِي؟).

اشاره به این‌که تو نیز مانند بسیاری از شیطان‌صفتان برای این‌که به مقصد نامشروع خود برسی لباس ظاهراً مشروعی بر آن پوشانده‌ای، نام هدیه بر رشوه گذارده‌ای به گمان اینکه می‌توانی با این ظاهرسازی کسی را

۳۲- «هبول» صفت مشبهه است و به معنای زنی است که فرزند برای او باقی نمی‌ماند و طبعاً بسیار گریه می‌کند.

که چشمش اعماق وجود را می‌بیند بفریبی. آنگاه می‌افزاید: «آیا تعادل فکری خود را از دست داده‌ای یا چن‌زده‌ای یا بر اثر شدت بیماری هذیان می‌گویی؟»؛ (أَمْخَبَطُ أَنْتَ أَمْ دُوجَنَّةَ، أَمْ تَهْجُرُ؟).

اشاره به این‌که هیچ انسان عاقلی باور نمی‌کند که بتواند کسی مانند علی علیه‌السلام را با هدیه‌ای که در باطن بوی رشوه می‌دهد بفریبد و اگر کسی در این میدان وارد شود دلیل بر این است که یا دیوانه بوده و یا بر اثر بیماری، عقل خود را موقتاً از دست داده است.

«مخبط» از ریشه «خبط» به معنای از دست دادن تعادل است که گاه در مورد تعادل ظاهری به کار می‌رود و گاه درباره تعادل فکری و در اینجا معنای دوم اراده شده است و تعبیر به «دُوجَنَّةَ» (جن زده) یا اشاره به وسوسه‌های شیطان است که یکی از جنیان محسوب می‌شود و بر اثر این وسوسه‌ها عقل انسان را می‌گیرد و یا اشاره به آن چیزی است که در میان توده مردم مشهور بوده که بعضی افراد دیوانه را به عنوان جن زده به حساب می‌آورند.

واژه «تَهْجُرُ» از ریشه «هَجَرَ» به معنای هذیان گفتن است، بنابراین فرق میان این سه واضح است؛ مخبط کسی است که گرفتار نقصان عقلی بوده و تعادل فکری خود را از دست داده و ذو جنه کسی است که بر اثر عاملی برونی گرفتار نوعی جنون شده و تهجر در مورد کسی گفته می‌شود که ذاتاً دیوانه نیست؛ اما بر اثر شدت بیماری به هذیان گفتن دچار شده است.

البته این سه واژه وقتی در مقابل هم قرار می‌گیرند چنین مفهومی را افاده می‌کنند در حالی که ممکن است هنگامی که هر یک تنهایی به کار برود مفهوم وسیع‌تری داشته باشد.

سپس امام علیه‌السلام برای این‌که به او بفهماند تا چه حد گرفتار اشتباه شده و علی علیه‌السلام را به تاریکی دیده و او را نشناخته است، اشاره به نکته بسیار مهمی در زمینه عدالت خویش می‌کند که شاید

از غیر او در طول تاریخ شنیده نشده باشد. این نکته هشداری است به همه رهبران و حاکمان جوامع بشری که می‌فرماید: «به خدا سوگند اگر اقلیم‌های هفتگانه (روی زمین) با آنچه در زیر آسمان هایش قرار دارد به من داده شود تا خدا را با گرفتن پوست جوی از دهان مورچه‌ای نافرمانی کنم هرگز نخواهم کرد»؛ (وَ اللَّهُ لَوْ أُعْطِيتُ الْأَقَالِيمَ السَّبْعَةَ ^{۳۳} بِمَا تَحْتُ أَفْلَاكِهَا، عَلَيَّ أَنْ أُعْصِيَ اللَّهَ فِي نَمَلَةٍ أَسْلَبَهَا جُلْبًا ^{۳۴} شَعِيرَةً مَا فَعَلْتُهُ).

سپس به بیان دلیل آن می‌پردازد و می‌فرماید: «به یقین دنیای شما نزد من از برگ درختی در دهان ملخی که در حال جویدن آن باشد پست‌تر و بی‌ارزش‌تر است»؛ (وَ إِنْ دُنْيَاكُمْ عِنْدِي لَأَهْوَنُ مِنْ وَرَقَةٍ فِي فَمِ جِرَادَةٍ تَقْضُمُهَا ^{۳۵}).

در تأکید آن می‌فرماید: «علی را با نعمت‌های فانی دنیا و لذت‌های ناپایدار آن چه کار؟! (مَا لِعَلِيِّ وَ لِنَعِيمِ يَفْنَى، وَ لَذَّةِ لَا تَبْقَى!)

در این چند جمله کوبنده و صریح و گویا، امام علیه‌السلام می‌فرماید: هرگاه بزرگ‌ترین رشوه‌های متصور در جهان که همه روی زمین و قصرها و ثروت‌ها و اموال و زرق و برق‌ها باشد به من دهند که کمترین ظلم و ستمی که همان گرفتن پوست جوی (نه دانه جو) از دهان مورچه‌ای که ظاهراً کوچک‌ترین جنبنده است انجام

۳۳- اقالیم سبعة، «اقالیم» جمع «اقلیم» به معنای بخشی از جهان یا کشور است و جغرافی دانان قدیم جهان را به هفت اقلیم تقسیم می‌کردند و چون نقشه دقیقی از دنیا نداشتند حدّ و حدود این اقلیم‌های هفتگانه دقیق نبود. به هر حال، هفتگانه در تقسیم بندی آن‌ها چنین بود: اقلیم اول، هندوستان. دوم، بخشی از کشورهای عربی و حبشه، سوم، مصر و شام، چهارم، ایران. پنجم، روم. ششم، کشور ترک، هفتم، چین و ماچین. (لغت نامه دهخدا، ماده اقلیم). البته ممکن است تقسیم دیگری از سوی بعضی دیگر از جغرافی دان‌ها ارائه شده باشد و به هر حال نظر امام علیه‌السلام آن است که اگر همه مناطق آباد کره زمین را به من بدهند.

۳۴- «جلب» پوسته‌ای است که روی دانه گندم یا جو را می‌گیرد و به پوسته‌ای که به هنگام خوب شدن زخم روی آن را می‌پوشاند، «جلب» گفته می‌شود.

۳۵- «تقضها» از ریشه «قضم» بر وزن «هضم» به معنای دندان زدن. گاز گرفتن و جویدن است.

دهم، نمی‌کنم.

بسیارند کسانی که مبالغ کوچک و متوسط رشوه آن‌ها را تکان نمی‌دهد؛ ولی اگر امتیاز مهمی برای آن‌ها قائل شوند که معادل تمام زندگی آنان یا بیشتر باشد دست و پایشان می‌لرزد و می‌لغزند. چه کسی می‌تواند ادعا کند که در هیچ حدی از گرفتن امتیاز در برابر هیچ حدی از کم‌ترین کار خلاف گرفتار لغزش نخواهد شد؟ امام می‌فرماید: من آن شخص هستم و حتی صریحاً سوگند بر آن یاد می‌کند.

دلیلی که امام برای این امر آورده بسیار قابل توجه است، زیرا امتیازات مادی برای کسانی اهمیت دارد که دنیا در نظرشان بزرگ و برجسته است؛ اما کسی که در اوج معرفت خدا قرار گرفته و ما سوی الله در نظر او کم ارزش و بی‌مقدار است و همه دنیا از دیدگاه او همچون برگ درخت نیم جویده‌ای در دهان ملخی است، دلیلی ندارد که مرتکب عصیان پروردگار و ظلم و ستمی شود.

علی علیه السلام با چشم حقیقت بین خود به باطن دنیا می‌نگرد؛ او همه این مقام‌ها و مواهب مادی را در حال فنا و زوال می‌بیند و چیزی که ارزش آن را ندارد که کسی به آن دل ببندد یا به دل بستنش بیندیشد. به همین دلیل اگر بخواهیم ظلم و ستم، رشوه خواری و تعدی به حقوق ضعیفان از دنیا ریشه‌کن شود باید در بالا بردن سطح معرفت انسان‌ها نسبت به خدا و نسبت به دنیا تلاش و کوشش کنیم.

در ضمن از این عبارات با دلالت التزامی می‌توان فهمید که ظلم و ستم و داوری به ناحق بدترین گناه است که حتی در برابر به دست آوردن تمام دنیا نباید آن را مرتکب شد.

سرانجام امام علیه السلام با جمله‌ای کوتاه و بیدارکننده که در واقع

ناظر به کل محتوای خطبه است، سخن خود را پایان می‌دهد و می‌فرماید: «به خدا پناه می‌بریم از خواب رفتن عقل و لغزش‌های قبیح و زشت و در این راه از او یاری می‌طلبیم»؛ (تَعُوذُ بِاللَّهِ مِنْ سُبَاتِ الْعَقْلِ، وَ قُبْحِ الزَّلَلِ وَ بِهِ نَسْتَعِينُ).

اشاره به اینکه اگر عقل بیدار باشد و لطف خدا یار، انسان گرفتار گناهان بزرگ نمی‌شود و در دام گناهان کوچک کمتر می‌افتد.

این سخن را با نقل دو روایت پایان می‌دهیم: حافظ ابونعیم اصفهانی از دانشمندان معروف اهل سنت در کتاب مشهورش حلیه الاولیاء می‌نویسد: «پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام خطاب کرد و فرمود: «یا علی! إِنَّ اللَّهَ قَدْ زَيَّنَكَ بِزِينَةِ لَمْ يُزَيِّنِ الْعِبَادَ بِزِينَةِ أَحَبَّ إِلَيَّ اللَّهُ مِنْهَا هِيَ زِينَةُ الْأَبْرَارِ عِنْدَ اللَّهِ تَعَالَى وَالزُّهْدُ فِي الدُّنْيَا فَجَعَلَكَ لَا تَرُزُّ مِنَ الدُّنْيَا شَيْئًا وَلَا تَرُزُّ مِنْكَ الدُّنْيَا شَيْئًا؛ ای علی! خداوند تو را به زینتی آراسته که بندگانش به چیزی محبوب‌تر از آن زینت نیاراسته و آن زینت ابرار و نیکان نزد خداوند متعال است و آن همان زهد و بی‌اعتنایی به دنیا است؛ تو را آن گونه قرار داده که تو از دنیا چیزی کم نمی‌کنی و دنیا چیزی از تو نمی‌کاهد».^{۳۷}

در حدیث دیگری آمده است که زن شجاعی از شیعیان مخلص علی علیه السلام به نام «دارمیه حجونیه» در ملاقاتی که با معاویه داشت (و به دنبال او فرستاده بود) در جواب این سؤال معاویه که: آیا هرگز علی علیه السلام را دیده‌ای؟

گفت: آری به خدا سوگند او را دیدم.

گفت: چگونه او را دیدی؟

۳۶- «سبات» از ریشه «سبت» بر وزن «وقت» به معنای تعطیل کردن به منظور استراحت است؛ و «سبات» به از کار افتادن و تعطیل شدن اطلاق می‌شود و در جمله بالا نیز به همین معناست و اگر در لغت عرب روز شنبه را یوم السبت می‌نامند به سبب آن است که این نامگذاری در اصل از یهود گرفته شده که روز شنبه روز تعطیلی آنها بود.

۳۷- شرح نهج البلاغه مرحوم خوبی، ج ۱۴، ص ۲۹۷، چاپ قدیم.

گفت: رَأَيْتُهُ لَمْ يَفْتِنَهُ الْمُلْكُ الَّذِي فَتَنَكَ وَ لَمْ تَشْغَلْهُ النِّعْمَةُ الَّتِي شَغَلَتْكَ؛ او را چنان دیدم که این حکومتی که تو را فریب داده او را فریب نداده بود، و این نعمت‌های دنیا که تو را مشغول ساخته او را مشغول نساخته بود».^{۳۸}

نکته

اشعث بن قیس کیست؟

«اشعث» از منافقانی بود که در زمان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به ظاهر مسلمان شد و بعد از رحلت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به ارتداد روی آورد و سپس اسیر شد و نزد ابوبکر اظهار ندامت کرد و مورد عفو قرار گرفت و در دوران امیرمؤمنان علی علیه السلام با دشمنان او همچون عمرو بن عاص برای ایجاد نفاق در صفوف یاران آن حضرت همکاری داشت و سرچشمه خرابی‌ها و مفسد بی‌شماری شد او در قبیله خود صاحب نفوذ بود و از این طریق برای مقاصد سوء خود کمک می‌گرفت و به گفته بعضی از محققان بسیاری از مشکلات عصر خلافت امیرمؤمنان علی علیه السلام از این منافق سرسخت و مرموز نشأت می‌گرفت.

خطبه ۲۱۱

بخش اول: وَ كَانَ مِنْ أَقْتَدَارِ جَبْرُوتِهِ، وَ بَدِيعِ لَطَائِفِ صَنْعَتِهِ، أَنْ جَعَلَ مِنْ مَاءِ الْبَحْرِ الرَّآخِرِ الْمُرَّاتِمِ الْمُتَقَاصِفِ، يَبَسًا جَامِدًا، ثُمَّ فَطَرَ مِنْهُ أَطْبَاقًا، فَفَتَقَهَا سَبْعَ سَمَاوَاتٍ بَعْدَ أَنْ تَتَاقَفَهَا، فَاسْتَمَسَكَتْ بِأَمْرِهِ، وَ قَامَتْ عَلَيَّ حُدَّةٌ، وَ أَرْضَى أَرْضًا يَحْمِلُهَا الْأَخْضَرُ الْمُشْتَعْرِجُ، وَ الْقَمَقَامُ الْمُسَخَّرُ، قَدْ ذَلَّ لِأَمْرِهِ، وَ أَدْعَنَ لِهَيْبَتِهِ، وَ وَقَفَ الْجَارِي مِنْهُ لِخَشْيَتِهِ.

۳۸- کتاب بلاغات النساء، ص ۱۰۶ مطابق نقل شرح نهج البلاغه مرحوم شوشتری

یکی از نشانه‌های اقتدار و جبروت خداوند و آفرینش بدیع و دقیق او این است که از آب دریای پهناور و موج و مترام که امواجش سخت به هم می‌خورد و صدای عظیمی از آن برمی‌خاست لایه خشک و جامدی آفرید، سپس از آن طبقاتی به وجود آورد و آن‌ها را از هم باز کرد و هفت آسمان را تشکیل داد، بعد از آن که به هم پیوسته بودند؛ همه آن‌ها به فرمان او برقرار ماندند و در حد و اندازه‌ای که او تعیین کرده بود قرار گرفتند، آنگاه زمینی به وجود آورد که دریای عظیم و مسخر شده‌ای آن را بر دوش خود حمل می‌کرد دریایی که در برابر فرمانش خاضع و در مقابل هیبتش تسلیم بود و آب‌های جاری آن از خشیت او ساکن شد (و امواجش آرام گرفت).

شرح و تفسیر آغاز آفرینش جهان

امام علیه السلام در آغاز این خطبه پرمعنا دست مخاطبان خود را گرفته و به آغاز آفرینش جهان می‌برد تا عظمت و شگفتی‌های آفرینش را به آن‌ها نشان دهد، می‌فرماید: «از اقتدار و جبروت خداوند و آفرینش بدیع و دقیق او این است که از آب دریای پهناور و موج و مترام که امواجش سخت به هم می‌خورد و صدای عظیمی از آن برمی‌خاست لایه خشک و جامدی آفرید»؛ (وَ كَانَ مِنْ اِقْتِدَارِ جَبْرُوتِهِ، وَ بَدِيعِ لَطَائِفِ صُنْعَتِهِ، اَنْ جَعَلَ مِنْ مَاءِ الْبَحْرِ الرَّاحِرِ^{۳۹} الْمُتْرَاكِمِ الْمُتَقَاصِفِ^{۴۰}، يَبْسَا جَامِدًا).

۳۹- «زاجر» از ریشه «زخور» به معنای بردن گرفته شده و «بحر زاجر» به دریای عظیم مملو از آب گفته می‌شود.

۴۰- «متقاصف» به معنای گروهی است که یکدیگر را در هم بکوبند از ریشه «قصف» بر وزن «عکس» به معنای شکستن گرفته شده و در جمله بالا اشاره به امواج خروشان است که یکدیگر را درهم می‌کوبیدند.

«اقتدار» از ریشه قدرت و نیز «جبروت» که صیغه مبالغه است، معنای سلطه کامل را دارند، بنابراین سرچشمه آفرینش عظیم آسمان‌ها و زمین از یک سو قدرت عظیم پروردگار و از سوی دیگر ابداع لطیف و ظریف اوست. ممکن است کسانی باشند که در یک کار بزرگ دقت و ظرافت را فراموش کنند و یا یک کار ظریف و دقیق را در ابعاد وسیع نتوانند انجام دهند؛ اما خداوند قادر متعال این دو را در آفرینش زمین و آسمان‌ها به هم آمیخته، هم دارای عظمت است و هم دقت و ظرافت.

امام علیه السلام در این خطبه همانند خطبه اول نهج البلاغه و خطبه ۹۱ می‌فرماید: آغاز آفرینش از آب بوده است؛ ولی به یقین منظور از این آب، آب‌های معمولی امروز نیست، بلکه توده عظیم مذاب و موجی است که خداوند با قدرت بی‌پایانش آن را آفرید. این ماده مذاب با گذشت زمان، به بخش‌های جامدی تبدیل شد و آن بخش‌ها زمین و کرات آسمانی را تشکیل دادند. این سخنی است که با فرضیات علمی امروز در پیدایش جهان نیز سازگار است. قابل توجه اینکه تعبیر «مِنْ مَاءِ الْبَحْرِ الرَّاحِرِ» نشان می‌دهد بخشی از این دریای عظیم تبدیل به کرات آسمانی شدند و بخشی باقی ماندند و این نیز با کشفیات علم امروز سازگار است که می‌گوید: هنوز بخش‌های عظیمی از توده‌های گازهای سوزان یا مواد مذاب در آسمان‌ها وجود دارد که تبدیل به کراتی همانند کرات منظومه شمسی نشده است.

و در ادامه این سخن از پیدایش آسمان‌های هفتگانه سخن می‌گوید و می‌فرماید: «سپس از آن طبقاتی آفرید و آن‌ها را از هم باز کرد و هفت آسمان را تشکیل داد بعد از آن که به هم پیوسته بودند؛ همه آن‌ها به فرمان او برقرار ماندند و در حد و اندازه‌ای

که او تعیین کرده بود قرار گرفتند»؛ (ثُمَّ فَطَرَ مِنْهُ اطْبَاقًا^{۴۱}، فَفَتَقَهَا سَبْعَ سَمَاوَاتٍ بَعْدَ اِرْتِقَاقِهَا^{۴۲}، فَاسْتَمْسَكَتْ بِأَمْرِهٖ، وَقَامَتْ عَلٰی حُدُودِهَا).

این سخن برگرفته از همان چیزی است که در سوره انبیاء آیه ۳۰ آمده است که می‌فرماید: «(أَوَلَمْ يَرَى الَّذِيْنَ كَفَرُوا اَنَّ السَّمَاوَاتِ وَالْاَرْضَ كَانَتَا رَتْقًا فَفَتَقْنَاهُمَا وَجَعَلْنَا مِنَ الْمَاءِ كُلَّ شَيْءٍ حَيًّا)؛ آیا کافران ندیدند که آسمان‌ها و زمین به هم پیوسته بودند و ما آن‌ها را از یکدیگر باز کردیم و هر چیز زنده‌ای را از آب قرار دادیم».

روشن است که منظور از مشاهده در این آیه شریفه مشاهده حسی و با چشم نیست، بلکه از طریق علم و دانش و مشاهده درونی است.

فرضیات علم امروز نیز می‌گوید آسمان‌ها و زمین در آغاز به صورت توده واحد عظیمی از گازها و مواد مذاب بود که بر اثر گردش به دور خود یا عوامل دیگر، قطعاتی پشت سر یکدیگر از آن جدا شد و به گوشه‌ای از فضا پرتاب گشت و کرات و منظومه‌ها و کهکشان‌ها را تشکیل داد.

آنگاه امام به بیان آفرینش زمین می‌پردازد و می‌فرماید: «و زمینی به وجود آورد که دریای عظیم و مسخر شده‌ای آن را بر دوش خود حمل می‌کرد دریایی که در برابر فرمانش خاضع و در مقابل هیبتش تسلیم بود و آب‌های جاری آن از خشیت او ساکن شد (و امواجش آرام گرفت)»؛ (وَ اَرْسٰى^{۴۳} اَرْضًا يَحْمِلُهَا الْاَخْضَرُ^{۴۴} الْمُتَعَنِّجِرُ^{۴۵}؛

۴۱- «اطباق» جمع «طبق» به معنای طبقاتی است که روی هم قرار گرفته‌اند.

۴۲- «ارتقاق» به معنای پیوستگی از ریشه «رتق» گرفته شده که ضد آن «فتق» به معنای گشودن است.

۴۳- «أرسي» از ریشه «رسو» بر وزن «مسح» به معنای ثابت و راسخ شدن گرفته شده است.

۴۴- «اخضر» به معنای سبزرنگ در اینجا اشاره به دریاها و عمیق است که از کثرت عمق به رنگ سبز دیده می‌شود.

۴۵- «متعنجر» به معنای سیال و پرآب است از ریشه «تعجرة» بر وزن «حجره» به معنای

وَالْقَمَامُ^{۴۶} الْمَسْحَرُ، قَدْ ذَلَّ لِأَمْرِهِ، وَ أَدْعَنَ لِهَيْبَتِهِ، وَ وَقَفَ الْجَارِي مِنْهُ لِحَشِيَّتِهِ.

این سخن ممکن است اشاره به باران‌های عظیم سیلابی باشد که در آغاز پیدایش زمین همه کره زمین را به صورت دریایی عظیم به هم پیوسته فرامی‌گرفت و با گذشت زمان، آب‌ها در خلل فرج زمین فرو نشستند و خشکی‌ها که مجموعاً یک چهارم کره زمین را تشکیل می‌دهند از زیر آب سر برآوردند، آب‌ها آرام گرفتند و زمین‌ها برای زندگی انسان و سایر موجودات زنده خشکی آماده شدند.

بخش دوم: وَ جَبَلٍ جَلَامِيدًا، وَ نُشُوزٍ مُتُونًا وَ أُطُودًا، فَأَرْسَاهَا فِي مَرَاسِيهَا، وَ الزَّمَمَهَا قَرَارَاتِهَا. فَمَضَتْ رُؤُوسُهَا فِي الْهَوَاءِ، وَ رَسَتْ أَصُولُهَا فِي الْمَاءِ، فَأَتَهَدَّ جِبَالُهَا عَن سُهُولِهَا، وَ أَسَاحَ قَوَاعِدُهَا فِي مُتُونِ أَقْطَارِهَا وَ مَوَاضِعِ أَنْصَابِهَا، فَأَشْهَقَ قَلَالُهَا، وَ أَطَالَ أَنْشَاظُهَا، وَ جَعَلَهَا لِلأَرْضِ عِمَادًا، وَ أَرَزَهَا فِيهَا أَوْ تَادًا، فَسَكَنَتْ عَلَى حَرَكَتِهَا مَن أَنْ تَمِيدَ بِأَهْلِهَا، أَوْ تَسِيخَ بِحِمْلِهَا، أَوْ تَزُولَ عَن مَوَاضِعِهَا. فَسُبْحَانَ مَن أَمْسَكَهَا بَعْدَ مَوْجَانِ مِيَاهِهَا، وَ أَجْمَدَهَا بَعْدَ رَطُوبَةِ أَكْنَافِهَا، فَجَعَلَهَا لِحَلْقِهِ مِهَادًا، وَ بَسَطَهَا لَهُمْ فَرَاشًا! فَوْقَ بَحْرِ لُجِّي رَاكِدٍ لَا يَجْرِي، وَ قَائِمٍ لَا يَسْرِي، تُكْرِكُزُهُ الرِّيَّاحُ الْعَوَاصِفُ، وَ تَمُخِّضُهُ الْعَمَامُ الذُّوَارِفُ؛ «إِنَّ فِي ذَلِكَ لَعِبْرَةً لِّمَن يَخْشَى».

خداوند بعد از آفرینش زمین، صخره‌ها و تپه‌ها و کوه‌های استوار آن را آفرید و آن‌ها را در جایگاه خود ثابت نگه داشت و در قرارگاهشان مستقر نمود، قلّه‌های آن‌ها در هوا پیشروی کرد و ریشه‌های آن‌ها در آب فرو رفت و به این ترتیب، کوه‌ها را از سطح زمین بالا کشید و پایه‌های آن‌ها را در اعماق زمین و

جریان آب و مانند آن گرفته شده است.

۴۶- «قمام» به معنای دریای عظیم است و در اصل از «قمقمه» بر وزن «همهمه»

قرارگاهشان را ثابت نگه‌داشت، قلّه‌ها را مرتفع ساخت و تپه‌ها را گسترش داد و کوه‌ها را تکیه‌گاه زمین و همچون میخ‌هایی در آن کوبید؛ به گونه‌ای که زمین در عین حرکت، آرام گرفت، تا اهل خود را در اضطراب فرو نبرد؛ یا آنچه را که بر دوش حمل کرده، فرو نیندازد، یا از جایگاه خویش زایل نگردد؛ پس منزّه است آن کس که زمین را در میان آن همه امواج ناآرام ثابت نگه داشت؛ دوران رطوبت جوانب و اطرافش را پایان داد و آن را خشک نمود و بستری آرام (برای زندگی انسان‌ها) قرار داد و همچون فرشی برای آن‌ها گسترده ساخت؛ برفراز دریایی پهناور و راکد که ایستاده بود و حرکت نمی‌کرد؛ تنها بادهای شدید آن را بر هم می‌زد و ابرهای پرباران به حرکتش در می‌آورد. (آری!) «در این امور درس عبرت بزرگی است برای کسانی که اهل خشیتند و احساس مسئولیت دارند».

شرح و تفسیر آفرینش کوه‌ها

امام علیه السلام بعد از بیان آفرینش آسمان‌ها و زمین و قرارگرفتن کره خاکی در جایگاه خود به شرح یکی از پدیده‌های مهم زمین که نقش بسیار مؤثری در زندگی انسان‌ها و سایر موجودات زنده دارد، پرداخته می‌فرماید: «خداوند (بعد از آن)، صخره‌ها و تپه‌ها و کوه‌های محکم آن را آفرید و آن‌ها را در محل خود ثابت نگه داشت و در قرارگاهشان مستقر نمود، (به گونه‌ای که) قلّه‌های آن‌ها در هوا پیشروی کرد و ریشه‌های آن در آب فرورفت؛ (وَجَبَلٍ^{۴۷}

۴۷- «جبل» از ریشه «جبل» بر وزن «جبر» به معنای آفرینش گرفته شده است و ریشه اصلی آن جبل به معنای کوه است و از آنجا که کوه، موجودی ثابت است به آفرینش تغییرناپذیر جبله گفته شده است.

جَلَامِيدَهَا^{۴۸}، وَ نُشُوزٍ مُتُونًا^{۴۹} وَ أُطُودَهَا^{۵۰}، فَأَرْسَاهَا فِي مَرَاسِيهَا، وَ الزَّمَمَهَا قَرَارَاتِهَا. فَمَضَتْ رُؤُوسُهَا فِي الْهَوَاءِ، وَ رَسَتْ أَصُولُهَا فِي الْمَاءِ.

از نظر علمی مسلم است که سطح زمین پیش از آن‌که سرد شود چندان پستی و بلندی نداشت؛ ولی با سرد شدن چین‌خوردگی‌ها در سطح زمین نمایان شد (همانند سیبی که مدّتی بماند و رو به خشکی بگذارد) این چین‌خوردگی‌ها کوه‌ها و دره‌های عظیم را تشکیل دادند، کوه‌ها پیوسته به آسمان پیش می‌رفت و ریشه‌های آن در موادّ مذاب درون زمین فرو می‌رفت و به این ترتیب سطح زمین به شکل کنونی درآمد.

سپس در توضیح بیشتر می‌افزاید: «کوه‌ها را از سطح زمین بالا کشید و پایه‌های آن‌ها را در اعماق زمین و قرارگاهشان را ثابت نگه داشت، قلّه‌ها را مرتفع ساخت و تپه‌ها را گسترش داد؛ (فَأَتَهَدَّ^{۵۱} جِبَالُهَا عَن سُهُولِهَا، وَ أَسَاحَ^{۵۲} قَوَاعِدُهَا فِي مُتُونِ أَقْطَارِهَا وَ مَوَاضِعِ أَنْصَابِهَا^{۵۳}، فَأَشْهَقَ^{۵۴} قَلَالُهَا، وَ أَطَالَ^{۵۵} أَنْشَاظُهَا^{۵۶}).

۴۸- «جلامید» جمع «جلمود» بر وزن «خرطوم» به معنای صخره و کوه است.

۴۹- «نشوز» جمع «نشر» بر وزن «نشر» به معنای تپه و قطعات مرتفع زمین است. این واژه معنای مصدری نیز دارد و به معنای خودداری کردن از انجام وظیفه است؛ مانند نشوز زن در برابر همسر.

۵۰- «متون» جمع «متن» به معنای محکم و گاه به معنای صاف و مستوی می‌آید و در اینجا همان معنای اول مراد است.

۵۱- «اطود» جمع «طود» به معنای کوه بلند.

۵۲- «أتهد» از ریشه «تهود» به معنای برآمدن و برجسته شدن گرفته شده است.

۵۳- «أساح» از ریشه «سوخ» بر وزن «قول» به معنای فرو رفتن یا فرو رفتن در آب است و «أساخ» یعنی فرو برد.

۵۴- «انصاب» جمع «نصب» بر وزن «کتب» به معنای اجسامی است که آن را در جایی نصب می‌کنند و نصب به گفته مرحوم طبرسی در مجمع البیان گاه معنای جمعی دارد و گاه معنای مفرد.

۵۵- «أشهبق» از ریشه «شهبوق» به معنای بالا رفتن گرفته شده و «أشهبق» یعنی بالا برد.

۵۶- «أنشاز» جمع «نشر» بر وزن «مرض» از ریشه «نشوز» گرفته شده که پیش از این در

این جمله به خوبی نشان می‌دهد که کوه‌های زمین علاوه بر قامت کشیده‌ای که در بیرون دارند دارای ریشه‌های عظیمی در زیرزمین هستند همان ریشه‌هایی که آنها را از درون به هم پیوند می‌دهد، درست مانند درختی که هر قدر ساقه و شاخه‌هایش در آسمان بیشتر پیش می‌رود ریشه‌هایش در اعماق زمین فروتر خواهد رفت، زیرا قامت بلند و استوار را ریشه‌های عظیم و محکم نگه می‌دارد.

آنگاه امام علیه السلام فواید وجود کوه‌ها را ذکر می‌کند که از همه مهم‌تر حفظ آرامش زمین و ساکنان آن است و در عباراتی پرمعنا و حساب شده می‌فرماید: «خداوند کوه‌ها را تکیه‌گاه زمین و همچون میخ‌هایی در آن کوبید؛ به گونه‌ای که زمین در عین حرکت، آرام گرفت، تا اهل خود را در اضطراب فرو نبرد؛ یا آنچه را که بر دوش حمل کرده، فرو نیندازد، یا از جایگاه خویش زایل نگردد»؛ (وَجَعَلَهَا لِلْأَرْضِ عِمَادًا، وَ أَرْزَاقًا^{۵۷} فِيهَا أَوْ تَادًا، فَسَكَنَتْ عَلَى حَرَكَتِهَا مَنْ أَنْ تَمِيدَ^{۵۸} بِأَهْلِهَا، أَوْ تَسِيخَ^{۵۹} بِحِمْلِهَا، أَوْ تَزُولَ عَنْ مَوَاضِعِهَا). چگونه کوه‌ها به زمین آرامش می‌دهند و جلوی لرزش‌ها را می‌گیرند؟

پاسخ این سؤال با توجه به یک نکته روشن است و آن اینکه هسته درون زمین مواد مذاب و گازهاست که پیوسته به قشر بیرونی فشار می‌آورد و گاه به صورت آتش‌فشان‌ها ظاهر می‌شود؛ ولی کوه‌ها با آن ریشه‌های محکم و به هم پیوسته‌ای که دارند این فشارها را تحمل می‌کنند و از لرزش‌های پی در پی باز می‌دارند

همین بخش از خطبه تفسیر شده است.

۵۷- «ارز» از ریشه «رژ» بر وزن «حظ» به معنای فرو بردن است.

۵۸- «تمید» از ریشه «مید» بر وزن «صید» به معنای حرکت و لرزش و اضطراب است.

۵۹- «تسیخ» از «سوخ» است که در همین بخش از خطبه تفسیر شد.

و مایه آرامش قشر جامد زمین می‌شوند.

افزون بر این، کوه‌ها در برابر فشار بیرونی که برخاسته از جاذبه ماه و خورشید و جزر و مد حاصل از آن است عامل مؤثری برای آرامش زمین محسوب می‌شوند. از طرف دیگر پناهگاهی هستند در برابر طوفان‌هایی که همواره بر سطح زمین می‌وزد و ممکن است زندگی انسان‌ها را دستخوش تزلزل سازد.

در ضمن جمله «فَسَكَنَتْ عَلَى حَرَكَتِهَا...» (با توجه به تعبیر به «علی») به خوبی نشان می‌دهد که امام اشاره روشنی به حرکت زمین در آن عصر و زمان فرموده که همه علمای هیئت در آن عصر، زمین را ساکن می‌پنداشتند، زیرا می‌فرماید: در عین اینکه زمین حرکت دارد آرام است و اهل خود را مضطرب و متزلزل نمی‌سازد.

مرحوم علامه شرف‌الدین در کتاب مؤلفوا الشیعه فی صدر الاسلام به این نکته ظریف اشاره کرده است.^{۶۰}

سپس امام علیه السلام در ادامه این سخن می‌فرماید: «پس منزّه است آن کس که زمین را در میان آن همه امواج ناآرام ثابت نگه داشت؛ و دوران رطوبت جوانب و اطرافش را پایان داد و آن را خشک نمود و بستری آرام (برای زندگی انسان‌ها) قرار داد و همچون فرش‌هایی برای آن‌ها گسترده ساخت؛ برفراز دریایی پهناور و راکد که جریانی نداشت و ایستاده بود و حرکت نمی‌کرد؛ تنها بادهای شدید آن را بر هم می‌زد و ابرهای باران‌زا به حرکتش در می‌آورد. (آری!) «در این امور درس عبرت بزرگی است برای کسانی که اهل خشیتند و احساس مسئولیت دارند»؛ (فَسُبْحَانَ مَنْ أَمْسَكَهَا بَعْدَ مَوْجَانِ مِيَاهِهَا، وَ أَجْمَدَهَا بَعْدَ رُطُوبَةِ أَكْنَافِهَا، فَجَعَلَهَا لِخَلْقِهِ مِهَادًا،

۶۰- مصادر نهج البلاغه، ج ۳، ص ۱۱۷.

وَ بَسَطَهَا لَهُمْ فِرَاشًا! فَوْقَ بَحْرِ لُجِّي رَاكِدًا لَا يَجْرِي، وَ قَائِمٌ لَا يَسْرِي، تُكْرِرُهَا^{۶۱} الرِّيحُ الْعَوَاصِفُ، وَ تَمَخُّضُهُ^{۶۲} الْعَمَامُ الدُّوَارِفُ^{۶۳}؛ «إِنَّ فِي ذَلِكَ لَعِبْرَةً لِمَنْ يَخْشَى».

در عبارت فوق دو جمله دیده می‌شود که در بدو نظر با یکدیگر هماهنگ نیست: نخست می‌گوید: «خداوند زمین را بر فراز دریای پهناور راکدی که جریان ندارد گسترده است» و در ذیل می‌گوید: «طوفان‌های درهم کوبنده و بادهای شدید آب این دریا را بر هم می‌زند».

اما با دقت در این تعبیر روشن می‌شود که هیچ منافاتی با هم ندارند؛ زیرا جمله اول از آرام بودن طبیعت این دریا سخن می‌گوید و جمله دوم از تأثیر عوامل بیرونی؛ یعنی تندبادها بر صفحه دریاها.

اینکه می‌فرماید: «ابره‌های پرباران نیز آن را به حرکت در می‌آورد»؛ (وَ تَمَخُّضُهُ الْعَمَامُ الدُّوَارِفُ) یا به این دلیل است که چنین ابرهایی همواره همراه با طوفان‌هاست، یا اینکه باران سیل‌آسا که بر صفحه اقیانوس‌ها می‌ریزد، آن را تحت تأثیر خود قرار داده و موج می‌کند.

جمله (إِنَّ فِي ذَلِكَ لَعِبْرَةً لِمَنْ يَخْشَى) یا اشاره به سکون و حرکت دریاهاست که در بالا ذکر کردیم یا اشاره است به تمام آنچه امام علیه السلام در این خطبه درباره آفرینش کوه‌ها و دریاها و خلقت زمین و آسمان آورده است.

۶۱- «تکرر» از ریشه «کرره» بر وزن «حجره» به عقیده بعضی در اصل از ریشه تکرار است و بعضی آن را ماده مستقلی از رباعی مجرد می‌دانند و به هر حال معنای تکرار را می‌رساند.

۶۲- «تمخض» از ریشه «مخض» بر وزن «مغز» در اصل به معنای تکان دادن شیر یا ماست برای گرفتن کره می‌باشد سپس به هر تکان دادن شدیدی اطلاق شده است.

۶۳- «دوارف» از ریشه «ذرف» بر وزن «حرف» به معنای سیلان اشک از چشم یا هرگونه سیلان آب است و «دوارف» جمع «ذارفه» به معنای جاری و روان است.

جمله (إِنَّ فِي ذَلِكَ لَعِبْرَةً لِّمَنْ يَخْشَى)^{۶۴} که برگرفته از قرآن مجید است عبرت گرفتن را برای صاحبان خشیت و ترس از خدا می‌داند، چرا که این خشیت، زاینده علم است و عالمانند که از این امور عبرت می‌گیرند همان گونه که در جای دیگر می‌فرماید: (إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ)^{۶۵}.

خطبه ۲۳۳

بخش اول: أَلَا وَ إِنَّ اللِّسَانَ بَضْعَةٌ مِنَ الْإِنْسَانِ، فَلَا يُسْعِدُهُ الْقَوْلُ إِذَا امْتَنَعَ، وَلَا يُمَهِّلُهُ النُّطْقُ إِذَا اتَّسَعَ. وَإِنَّا لَأَمْرَاءُ الْكَلَامِ، وَفِينَا تَنَشَّبَتْ عُرُوقُهُ، وَ عَلَيْنَا تَهْدَلَتْ غُصُونُهُ.

آگاه باشید زبان پاره گوشتی از انسان است، هرگاه آمادگی در آن نباشد سخن او را یاری نمی‌کند و به هنگام آمادگی، نطق او را مهلت نمی‌دهد و ما فرمانروایان سخنییم، درخت سخن در ما ریشه دوانده و شاخه‌هایش بر سر ما سایه افکنده است.

شرح و تفسیر

ما فرمانروایان سخنییم!

امام علی (ع) در این بخش از خطبه به دو نکته اشاره می‌فرماید: نخست اینکه چرا بعضی به هنگام سخنرانی از سخن باز می‌ایستند و بعضی با قدرت پیش می‌روند، می‌فرماید: «آگاه باشید زبان پاره گوشتی از انسان است، هرگاه آمادگی در آن نباشد سخن او را

۶۴- نازعات، آیه ۲۶. جالب توجه است که آیه پیش گفته در قرآن مجید نیز در سیاق آیات خلقت و آفرینش آسمان و زمین آمده است.

۶۵- فاطر، آیه ۲۸.

یاری نمی‌کند و به هنگام آمادگی، نطق او را مهلت نمی‌دهد؛ (أَلَا وَ إِنَّ اللِّسَانَ بَضْعَةٌ مِنَ الْإِنْسَانِ، فَلَا يُسْعِدُهُ الْقَوْلُ إِذَا امْتَنَعَ، وَلَا يُمَهِّلُهُ النُّطْقُ إِذَا اتَّسَعَ).

این پاره گوشتی که زبان نام دارد از عجایب آفرینش خداست. با حرکات بسیار سریع و دقیق و حساب شده، مقاطع ۲۸ گانه یا ۳۲ گانه حروف را با دقت می‌سازد و آن‌ها را پشت سر هم ردیف می‌کند و با مجموع آن‌ها تمام منویات مادی و معنوی و خواسته‌های خود را بیان می‌کند؛ زیبایی‌ها و زشتی‌ها، خوبی‌ها و بدی‌ها را با آن آشکار می‌سازد و شگفت اینک هر قومی به لغتی تکلم می‌کنند و بیش از هزار لغت در دنیا وجود دارد و این موهبت تنها به انسان داده شده و سخن گفتن تنها از او بر می‌آید و به قدری اهمیّت دارد که خداوند آن را در طلیعه سوره «الرحمن» که شرح مواهب و نعمت‌های الهی را می‌دهد، ذکر فرموده است: (الرَّحْمَنُ * عَلَّمَ الْقُرْآنَ * خَلَقَ الْإِنْسَانَ * عَلَّمَهُ الْبَيَانَ)^{۶۶} البته نباید فراموش کرد که مهم فرماندهی روح نسبت به زبان است. هرگاه این فرمانده آمادگی داشته باشد زبان با فصاحت و بلاغت و به راحتی می‌چرخد و هرگاه در روح، آمادگی نباشد زبان از کار می‌ماند و در جمله‌های بالا اگر «امتناع» و «اتساع» را به زبان نسبت می‌دهد در حقیقت منظور، امتناع و اتساع روح انسان است.

در حقیقت امام با این سخن ضمن اشاره به اهمیّت زبان و نطق، دلیل موفق و ناموفق بودن افراد را در سخنرانی بیان می‌فرماید. سپس در ادامه این سخن می‌افزاید: «ما فرمانروایان سخنییم،

۶۶- بضعه» (به فتح باء) و «بضعه» (به کسر باء) به معنای قطعه هر چیزی است و گاه در جایی که کسی به دیگری بسیار نزدیک است، گفته می‌شود: «هو بضعه منی».

۶۷- الرحمن، آیه ۱-۴.

درخت سخن در ما ریشه دوانده و شاخه‌هایش بر سر ما سایه افکنده است؛ (وَ إِنَّا لَأَمْرَاءُ الْكَلَامِ، وَفِينَا تَنَشَّبَتْ عُرُوقُهُ، وَ عَلَيْنَا تَهْدَلَتْ غُصُونُهُ).

امام علی (ع) در این عبارت زیبا سخن گفتن را به درخت تنومندی تشبیه کرده که دارای ریشه‌ها و شاخه‌هاست و اضافه می‌کند که این درخت پربار در سرزمین وجود ما ریشه دوانده و شاخه‌های پربارش بر سر ما سایه افکنده و به همین دلیل خاندان وحی را «امیران کلام» نامیده است.

همه می‌دانیم این یک ادعا نیست، واقعیتی است که دوست و دشمن به آن معترف‌اند. پیامبر اکرم (ص) از فصیح‌ترین افراد عرب زبان بود؛ چگونه فصیح نباشد در حالی که کلام خدا که فصاحتش در حد اعجاز است بر زبان او جاری شده و فصاحت امیرمؤمنان علی (ع) زبانزد خاص و عام است و خطبه‌های او در نهج البلاغه دست به دست می‌گردد و در گذشته، استادان سخن به شاگردان خود توصیه می‌کردند اگر می‌خواهند سخن گفتن آمیخته با فصاحت و بلاغت را فراگیرند خطبه‌های نهج البلاغه را حفظ کنند.

خطبه‌های بانوی اسلام نیز از فصیح‌ترین و بلیغ‌ترین خطبه‌هاست. پرورش‌یافتگان این خانواده حضرت زینب و زین‌العابدین (ع) در خطبه‌های کوفه و شام چنان داد سخن دادند که دوست و دشمن را منقلب ساختند، بنابراین باید تصدیق کرد که نام «امیران سخن» برای این خانواده، بسیار زیبنده است.

۶۸- «تنشبت» از ریشه «تشوب» به معنای پیوستن یا فرورفتن در چیزی است.

۶۹- «عروق» جمع «عرق» بر وزن «صدق» به معنای اصل و ریشه هر چیزی است.

۷۰- «تهدلّت» از ریشه «هدل» بر وزن «جدل» به معنای سست و آویزان شدن است و به شاخه‌هایی که رو به پایین می‌آید و آویزان می‌شود، اطلاق می‌شود.

۱. **شگفتی‌های زبان:** زبان ظاهری یعنی قطعه گوشتی که در دهان انسان است و کارهای مهم و پیچیده‌ای بر عهده دارد و همچنین زبان فکری به معنای قدرت بر ادای کلمات و جمله‌بندی‌ها و بیان مقاصد خویش از این طریق هر دو از مواهب عظیم خداوند است، لذا فلاسفه و دانشمندان فصل ممیز انسان را همان نطق (زبانی و فکر) شمرده و انسان را «حیوان ناطق» معرفی می‌کنند. درباره این دو هر چه دقیق‌تر شویم عجایب بیشتری بر ما ظاهر می‌شود. جالب اینکه زبان تقریباً تمام فضای میان دندان‌ها را پر کرده، هنگام غذا خوردن مواد غذایی را به سرعت به زیر دندان‌ها می‌فرستد و خودش را با مهارت به عقب می‌کشد، بی آنکه آسیبی ببیند. پزشکان می‌گویند: غذا چهار هضم دارد: هضم اول آن در دهان است که کاملاً نرم می‌شود و با بزاق دهان آمیخته می‌گردد و تغییرات فراوانی از نظر فیزیکی و شیمیایی در آن ظاهر می‌شود. سپس روانه معده می‌گردد و ما بی آنکه بدانیم زبان به هنگام غذا خوردن چه نقش مهمی دارد شب و روز از آن بهره می‌گیریم. کار مهم‌تر زبان انسان، خلق کلمات و مقاطع حروف و کنار هم چیدن جمله‌ها و بیان تمام مقاصد کوچک و بزرگ و ساده و پیچیده و بسیار پیچیده است که راستی از شگفتی‌های آفرینش به شمار می‌آید. ولی مهم این است که همه در این کار مهارت ندارند. مهارت در سخن گفتن مرهون عوامل متعددی است که یکی از مهم‌ترین آن‌ها تمرین مداوم است. اعتماد به نفس و مرعوب نشدن در برابر جمعیت و حفظ خونسردی و تلقین موفقیت به خویشتن، از عوامل مهم دیگر است. حضور در مجالس اساتید سخن و استفاده از تجربیات آنها و

نکات ظریفی را که در برابر مخاطبان خود اعمال می‌کنند عامل مهم دیگری است. به یقین مطالعات قبلی و داشتن مایه‌های علمی به اعتماد به نفس کمک می‌کند و این‌که می‌بینیم بعضی در مجالس مهم بهترین سخنرانی‌ها را ارائه می‌دهند و بعضی در مجالس کوچک‌تر به زودی و می‌مانند ریشه‌هایش را در وجدان و عدم وجدان یکی از عوامل بالا باید جستجو کرد. حالات روحی انسان از شادی و غم، سلامت و بیماری، آرامش و اضطراب و گرفتاری نیز در این امر بسیار مؤثر است. تعبیر به امتناع (خودداری زبان از سخن گفتن) و اتساع (گسترش و آمادگی زبان برای این کار) در خطبه بالا اشاره به همین حالات است. ابن ابی الحدید موارد جالبی را درباره کسانی که بر منبر رفتند و نتوانستند خطابه‌ای بخوانند و با ذکر الفاظ نامناسبی از منبر پایین آمدند از کتاب «البيان والتبيين» جاحظ نقل می‌کند، از جمله می‌گوید: عثمان (خلیفه سوم) روزی بر منبر رفت و از سخن گفتن واماند. جمله زیر را گفت و از منبر پایین آمد: «أَنْتُمْ إِلَى إِمَامٍ عَادِلٍ أَحْوَجُ مِنْكُمْ إِلَى إِمَامٍ خَطِيبٍ؛ احتیاج شما به پیشوای عادل بیش از احتیاج شما به پیشوای خطیب و سخنران است» (تکیه کردن عثمان بر مسئله عدالت بسیار جالب است!). سپس نقل می‌کند «عدی بن أرقطاه» به منبر رفت، چشمش که به مردم افتاد، از سخن بازماند. این جمله را گفت و از منبر پایین آمد: «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي يُطْعِمُ هَؤُلَاءِ وَيَسْقِيهِمْ؛ حمد و سپاس برای خداوندی که این حاضران را غذا می‌دهد و آب می‌نوشاند». و نیز «روح بن حاتم» روزی به منبر رفت و همین که چشمش به مردم افتاد که همگی به او نگاه می‌کنند و گوش به او سپرده‌اند، صدا زد: «سرهای خود را پایین بیافکنید و چشم‌های خود را

بندید، زیرا سوارشدن بر مرکب در اوّل کار مشکل است، هنگامی که خداوند قفلی را بگشاید آسان می‌شود». نیز نقل می‌کند: «مصعب بن حیان» روزی می‌خواست خطبه نکاحی بخواند ناگهان واماند و گفت: «لَقِّنُوا مَوْتَاكُمْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ؛ به مردگان خود لا اله الا الله تلقین کنید». مادر عروس گفت: «عَجَلُ اللَّهِ مَوْتَكُ أَلْهَذَا دَعْوَانَا؛ خدا به زودی مرگت دهد تو را برای این دعوت کرده بودیم؟!» و موارد دیگری از این قبیل.^{۷۱}

۲. امیران سخن

آنچه امام علیه السلام در این خطبه بیان فرموده که ما امرای کلام هستیم واقعیتهای انکارناپذیر است که دوست و دشمن به آن معترف‌اند. بهترین دلیل برای این مطلب، آثاری است که از این خاندان مقدس باقی مانده؛ مانند سخنان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله که به عنوان نهج الفصاحه منتشر شده و این کتاب نهج البلاغه در بخش‌های سه‌گانه خود و دعاهایی مانند دعای کمیل و صباح که سندش به آن حضرت می‌رسد و دو خطبه معروف بانوی اسلام فاطمه زهرا علیها السلام و همچنین دعای عرفه که سندش به امام حسین علیه السلام می‌رسد و خطبه‌هایی که خاندان آن حضرت بعد از حادثه کربلا در کوفه و شام و سپس در مدینه ایراد کردند و همچنین دعاهای صحیفه سجادیه و دعاهایی مانند دعای ابوحمزه ثمالی که آن نیز سندش به امام سجاد علیه السلام می‌رسد و امثال آن‌ها.

اعتراف دشمنان در این زمینه قابل ملاحظه است. ابن ابی الحدید در جلد اوّل شرح نهج البلاغه از شخصی به نام محقن ابن ابی محقن نقل می‌کند هنگامی که او محضر علی علیه السلام را رها کرد و به معاویه پیوست، معاویه از او پرسید: از نزد چه کسی آمدی؟

۷۱- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱۳، ص ۱۳-۱۴.

گفت: «جِتُّكَ مِنْ عِنْدِ أَعْيَى النَّاسِ» او برای چپلوسی در برابر معاویه چنین گفت: من از نزد ناتوان‌ترین اشخاص در سخن گفتن، آمده‌ام. معاویه گفت: «وَيُوحِكُ كَيْفَ يَكُونُ أَعْيَى النَّاسِ فَوَاللَّهِ مَا سَنَّ الْفَصَاحَةَ لِقُرَيْشٍ غَيْرُهُ؛ وای بر تو چگونه او را ناتوان‌ترین افراد می‌شماری در حالی که به خدا سوگند، اساس فصاحت را در میان قریش جز او کسی بنا نهاد.»^{۷۲}

نیز او از عبدالحمید کاتب که در فن نویسندگی ضرب‌المثل بود نقل می‌کند که می‌گفت: هفتاد خطبه از خطبه‌های علی علیه السلام را حفظ کردم و پس از آن ذهن من فوق العاده جوشید.^{۷۳}

مرحوم سید رضی در مقدمه جالبی که بر نهج البلاغه نوشته سخنی دارد که ترجمه اش این است:

امیرمؤمنان علی علیه السلام سرچشمه فصاحت و منشأ بلاغت و زادگاه آن است، اسرار بلاغت از وی آشکار شد و قواعد و دستوراتش از او سرچشمه گرفت. با استفاده از شیوه او هر خطیب توانایی به قدرت خطابه دست یافت و از گفتار او سخنرانان ماهر یاری جستند، او در این میدان همچنان پیش می‌رود و دیگران از او عقب مانده‌اند، زیرا در کلامش نشانه‌هایی از علم خداست و عطر و بویی از سخنان پیامبر صلی الله علیه و آله.

ابن ابی الحدید ذیل خطبه ۲۲۱ بعد از شرح بخشی از کلام مولا درباره عالم برزخ چنین می‌گوید: «اگر تمام فصحای عرب در مجلس واحدی اجتماع کنند و این بخش از خطبه را برای آن‌ها بخوانند، سزاوار است همگی به خاطر آن سجده کنند، چنانکه شعرای عرب هنگامی که شعر معروف عدی بن رقاع را که با این جمله: «قلم اصحاب...» شروع می‌شود، شنیدند (برای خدا)

۷۲- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱، ص ۲۴.

۷۳- همان مدرک، طبق نقل مرحوم علامه مطهری در کتاب سیری در نهج البلاغه، ص ۲۸.

سجده کردند، چون از علت آن سؤال شد، گفتند: ما محلّ سجود در شعر را می‌شناسیم، آن گونه که شما محلّ سجود را در قرآن می‌شناسید.»^{۷۴}

برای شرح بیشتر در این زمینه به کتاب سیری در نهج البلاغه شهید مطهری و مقدمه جلد اول شرح پیام امام امیرالمؤمنین علیه السلام رجوع شود.

بخش دوم: وَأَعْلَمُوا رَحْمَتَكُمْ اللَّهُ أَنْتُمْ فِي زَمَانِ الْقَائِلِ فِيهِ بِالْحَقِّ قَلِيلٌ، وَاللِّسَانُ عَنِ الصِّدْقِ كَلِيلٌ، وَاللَّازِمُ لِلْحَقِّ ذَلِيلٌ. أَهْلُهُ مُعْتَكِفُونَ عَلَى الْعُصَيَّانِ، مُضْطَلِحُونَ عَلَى الْأَذْهَانِ، فَتَاهُمْ عَارِمٌ، وَشَاتِبُهُمْ آتَمٌ، وَعَالَمُهُمْ مُنَافِقٌ، وَقَارَنُهُمْ مُمَادِقٌ. لَا يُعْظَمُ صَغِيرُهُمْ كَبِيرُهُمْ، وَلَا يَعُولُ غَنِيَّهُمْ فَقِيرُهُمْ. بدانید، خدایتان رحمت کند، که شما در زمانی قرار گرفته‌اید که گوینده حق در آن کم، و زبان از گفتار راست عاجز و ناتوان، و همراهان حق، خوارند. اهل این زمان همواره با گناه همراهند و بر مدهانه و سازشکاری و سهل‌انگاری اتفاق نظر دارند. جوانانشان بداخلاق و شرور، و بزرگسالانشان گنهکارند. عالم آن‌ها منافق است و قاریان قرآن و عابدان ریاکارند. نه کوچکشان بزرگسالان را احترام می‌کنند و نه ثروتمندشان زندگی مستمندانشان را تکفل می‌نمایند.

شرح و تفسیر

ویژگی‌های محیط فاسد

امام علیه السلام در بخش دوم این خطبه به شرح مفاسدی که در آن عصر و زمان بر اثر سیاست‌های حکام پیشین پیدا شده بود و تقریباً در تمام جوامع آلوده دیده می‌شود، پرداخته و ضمن یازده جمله کوتاه و بسیار پرمعنا ترسیم دقیقی از آن جامعه می‌فرماید و در

۷۴- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱، ص ۱۵۲.

واقع چیزی را فروگذار نکرده است (و این است معنای فصاحت و بلاغت و سخنوری اعجاز‌آمیز) می‌فرماید: «بدانید خدایتان رحمت کند که شما در زمانی قرار گرفته‌اید که گوینده حق در آن کم، و زبان از گفتار راست عاجز و ناتوان، و همراهان حق، خوارند؛ (وَأَعْلَمُوا رَحْمَتَكُمْ اللَّهُ أَنْتُمْ فِي زَمَانِ الْقَائِلِ فِيهِ بِالْحَقِّ قَلِيلٌ، وَاللِّسَانُ عَنِ الصِّدْقِ كَلِيلٌ، وَاللَّازِمُ لِلْحَقِّ ذَلِيلٌ).

امام علیه السلام در ذکر این سه وصف، انگشت روی ریشه‌های اصلی فساد جامعه گذارده و آن اینکه حق‌گویان از ترس مخالفان یا فرونی مشکلات حق‌گویی، خاموش شوند و راستگویان یا بر اثر فشار محیط و هیأت‌های حاکم و یا ترس از بر باد رفتن منافع شخصی، دم فرو بندند یا به جای راستگویی آلوده کذب و دروغ شوند و نیز آن‌ها که حق جویند و حق طلب از متن جامعه کناره‌گیری کنند یا کنار زده شوند و کسی گوشش بدهکار گفتار حق آن‌ها نباشد و در یک جمله امر به معروف و نهی از منکر به فراموشی سپرده شود و ارشاد جاهل و تنبیه غافل متروک گردد. سپس به دو وصف دیگر که در واقع نتیجه اوصاف سه‌گانه پیش است، اشاره کرده می‌فرماید: «اهل این زمان همواره با گناه همراهند و بر مدهانه و سازشکاری و سهل‌انگاری اتفاق نظر دارند؛ (أَهْلُهُ مُعْتَكِفُونَ عَلَى الْعُصَيَّانِ، مُضْطَلِحُونَ عَلَى الْأَذْهَانِ ۳۷).

بی‌شک در هر جامعه‌ای گناه وجود دارد و سازشکاری و مدهانه دیده می‌شود؛ ولی بدبختی و سیه روزی آنجاست که یک حرکت

۷۵- «کلیل» از ریشه «کل» بر وزن «حل» به معنای خسته و ناتوان شدن و از کار ماندن و ضعیف گشتن گرفته شده است، بنابراین «کلیل» به معنای خسته و ناتوان و ضعیف است.

۷۶- «مضطلحون» به معنای افرادی است که بر چیزی توافق کنند. از ریشه «صلح» به معنای سازش است.

۷۷- «اذهان» در اصل به معنای روغن مالی کردن است. سپس به معنای خدعه کردن و نیرنگ زدن و سازش کاری بر سر یک امر نامطلوب به کار می‌رود.

عمومی به سوی گناه، آن هم به صورت مستمر و پیوسته صورت گیرد و نیز بدبختی آنجاست که سازشکاران و سهل انگاران دست به دست هم دهند و در این کار متحد شوند.

آنگاه امام علیه السلام در ششمین و هفتمین وصف می فرماید: «جوانانشان بداخلاق و شرور، و بزرگسالانشان گنهکارند»؛ (فَتَاهُمْ عَارِمٌ^{۷۸}، وَ شَائِبُهُمْ^{۷۹} آثم).

بدبختی است در محیطی که حق گویان خاموش شوند و امر به معروف و نهی از منکر به فراموشی سپرده شود محیط خانواده‌ها آلوده گردد، جوانانی که در این محیط و آن خانواده پرورش می یابند بد اخلاق و بی ادبند. همچنین روشن است هنگامی که این جوانان به سن پیری می رسند عادت به گناه را از دست نمی دهند و از این نکته غافل اند که عمرشان به پایان نزدیک است و اجلشان به زودی فرا می رسد و به سبب این غفلت در دریای گناه غوطه ورنند.

در هشتمین و نهمین وصف می افزاید: «عالم آن‌ها منافق است و قاریان قرآن و عابدان ریاکارند»؛ (وَ عَالِمُهُمْ مُنَافِقٌ، وَ قَارِئُهُمْ مُمَازِقٌ^{۸۰}). آری! عالمان آن زمان که به دنیاپرستی روی آورده اند، راه رسیدن به دنیا را نفاق می دانند و همان گونه که در تعبیر دیگری امام علیه السلام در خطبه ۱۹۴ بیان فرموده: «وَصَفُّهُمْ دَوَاءٌ وَ قَوْلُهُمْ شَفَاءٌ وَ فَعْلُهُمُ الدَّاءُ الْعِيَاءُ»؛ وصفشان درمان، گفتارشان به ظاهر شفا بخش؛ اما کردارشان

۷۸- «عارم» یعنی بداخلاق و شرور از ریشه «عرامة» به معنای خشونت و کج خلقی و سخت گیری گرفته شده و سیلاب طاقت فرسا و موانعی را که در دره‌ها برای مهار کردن آب‌ها می سازند، به همین مناسبت «عرم» بر وزن «کدر» گرفته می شود.

۷۹- «شائب» به معنای پیرمرد بزرگسال از ریشه «شیب» بر وزن «غیب» به معنای پیری گرفته شده است.

۸۰- «مماذق» به معنای ریاکار از ریشه «مزق» بر وزن «حذف» به معنای آمیختن شیر با آب گرفته شده است.

درد بی درمان است».

در بسیاری از نسخه‌های نهج البلاغه «قَارِئُهُمْ» آمده است و بسیاری از شارحان نیز همین را ترجیح داده اند که تناسب با جمله قبل دارد، زیرا در آنجا سخن از عالمان است و در اینجا سخن از قاریان قرآن و عابدان است. واژه «مماذق» که به معنای ریاکار و دو رنگ است نیز با آن متناسب است. در حالی که در بعضی از نسخه‌ها «قارن» از ماده قرین آمده که به معنای دوست است و مفهوم جمله این می شود که دوستان آن زمان دو رو و دو چهره‌اند؛ ولی روشن است که نسخه اول تناسب بیشتری با مجموع کلام امام دارد.

سرانجام در دهمین و یازدهمین اوصاف اهل آن زمان می فرماید: «نه کوچکشان بزرگسالان را احترام می کند و نه ثروتمندشان زندگی مستمندشان را تکفل می نماید»؛ (لَا يُعْظَمُ صَغِيرُهُمْ كَبِيرُهُمْ، وَ لَا يُعُولُ^{۸۱} غَنِيَّهُمْ فَقِيرُهُمْ).

روشن است هنگامی که جوانان و نوجوانان بی ادب، دور از شرم و حیا پرورش یابند، احترامی برای بزرگترها قائل نیستند و در واقع بزرگترها بذری که به دست خود افشاندند، میوه تلخش را می چینند.

و نیز روشن است هنگامی که فضائل انسانی از جامعه برچیده شود و دنیاپرستی و فساد اخلاق جای آن را بگیرد، اغنیا به فقیران رحم نمی کنند و این حقیقت را فراموش می کنند که خداوند مستمندان را در اموال آن‌ها شریک ساخته و سهم قابل توجهی برای آن‌ها قائل شده است، از این رو تمام آن اموال را حق خود می دانند و در طریق عیش و نوش صرف می کنند. این در صورتی است که آن اموال از طریق حلال به دست آمده باشد و اگر از طریق حرام باشد و صاحبانش معلوم نباشند، همه آن به فقرا و نیازمندان تعلق دارد.

۸۱- «لا یعول» از ریشه «عول» بر وزن «قول» به معنای سرپرستی و کفالت زندگی

در اینجا دو سؤال باقی می ماند: نخست اینکه چرا در عصر حکومت امام علیه السلام این همه مفساد جامعه اسلامی را فرا گرفته بود؟ پاسخ این سؤال چندان مشکل نیست، اگر چند قدم به عقب بازگردیم و عصر خلیفه سوم را بررسی کنیم که حاکم وقت و دستیارانش با بیت المال چه‌ها کردند و پست‌های حساس حکومت اسلامی را به دست چه اشخاصی سپردند، جواب این سؤال روشن می شود. تاریخ به ما می گوید فساد در عصر خلیفه سوم به قدری فراگیر شد که مردم بر خلیفه وقت شوریدند و در برابر چشم مهاجران وانصار او را به قتل رسانیدند و کمتر کسی به یاری او برخاست.

سؤال دیگر اینکه ریشه اصلی این مفساد یازده گانه کجاست؟ اگر درست بنگریم خواهیم دید که همه این‌ها یا لاقبل اغلب آن‌ها از فساد حکومت سرچشمه می گیرد و مردم که غالباً بر دین حکومتند، همان مسیر را ادامه می دهند و گاه فساد به قدری ریشه دار می شود که کار بر مصلحان بعدی نیز مشکل می گردد، همان گونه که بر امام علیه السلام مشکل شد. به یقین اگر گذاشته بودند امام علیه السلام بعد از پیغمبر زمام جامعه اسلامی را به دست گیرد و با آن عدالت و زهد و درایت مسلمین را در مسیر هدایت پیش ببرد، سرنوشت اسلام و مسلمانان طور دیگری خواهد بود.

جالب اینکه اگر نگاهی به کشورهای امروز دنیا که حکومت‌های فاسدی دارند، بیافکنیم همه مفسادی را که امام علیه السلام در این بخش از خطبه بیان فرموده در آنجا به روشنی می بینیم.

خطبه ۹۶

بخش اول: الْحَمْدُ لِلَّهِ الْأَوَّلِ فَلَا شَيْءَ قَبْلَهُ، وَ الْآخِرِ فَلَا شَيْءَ بَعْدَهُ، وَالظَّاهِرِ فَلَا شَيْءَ فَوْقَهُ، وَ الْبَاطِنِ فَلَا شَيْءَ دُونَهُ.

ستایش مخصوص خداوندی است که نخستین هستی است، و چیزی قبل از او نبوده است؛ و آخرین هستی است، و چیزی بعد از او نیست؛ او آشکار است، آن گونه که آشکارتر از او چیزی نیست؛ و باطن و مخفی است، که چیزی از او مخفی تر نتوان یافت.

شرح و تفسیر آغاز و انجام او است!

همان گونه که در بالا اشاره شد، در بخش اول این خطبه، اشاره به بعضی از صفات پروردگار شده و عمدتاً روی «اول» و «آخر» بودن خداوند و «ظاهر» و «باطن» بودن ذات پاکش، تکیه گردیده است: می فرماید: «ستایش مخصوص خداوندی است که نخستین هستی است و چیزی قبل از او نبوده و آخرین هستی است و چیزی بعد از او نیست». (الْحَمْدُ لِلَّهِ الْأَوَّلِ فَلَاشَيْءَ قَبْلَهُ، وَالْآخِرِ فَلَاشَيْءَ بَعْدَهُ).

«او آشکار است، آن گونه که آشکارتر از او چیزی نیست، و باطن و مخفی است، که چیزی از او مخفی تر نتوان یافت». (وَ الظَّاهِرِ فَلَا شَيْءَ قَوْقَهُ، وَ الْبَاطِنِ فَلَاشَيْءَ دُونَهُ).

اول و آخر بودن خداوند به معنای ازلیت و ابدیت ذات پاک اوست؛ زیرا اولیت او، نه به معنای آغازگر زمانی است؛ چراکه در این صورت محصور در دایره زمان می شود و نه آغازگر از نظر مکان؛ چرا که محصور در دایره مکان می گردد؛ بلکه آغازگر بودن او به این معناست که ذات پاک ازلی او، سرچشمه تمام هستی هاست و همه موجودات از او نشأت گرفته اند.

همچنین پایان بودن او، به معنای پایان زمانی و مکانی نیست؛ بلکه مفهومش آن است که ذاتش ابدی می باشد، و بقای موجودات بسته به بقای اوست و آنگاه که همه چیز فانی شود، او باقی است:

(كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٌ * وَيَبْقَى وَجْهَ رَبِّكَ ذُو الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ)^{۸۲}
کوتاه سخن اینکه: او سرآغاز و ابتدای عالم هستی است و اوست که بعد از فزونی جهان نیز خواهد بود.
توصیف او به «ظاهر» و «باطن»، تعبیر دیگری از احاطه وجود بی پایان او نسبت به همه چیز است.

از همه چیز ظاهرتر است، چرا که آثارش تمام جهان را پر کرده؛ و از همه چیز مخفی تر است، چرا که کنه ذاتش ناشناخته است! بعضی از «مفسران نهج البلاغه» احتمالات دیگری درباره ظاهر و باطن بودن خداوند داده اند؛ از جمله اینکه: منظور از ظاهر این است که او بر همه چیز غالب است و چیزی بر او غلبه پیدا نمی کند و دیگر اینکه منظور از ظاهر این است که او برتر از همه اشیا می باشد: ولی مطابق این دو تفسیر، مفهوم باطن به قرینه مقابله چندان روشن نیست و مناسب تر همان تفسیر اول است؛ که او از نظر آثار وجودیش بقدری ظاهر و آشکار است که هیچ چیز مانند او نیست؛ زمین، آسمان، گیاهان، حیوانات و انسان ها، دریا و صحرا، همه مملو از آثار وجود اوست؛ ولی با این حال، کنه ذاتش چنان مخفی است که احدی به آن راه ندارد؛ زیرا انسان محدود، کنه آن وجود نامحدود را نمی تواند درک کند.

در دعای پربار و معروف امام حسین علیه السلام (مشهور به دعای عرفه) می خوانیم: «مَتَى غَبَّتْ حَتَّى تَحْتَاجَ إِلَى دَلِيلٍ يَدُلُّ عَلَيْكَ وَ مَتَى بَعُدَتْ حَتَّى تَكُونَ الْآثَارُ هِيَ الَّتِي تُوصِلُ إِلَيْكَ، عَمِيَّتْ عَيْنٌ لَا تَرَكَ عَلَيْهَا رَقِيبًا.»
شاعر فارسی زبان همین مضمون را در اشعار لطیف خود بازگو کرده:

کی رفته ای ز دل که تمنا کنم تو را
کی گشته ای نهفته که پیدا کنم تو را!

۸۲- سوره الرحمن، آیات ۲۶ - ۲۷.

با صد هزار جلوه برون آمدی که من
با صد هزار دیده تماشا کنم تو را!

بخش دوم: و منها فی ذکر الرسول صلی الله علیه و آله

بخش دیگری از این خطبه که درباره پیامبر صلی الله علیه و آله سخن می گوید: مُسْتَقَرُّهُ خَيْرٌ مُسْتَقَرًّا، وَ مَنِبَتُهُ أَشْرَفُ مَنِبَتٍ، فِي مَعَادِنِ الْكَرَامَةِ، وَ مَمَاهِدِ السَّلَامَةِ؛ قَدْ صُرِفَتْ نَحْوُهُ أَفْئِدَةُ الْأَبْرَارِ، وَ تُنْبِتُ إِلَيْهِ أَزْمَةَ الْأَبْصَارِ، دَفَنَ اللَّهُ بِهِ الصَّغَائِنَ، وَ أَطْفَأَ بِهِ النَّوَّارَ، أَلْفَ بِهِ إِخْوَانًا، وَ فَرَّقَ بِهِ أَقْرَانًا، أَعَزَّ بِهِ الدَّلَّةَ، وَ أَذَلَّ بِهِ الْعِزَّةَ، كَلَامُهُ بَيَانٌ، وَ صَمْتُهُ لِسَانٌ.

جایگاه او بهترین جایگاه و محل رویش او شریف ترین محل ها بود. در معدن بزرگواری و شرف، و گاهواره سلامت، پرورش یافت. دل های نیکوکاران شیفته او گشت و چشم های (حق جوینان) به سوی او متوجه شد. خداوند به برکت وجود او، کینه ها را مدفون ساخت و آتش دشمنی ها را فرو نشاند؛ افراد دور افتاده را به وسیله او به هم نزدیک و برادر ساخت و نزدیکانی را (که در ایمان و هدف هماهنگ نبودند) از هم دور نمود. ذلیلان (پاکدل و محروم) را به وسیله او عزت بخشید و عزیزان (خودخواه) را ذلیل ساخت. سخنش بیان بود و سکوتش زبان.

شرح و تفسیر

سخنانش بیان بود و سکوتش پر معنا

در این خطبه کوتاه، امام علیه السلام اوصافی برای پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بیان می کند که هر یک از دیگری پرمعنا تر است. نخست از اساس و ریشه خانوادگی و جایگاه تولد او شروع می کند؛ می فرماید: «جایگاه او بهترین جایگاه و محل رویش او شریف ترین محل ها بود؛ در معدن بزرگواری و شرف، و گاهواره سلامت، پرورش یافت». (مُسْتَقَرُّهُ خَيْرٌ مُسْتَقَرًّا، وَ مَنِبَتُهُ أَشْرَفُ مَنِبَتٍ، فِي مَعَادِنِ الْكَرَامَةِ،

منظور از «مُسْتَقَرٌّ» و «مَنْبِت» رحم مادران پاک و صلب پدران موحد و با ایمان بود. همانگونه که در زیارات معصومین نیز به آن اشاره شده است همان گونه که در زیارت امام حسین عَلَيْهِ السَّلَامُ مشهور به «زیارت وارث» آمده: «أَشْهَدُ أَنَّكَ كُنْتَ نُورًا فِي الْأَصْلَابِ الشَّامِخَةِ، وَالْأَرْحَامِ الْمُطَهَّرَةِ».

این سخن در مورد شخص پیامبر از زبان خودش نیز نقل شده است. همان گونه که «فخر رازی» در تفسیر آیه «وَتَقَلِّبُكَ فِي السَّاجِدِينَ»^{۸۴} نقل کرده است که آن حضرت فرمود: «لَمْ أَزَلْ أَنْقُلْ مِنْ أَصْلَابِ الطَّاهِرِينَ إِلَى أَرْحَامِ الطَّاهِرَاتِ؛ پیوسته من از صلب پدران پاک، به رحم مادران پاکدامن انتقال می‌یافتم».^{۸۵}

«معادن کرامت» و «مماهد سلامت» نیز تأکیدی بر آن است و یا اشاره به این است که پدران و اجداد و مادران پیامبر اسلام، علاوه بر پاکدامنی و ایمان، دارای فضایل انسانی، و از عیوب اخلاقی پاک بودند.

این احتمال نیز در تفسیر جمله‌های بالا داده شده که منظور از «مُسْتَقَرٌّ» مدینه است که قرارگاه پیامبر بود و منظور از «مَنْبِت» مکه است که محل تولد آن حضرت به شمار می‌رود.

ولی تفسیر اول مناسب‌تر به نظر می‌رسد؛ مخصوصاً با توجه به جمله «فِي مَعَادِنِ الْكِرَامَةِ، وَ مَمَاهِدِ السَّلَامَةِ».

سپس به جاذبه‌های اخلاقی پیامبر پرداخته، می‌فرماید: «دل‌های

۸۳- «مماهد» جمع «مههد» (بر وزن مکتب) در اصل از «مهده» به معنای گاهواره گرفته شده؛ سپس به هر جایی که انسان در آن استراحت کند، یا آرامش روح در آن داشته باشد، اطلاق شده است.

۸۴- سوره شعراء، آیه ۲۱۹.

۸۵- تفسیر کبیر فخر رازی، جلد ۲۴، صفحه ۱۷۴، مرحوم «علامه مجلسی» در «بحارالانوار» نیز روایات متعددی در این زمینه نقل کرده است (بحار جلد ۱۵، صفحه ۳ به بعد).

نیکوکاران، شفیفته او گشت و چشم‌های (حق جویان) به سوی او متوجه شد». (قَدْ صُرِفَتْ نَحْوَهُ أَفْتَدَةُ الْأَبْرَارِ، وَ ثَنِيَتْ ۸۶ إِلَيْهِ أَرْزَمَةُ الْأَبْصَارِ). به راستی پیامبر اسلام چنین بود! جاذبه‌های اخلاقی او: تواضع، محبت، مهربانی، عفو و گذشت آمیخته با شجاعت و شهامت، دل‌ها را به سوی خود جذب می‌کرد و تلاش فوق‌العاده او در طریق هدایت و اصلاح مردم، چشم‌ها را به او متوجه می‌ساخت. سپس در سومین مرحله به بخشی از برنامه‌های اجتماعی آن حضرت اشاره کرده، می‌فرماید: «خداوند به برکت وجود او، کینه‌ها را مدفون ساخت و آتش فتنه‌ها و دشمنی‌ها را خاموش نمود». «دَفِنَ اللَّهُ بِهِ الضَّغَائِنَ ۸۷ وَ أَطْفَأَ بِهِ النَّوَاتِرَ ۸۸».

«افراد دور افتاده را به وسیله او به هم نزدیک و برادر ساخت و (گاه) نزدیکانی را (که در ایمان و هدف هماهنگ نبودند) از هم دور نمود». (الْفُ بِي إِخْوَانًا، وَ فَرَّقَ بِهِ أَقْرَابًا).

همان‌گونه که قرآن مجید در آیه ۶۲ و ۶۳ سوره «انفال» می‌فرماید: «هُوَ الَّذِي آيَدَكَ بِبَصْرِهِ وَ بِالْمُؤْمِنِينَ * وَ الْفُ بَيْنَ قُلُوبِهِمْ؛ او همان کسی است که تو را با یاری خود و مؤمنان تقویت کرد و دل‌های آنان را با هم الفت داد». در آیه ۱۰۳ «سوره آل عمران» می‌فرماید: «وَ اعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَ لَا تَفَرَّقُوا وَ اذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ كُنْتُمْ أَعْدَاءً فَأَلَّفَ بَيْنَ قُلُوبِكُمْ فَأَصْبَحْتُمْ بِنِعْمَتِهِ إِخْوَانًا؛ و همگی به ریسمان خدا (قرآن و اسلام) چنگ زنید و پراکنده نشوید و نعمت (بزرگ) خدا را بر خود به یاد آرید که چگونه دشمن یکدیگر بودید و او میان دل‌های شما الفت ایجاد کرد و به برکت نعمت او برادر شدید».

۸۶- «ثَنِيَتْ» از ماده «ثنی» (بر وزن سنگ) به معنای باز گرداندن است و در جمله بالا به معنای توجه آمده است.

۸۷- «ضغائن» جمع «ضغينه» به معنای کینه و عداوت است.

۸۸- «نواثر» جمع «ناثره» به معنای فتنه و عداوت است.

سپس به یکی دیگر از الطاف الهی به برکت وجود پیامبر عَلَيْهِ السَّلَامُ اشاره کرده، می‌فرماید: «خداوند ذلیلان پاکدل و (محروم) را به وسیله او عزت بخشید و عزیزان (خودخواه) را ذلیل ساخت». (أَعَزَّ بِهِ الذَّلَّةَ، وَ أذَلَّ بِهِ الْعِزَّةَ).

افراد با ایمان و با شخصیت که به خاطر تهیدستی در چنگال زورمندان بی ایمان گرفتار بودند، خداوند آن‌ها را به برکت وجود پیامبر عَلَيْهِ السَّلَامُ عزیز ساخت و مدیریت‌های مهم جامعه اسلامی را به آن‌ها سپرد و زورمندان فاسد و بی‌منطق را از صحنه اجتماع بیرون راند.

در پایان خطبه، به یکی از برجسته‌ترین صفات پیامبر عَلَيْهِ السَّلَامُ اشاره کرده می‌فرماید: «سخنش بیان بود و سکوتش زبان». (كَلَامُهُ بَيَانٌ، وَ صَمْتُهُ لِسَانٌ).

هر زمان، زبان به سخن می‌گشود اسرار حکمت از زبانش فرو می‌ریخت و حقایق وحی را تبیین می‌کرد؛ راه نجات را نشان می‌داد و پرنگاه‌ها را مشخص می‌نمود و اگر گاهی سکوت می‌کرد، سکوتش پر معنا و پرمفهوم بود. ناراحتی‌ها و نگرانی‌ها و عدم رضایت خود را از پاره‌ای کارها با سکوت نشان می‌داد و نادرست بودن سؤالات بیجا را، از همین طریق پاسخ می‌گفت و در برابر جاهلان بد زبان، از همین سلاح یاری می‌جست و گاه با سکوت (با قرآن حالیه) کارهایی را تقریر و امضا می‌کرد.

خطبه ۱۴۱

أَيُّهَا النَّاسُ، مَنْ عَرَفَ مِنْ أَخِيهِ وَثِقَةَ دِينٍ وَ سَدَادَ طَرِيقٍ، فَلَا يَسْمَعَنَّ فِيهِ أَقْوَابِلَ الرَّجَالِ. أَمَا إِنَّهُ قَدْ يَرْمِي الرَّامِي، وَ تُحْطِئُ السَّهَامُ، وَ يُحِيلُ الْكَلَامَ، وَ يَاطِلُ ذَلِكَ يَبُورُ، وَ اللَّهُ سَمِيعٌ وَ شَهِيدٌ. أَمَا إِنَّهُ لَيْسَ بَيْنَ الْحَقِّ وَ الْبَاطِلِ إِلَّا أَرْبَعُ أَصَابِعَ.

فَسَلِّ (عليه السلام) عن معنى قوله هذا، فجمع أصابعه ووضعها بين أذنه

و عینه ثم قال: الْبَاطِلُ أَنْ تَقُولَ سَمِعْتُ، وَالْحَقُّ أَنْ تَقُولَ رَأَيْتُ!

ای مردم! هر کس از برادر مسلمانش، استواری در دین و روش صحیح را مشاهده کند، باید به سخنانی که این و آن در نکوهش او می‌گویند گوش فرا ندهد (اضافه بر این) آگاه باشید، گاه تیرانداز تیرش به خطا می‌رود (و حدس و گمانهای مردم همیشه مطابق واقع نیست) سخن باطل فراوان گفته می‌شود، و باطل نابود و بی‌اثر خواهد شد، خداوند شنوا و شاهد (بر اعمال بندگان) است، بدانید میان حق و باطل بیش از چهار انگشت فاصله نیست!

کسی از حاضران از تفسیر این سخن سؤال کرد، امام علیه السلام انگشتان خود را جمع کرد و در میان گوش و چشم خود (در کنار صورت) قرار داد، سپس فرمود: باطل آن است که بگویی: شنیدم، و حق آن است که بگویی دیدم!

شرح و تفسیر

فاصله حق و باطل چهار انگشت است!

همان گونه که در بالا نیز اشاره شد، به نظر می‌رسد این سخن جزئی از خطبه سابق بوده، که مرحوم «ید رضی» آن را از هم جدا نموده، و به طور مستقل ذکر کرده است. در واقع هدف از هر دو، یک چیز است، و آن حفظ آبروی مسلمین و کمک به خوش بینی و اعتماد مردم به یکدیگر و پرهیز از آثار سوء غیبت و عیب‌جویی است.

در خطبه قبل امام علیه السلام طرق پیشگیری از غیبت را بیان فرمود، و در این خطبه سعی می‌فرماید آثار مخرب غیبت را کم کند، و یا از میان ببرد.

نخست می‌فرماید: «ای مردم! هر کس از برادر مسلمانش استواری در دین و درستی روش را مشاهده کند، باید به سخنانی که این و آن در نکوهش او می‌گویند گوش فرا ندهد» (أَيُّهَا النَّاسُ، مَنْ عَرَفَ

مِنْ أَحِبِّهِ وَثِقَّةَ دِينٍ وَسَدَادًا^{۸۹} طَرِيقَ، فَلَا يَسْمَعَنَّ فِيهِ أَقَاوِيلَ الرَّجَالِ).

در حقیقت امام علیه السلام در این بخش کوتاه از خطبه، از طرق مختلفی آثار سوء غیبت را در شنونده خشتی می‌کند، و نخستین طریق آن همان است که در عبارت بالا آمده است؛ زیرا انسان هنگامی که کسی را به حسن سابقه و تقوای الهی شناخته باشد، باید اطمینان پیدا کند اگر چیز خلافی درباره او می‌گویند، اشتباه است، زیرا همیشه موارد مشکوک را بر موارد معلوم حمل می‌کنند، و به تعبیر مشهور «الظَّنُّ يُلْحِقُ الشَّيْءَ بِالْأَعْمِّ الْأَغْلَبِ».

البته مفهوم این سخن آن نیست که غیبت و عیب‌جویی، افراد را درباره کسانی که سابقه آن را نداریم، بپذیریم، بلکه هدف تأکید بیشتر در مورد افراد خوش سابقه است، که به هیچ وجه نباید گفتار بدگویان و بدخواهان را درباره آنها تصدیق کرد.

سپس امام علیه السلام به نکته دیگری اشاره می‌فرماید: که به فرض گوینده آدم صادقی باشد، ولی به یقین معصوم نیست، و هرانسانی جز معصومین جایز الخطا هستند، و این امر سبب می‌شود که انسان نسبتهایی را که به افراد داده می‌شود، به آسانی نپذیرد، می‌فرماید: «آگاه باشید! گاه تیرانداز تیرش به خطا می‌رود» (و حدس و گمان‌ها همیشه مطابق واقع نیست) (أَمَّا إِنَّهُ قَدْ يَرْمِي الرَّامِيَ، وَتُخْطِئُ السَّهَامُ).

به علاوه، «سخن باطل فراوان گفته می‌شود، و باطل نابود و بی‌اثر خواهد شد، و خداوند شنوا و شاهد (بر اعمال بندگان) است».

۸۹- «سداد» به معنی گفتار و عمل صحیح است این واژه گاه به معنی مصدری و گاه اسم مصدری به کار رفته و به نظر می‌رسد با ماده «سد» که به معنی دیوارهای محکمی است که در برابر سیلاب و مانند آن می‌بندند از نظر مفهوم قرابت دارد زیرا سخنان حق و درست دارای استحکام خاصی است.

(وَيُحِيلُ^{۹۰} الْكَلَامَ، وَبَاطِلُ ذَلِكَ يَبُورُ^{۹۱}، وَاللَّهُ سَمِيعٌ وَشَهِيدٌ).

اشاره به این که بسیاری از مردم پای بند به کلام حق نیستند، و هر چه بر زبانشان جاری شد می‌گویند، به همین دلیل، نباید عیوب و گناهانی را که به اشخاص نسبت می‌دهند پذیرفت، چرا که ممکن است از همان گفتارهای باطل و بی‌اساسی باشد که بدون تحقیق و نسنجیده به افراد نسبت می‌دهند، به خصوص این که می‌دانیم خداوند همه جا شاهد و ناظر است، و هر چه را می‌گوییم مأموران ثبت اعمال می‌نویسند.

و در پایان این سخن باز هم به نکته مهم دیگری توجه می‌دهد، و می‌فرماید: «بدانید میان حق و باطل بیش از چهار انگشت فاصله نیست!» (أَمَّا إِنَّهُ لَيْسَ بَيْنَ الْحَقِّ وَالْبَاطِلِ إِلَّا أَرْبَعُ أَصَابِعَ).

«کسی از حاضران از تفسیر این سخن سؤال کرد، امام علیه السلام انگشتان خود را جمع کرد و در میان گوش و چشم خود (در کنار صورتش) قرار داد، سپس فرمود: باطل آن است که بگویی شنیدم، و حق آن است که بگویی دیدم!» (فَسُئِلَ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ مَعْنَى قَوْلِهِ هَذَا، فَجَمَعَ أَصَابِعَهُ وَوَضَعَهَا بَيْنَ أُذُنِهِ وَعَيْنِهِ ثُمَّ قَالَ: الْبَاطِلُ أَنْ تَقُولَ سَمِعْتُ، وَالْحَقُّ أَنْ تَقُولَ رَأَيْتُ!)

این سخن در واقع اشاره به شایعاتی است که در میان مردم زبان به زبان می‌چرخد، و مردم به عنوان «می‌گویند و می‌گویند» مطالبی را به یکدیگر منتقل می‌سازند، که چیزی جز شایعات بی‌اساس نیست، امام علیه السلام می‌فرماید: به شایعات اعتنا نکنید، و تا نیندید چیزی را به کسی نسبت ندهید.

۹۰- «یُحِيلُ» از ماده «حاله» به گفته قاموس به هرگونه تغییر یا حرکتی که از استقامت و درستی خارج می‌شود و به کجی و اعوجاج می‌گراید گفته می‌شود.

۹۱- «یَبُورُ» از ماده «بوار» در اصل به معنای شدت کساد بودن چیزی است و چون شدت کسادی باعث فساد می‌شود چنان که در ضرب المثل عرب آمده «كَسَدٌ حَتَّى فَسَدَ» این کلمه به معنی فساد و سپس هلاکت اطلاق شده است.

از این جا پاسخ سؤالی را که بسیاری از شارحان نهج البلاغه در این جا مطرح کرده‌اند و گفته‌اند: «آیات قرآن، وحی آسمانی، سنت پیامبر ﷺ و ائمه معصومین علیهم السلام، همه از طریق سمع و شنیدن است، چگونه ممکن است باطل باشد؟» روشن می‌شود؛ زیرا مقصود امام علی علیه السلام این نیست که اخبار ثقات و احادیث متواتره و مستفیضه که از طریق شنیدن به ما رسیده، باطل است، بلکه اشاره به همان معنی عرفی و متعارف است که در مورد شایعات بکار می‌رود.

شاهد این سخن حدیثی است که از امام حسن مجتبی علیه السلام نقل شده است، که پرسیدند: «كَمْ بَيْنَ الْحَقِّ وَالْبَاطِلِ؟» چقدر میان حق و باطل فاصله است؟».

امام علی علیه السلام فرمود: «أَرْبَعُ أَصَابِعَ فَمَا رَأَيْتَهُ بَعَيْنِكَ فَهُوَ الْحَقُّ وَقَدْ تَسْمَعُ بِأَذْنِكَ بَاطِلًا كَثِيرًا؛ چهار انگشت است، آنچه با چشمت ببینی حق است، حال آن که با گوش‌های خود سخنان باطل فراوان (و شایعات بی‌اساس) می‌شنوی.»^{۹۶}

کوتاه سخن این که، نه هر چه انسان می‌بیند حق است؛ چرا که گاه چشم خطا می‌کند، و نه هر چه می‌شنود باطل است؛ چرا که ممکن است گویندگان افراد عادل و ثقه و معتبر و دقیقی باشند، ولی در میان دیده‌ها خطا کم است، اما در میان شنیده‌ها سخن باطل بسیار است، و آنچه در خطبه بالا آمده است اشاره به همین نکته دارد.

آنچه در بالا آمد شاید بهترین تفسیری باشد که برای جمله فوق به نظر می‌رسد، بعضی از شارحان نهج البلاغه تفسیر دیگری دارند که خلاصه‌اش چنین است: جمله «میان حق و باطل چهار انگشت فاصله است»، اشاره به عیوبی است که درباره اشخاص گفته می‌شود، بسیاری از این عیوب، ناشی از سوءظن، عدم تحقیق، حسد، کینه

۹۶- بحار الانوار، جلد ۷۲، صفحه ۱۹۶.

توزی، و مانند آن است، بنابراین در میان این گفته‌ها دروغ و باطل فراوان است، ولی اگر انسان عیوبی را با چشم خود ببیند، می‌تواند قبول کند که فلان شخص دارای فلان عیوب است.

نکته

یک درس عالی اخلاقی

اگر مردم جهان همین جمله اخیر را که امام علی علیه السلام می‌فرمود: «میان حق و باطل چهار انگشت بیشتر فاصله نیست»، به خاطر بسپارند، و همیشه و در همه جا به آن عمل کنند، به یقین خوش‌بینی و حسن‌ظن جای بدبینی و سوءظن، و اعتماد جای بی‌اعتمادی، و محبت جای نفرت و کینه‌توزی را خواهد گرفت، و شایعات بی‌اساس درباره اشخاص و گروه‌ها از رونق خواهد افتاد، و شایعه‌پردازان هرگز به اهداف شوم خود نخواهند رسید، و روح سلامت و خوش‌بینی بر جامعه حاکم می‌شود.

متأسفانه امروز نه تنها در سطح افراد عادی، بلکه در سطح رسانه‌های دنیا طوفان خطرناکی از شایعه‌پراکنی نسبت به اشخاص و گروه‌ها و کشورها درگرفته، که فضای جهان را تیره و تار ساخته است، و سرچشمه آن غفلت از تفاوت حق و باطل است، که در کلام بالا به آن اشاره شد و متأسفانه مردم جهان هزینه سنگینی به خاطر آن می‌پردازند.

خطبه ۲۰۴

تَجَهَّزُوا، رَحِمَكُمُ اللَّهُ، فَقَدْ نُودِيَ فِيكُمْ بِالرَّحِيلِ، وَ أَقْلُوا الْعُرْجَةَ عَلَى الدُّنْيَا، وَ انْقَلَبُوا بِصَالِحِ مَا بَحَضَرْتُمْ مِنَ الزَّادِ، فَإِنَّ أَمَامَكُمْ عَقَبَةَ كَوْودًا، وَ مَنَازِلَ مَخُوفَةً مَهُولَةً، لَا بَدَّ مِنَ الْوُرُودِ عَلَيْهَا، وَ الْوُقُوفِ عِنْدَهَا. وَ اعْلَمُوا أَنَّ مَلَا حِظَّ الْمَنِيَّةِ نَحْوَكُمْ دَانِيَةً، وَ كَأَنَّكُمْ بِمَخَالِبِهَا وَ قَدْ نَسَبَتْ فِيكُمْ، وَ قَدْ

دَهَمْتُمْ فِيهَا مُفْطَعَاتُ الْأُمُورِ، وَ مُعْضَلَاتُ الْمَحْدُورِ. فَقَطَّعُوا عِلَاقَتِ الدُّنْيَا وَ اسْتَظْهَرُوا بِزَادِ التَّقْوَى.

خداوند شما را رحمت کند، آماده کوچ (از این جهان) شوید، چرا که ندای رحیل در میان شما داده شده است، علاقه و تکیه خود را بر دنیا کم کنید و با تهیه زاد و توشه از اعمال صالحی که در قدرت دارید (به سوی آخرت) باز گردید، زیرا گردنه‌ای سخت و منزلگاه‌های مخوف و هولناکی در پیش دارید که باید در آن‌ها وارد شوید و نزد هریک توقف کنید (و پاسخگوی اعمال خود باشید). بدانید فاصله نگاه‌های مرگ به شما کوتاه و نزدیک است. گویی در چنگال مرگ گرفتارید، در حالی که پنجه‌هایش را در جان شما فرو برده، و حوادث هولناک و مشکلات شدید شما را غافلگیر ساخته، حال که چنین است وابستگی‌های دنیا را به خود قطع کنید (از دنیاپرستان فاصله بگیرید) و بر توشه تقوا تکیه کنید.

شرح و تفسیر

از دنیاپرستان فاصله بگیرید

این خطبه شبیه خطبه گذشته و در حال و هوای آن است و هشدار اکیدی است به دنیاپرستان که موقعیت خود را در دنیا فراموش نکنند و روزهایی را که در پیش دارند به خاطر بیاورند و آماده آن شوند.

نخست می‌فرماید: «خداوند شما را رحمت کند، آماده کوچ (از این جهان) شوید، چراکه ندای رحیل در میان شما داده شده است و علاقه و تکیه خود را بر دنیا کم کنید؛» (تَجَهَّزُوا، رَحِمَكُمُ اللَّهُ، فَقَدْ نُودِيَ فِيكُمْ بِالرَّحِيلِ، وَ أَقْلُوا الْعُرْجَةَ عَلَى الدُّنْيَا).

امام علی علیه السلام در این سخن، جامعه بشری را به کاروانی تشبیه کرده که مقصد مهمی در پیش دارد و او به عنوان رهبر کاروان به همه کاروانیان فریاد می‌زند که برخیزید و آماده حرکت شوید.

«رحیل» به معنای کوچ کردن است و در اینکه مراد از آن حرکت به سوی آخرت است یا سیر و سلوک الی الله، هر دو تفسیر در کلام شارحان آمده است و مانعی ندارد که توده مردم مخاطب به آمادگی برای حرکت به سوی قیامت باشند و خواص برای سیر و سلوک الی الله.

در بعضی از روایات به جای مجهز شدن برای سفر آخرت، تعبیر به «استعداد للموت» آمده است. شخصی از امیرمؤمنان علیه السلام پرسید: «مَا الاسْتِعْدَادُ لِلْمَوْتِ؟» آماده شدن برای مرگ و سفر آخرت چگونه است؟ فرمود: **أَدَاءُ الْفَرَائِضِ وَاجْتِنَابُ الْمَحَارِمِ وَالْإِسْتِمَالُ عَلَى الْمَكَارِمِ ثُمَّ لَا يُبَالِي أَوْقَعَ عَلَى الْمَوْتِ أَمْ وَقَعَ الْمَوْتُ عَلَيْهِ؛** انجام واجبات و پرهیز از محرمات و دارا بودن فضایل اخلاقی است. سپس تفاوتی نمی کند او به سراغ مرگ برود (مانند استقبال از شهادت در میدان جهاد) و یا مرگ به سراغ او آید.^{۹۳}

در اینکه ندا دهنده چه کسی و یا چه چیزی است، احتمالات متعددی داده شده نخست اینکه فرشته ای از فرشتگان خدا باشد آنگونه که در یکی از کلمات قصار نهج البلاغه^{۹۴} آمده است و بعضی از شعرا آن را به شعر درآورده اند:

لَهُ مَلَكٌ يُنَادِي كُلَّ يَوْمٍ
لِدَوَالِ الْمَوْتِ وَأَبْنَاءِ الْخِرَابِ

خداوند فرشته ای دارد که هر روز ندا می دهد برای مردن بزایید و برای ویرانی بسازید.

یا اینکه ندا دهنده حوادث و آفاتی است که همچون طوفان همه روزه صحنه زندگی انسان ها را درمی نوردد و یا اشاره به آثار پیری است که به صورت پژمرده شدن چهره، سفید شدن موها و

۹۳- بحارالانوار، ج ۷۴، ص ۳۸۲، ح ۷.

۹۴- نهج البلاغه، کلمات قصار ۱۳۲.

خیمدگی قامت ظاهر می شود و به زبان حال ندای رحیل را سر می دهد.

اگر رحیل را به معنای سیر و سلوک الی الله و تهذیب نفوس بدانیم، ندا دهنده خداوند در قرآن مجید و معصومان در روایات اسلامی هستند که ندای مرگ و مسافرت از دنیا در این کلمات به گوش می خورد.

تعبیر به «عرجه» با توجه به اینکه به معنای اقامت است مفهومش این است که علاقه به اقامت در دنیا را کم کند و همچون دنیاپرستان دنیا را عملاً جاودان نپندارد.

سپس به دنبال این سخن برنامه آمادگی برای سفر آخرت را به این صورت بیان می فرماید: «با تهیه زاد و توشه از اعمال صالحی که در قدرت دارید (به سوی آخرت) بازگردید»؛ **(وَ انْقَلِبُوا بِصَالِحِ مَا بَحَضَرْتَكُمْ^{۹۵} مِنَ الزَّادِ).**

تعبیر به «انقلبوا» تعبیر لطیفی است که اشاره به تحولی درونی دارد؛ یعنی توجه خود را از دنیاپرستی به تهیه زاد و توشه آخرت بازگردانید.

تعبیر «بَحَضَرْتَكُمْ» اشاره به توانایی ها و فرصتهاست که انسان ها در اختیار دارند.

آنگاه امام علیه السلام به ذکر دلیلی برای لزوم تحصیل زاد و توشه جهت سفر آخرت، پرداخته می فرماید: «زیرا گردنه سخت و منزلگاه های مخوف و هولناکی در پیش دارید که باید در آن ها وارد شوید و نزد هر یک توقف کنید (و پاسخگوی اعمال خود باشید)»؛ **(فَإِنَّ**

۹۵- «حضرت» به معنای «حضور» است و در جمله بالا اشاره به فرصتهایی است که در پیش روی انسان وجود دارد. استعمال این واژه درباره بزرگان برای این است که نمی خواهند خود آنها را خطاب کنند، بلکه محضرشان را مورد توجه قرار می دهند.

أَمَامَكُمْ عَقَبَةً كُودًا^{۹۶}، وَ مَنَازِلَ مَخُوفَةً مَهُولَةً^{۹۷}، لَا بُدَّ مِنَ الْوُرُودِ عَلَيْهَا، وَ الْوُقُوفِ عِنْدَهَا).

این گردنه سخت و منزلگاه های خوفناک، اشاره به مرگ و منزلگاه های آخرت است، زیرا در روایتی امام صادق علیه السلام می فرماید: «در قیامت پنجاه موقف است و هر موقفی به اندازه هزار سال از سال های دنیا به طول می انجامد؛ **إِنَّ فِي الْقِيَامَةِ خَمْسِينَ مَوْقِفًا كُلُّ مَوْقِفٍ كَأَلْفِ سَنَةٍ مِمَّا تَعْدُونَ^{۹۸}**» شبیه همین معنا به صورت مشروح تری از امیرمؤمنان علیه السلام نقل شده است و احتمالاً در هر موقفی از این مواقف یکی از اعمال واجبه مانند نماز و روزه و امر به معروف و نهی از منکر و یا گناهان کبیره مورد سؤال قرار می گیرد که صاحبان آن ها باید در شرایط سخت و هولناکی پاسخگو باشند. اگر از آن ها به سلامت بگذرند راهی کانون رحمت خدا، بهشت برین می شوند و گرنه گرفتار خواهند شد.

به تعبیر دیگر، همان گونه که مرحوم شیخ مفید فرموده است: منظور از این عقبات (گردنه ها) اعمال واجب است که هر کدام تشبیه به گردنه ای شده است و همان گونه که عبور از گردنه ها سخت و طاقت فرساست، جواب گویی از این اعمال نیز دشوار است.

قرآن مجید در سوره «بلد» می فرماید: **«فَلَا اقْتَحَمَ الْعَقَبَةَ * وَمَا أَدْرَاكَ مَا الْعَقَبَةُ * فَكَّ رَقَبَةٍ * أَوْ إِطْعَامٌ فِي يَوْمٍ ذِي مَسْئَبَةٍ * يَتِيمًا ذَا مَقْرَبَةٍ * أَوْ مَسْكِينًا ذَا مَتْرَبَةٍ؛** ولی او از آن گردنه مهم نگذشت و تو چه می دانی آن گردنه چیست؟ آزاد کردن برده ای است، یا غذا دادن در روز گرسنگی به یتیمی از خویشاوندان یا مستمندی

۹۶- «کود» از ریشه «کأد» به معنای شدت و صعوبت گرفته شده و عقبه «کتود»، گردنه سخت و صعب العبور است.

۹۷- «مهولة» از ریشه «هول» به معنای ترس است و «مهول» اسم مفعول؛ یعنی خوفناک.

۹۸- بحارالانوار، ج ۷، ص ۱۲۶، ح ۳.

البته دنیا و آخرت از این نظر تفاوتی نمی‌کند که منظور از عقبات چه باشد؟ به ویژه که درباره عرصه قیامت آمده است: «(وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الْجِبَالِ فَقُلْ يَنْسِفُهَا رَبِّي نَسْفًا فَيَذَرُهَا قَاعًا صَفْصَفًا * لَا تَرَى فِيهَا عِوَجًا وَلَا أَمْتًا)؛ از تو درباره کوه‌ها سؤال می‌کنند بگو پروردگام آن‌ها را (در قیامت متلاشی کرده) بر باد می‌دهد. سپس زمین را صاف و هموار می‌سازد، به گونه‌ای که در آن هیچ پستی و بلندی نمی‌بینی» ۱۰۰.

بنابراین، اعتراض مرحوم علامه مجلسی بر شیخ مفید که نباید الفاظ را از معانی اصلی به معانی مجازی برد، به نظر وارد نمی‌رسد، زیرا این ایراد هنگامی وارد است که قرائنی در کار نباشد و با وجود قرینه مشکلی ندارد» ۱۰۱.

در مورد وحشت قیامت همین بس که قرآن مجید می‌گوید: «(يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ إِنَّ زَلْزَلَةَ السَّاعَةِ شَيْءٌ عَظِيمٌ * يَوْمَ تَرَوُنَّهَا تُذْهِلُ كُلَّ مَرْضِعَةٍ عَمَّا أَرْضَعَتْ وَتَضَعُ كُلُّ ذَاتِ حَمْلٍ حَمْلَهَا وَتَرَى النَّاسَ سُكَارَى وَمَا هُمْ بِسُكَارَى وَلَكِنَّ عَذَابَ اللَّهِ شَدِيدٌ)؛ ای مردم از عذاب پروردگارتان بترسید که زلزله رستاخیز امر عظیمی است. روزی که آن را می‌بینید (آن چنان وحشت سراپای همه را فرا می‌گیرد (که) هر مادر شیردهی کودک شیرخوارش را فراموش می‌کند و هر بارداری جنین خود را بر زمین می‌نهد و مردم را مست می‌بینی در حالی که مست نیستند؛ ولی عذاب خدا شدید است» ۱۰۲.

سپس امام علیه السلام به شرح بیشتری در این زمینه پرداخته و به همگان

۹۹ - همان مدرک، ص ۱۱۱، ح ۴۲.

۱۰۰ - بلد، آیات ۱۱-۱۶.

۱۰۱ - برای آگاهی از کلام مرحوم شیخ مفید و علامه مجلسی به کتاب بحارالانوار، ج ۷، ص ۱۲۹ مراجعه فرمایید.

۱۰۲ - حج، آیه ۱ و ۲.

هشدار می‌دهد که: «بدانید فاصله نگاه‌های مرگ به شما کوتاه و نزدیک است. گویی در چنگال مرگ گرفتارید، در حالی که پنجه‌هایش را در جان شما فرو برده، و حوادث هولناک و مشکلات شدید شما را غافلگیر ساخته است»؛ (وَ اعْلَمُوا أَنَّمَا لَحِظُ ۱۰۳ الْمَنِيَّةِ ۱۰۴ نَحْوَكُمْ دَانِيَةٌ ۱۰۵، وَ كَانَتْكُمْ بِمَخَالِبِهَا ۱۰۶ وَ قَدْ نَسَبْتُ ۱۰۷ فِيكُمْ، وَ قَدْ دَهَمْتُكُمْ ۱۰۸ فِيهَا مُفْطَعَاتُ ۱۰۹ الْأُمُورِ، وَ مَعْضَلَاتُ ۱۱۰ الْمَحْذُورِ).

این سخن، اشاره به این است که میان انسان و مرگ در هیچ سن و سالی فاصله‌ای وجود ندارد. هر لحظه ممکن است حادثه ناگهانی روی دهد و هر زمان ممکن است بیماری خطرناکی به سراغ انسان بیاید و یا دشمنی او را به طور ناگهانی از پای درآورد. گلوگیر شدن یک لقمه ممکن است به زندگی انسان پایان دهد و گرفتگی رگ‌های قلب یا مغز با چند لخته بسیار کوچک خون، وی را در کام مرگ فرو برد و یا با ضربه‌ای ناگهانی، نخاع انسان قطع شود و برای همیشه زمین گیر گردد.

حضرت در پایان، در یک نتیجه‌گیری روشن و گویا می‌فرماید: «حال که چنین است وابستگی‌های دنیا را به خود قطع کنید (از دنیاپرستان فاصله بگیرید) و بر توشه تقوا تکیه کنید»؛ (فَقَطِّعُوا

۱۰۳ - «ملاحظ» جمع «ملاحظ» مصدر میمی. به معنای نگاه کردن با گوشه چشم نگاه کردن است.

۱۰۴ - «منیه» از ریشه «منی» بر وزن «سعی» به معنای تقدیر گرفته شده و از آنجا که مرگ در سرنوشت انسان مقدر است، این واژه به مرگ اطلاق می‌شود.

۱۰۵ - «دانیه» به معنای نزدیک از ریشه «دنو» بر وزن «علو».

۱۰۶ - «مخالب» جمع «مخلب» ناخن و چنگال حیوانات یا یرندگان است.

۱۰۷ - «نسبت» از ریشه «نصب» بر وزن «غصب» به معنای فرو رفتن است.

۱۰۸ - «دهمت» از ریشه «دهم» به معنای غافلگیر ساختن است.

۱۰۹ - «مفطعات» جمع «مفطعه» به معنای حادثه‌ای است که بیش از حد شدید باشد.

۱۱۰ - «معضلات» جمع «معضله» یعنی چیزی که فوق العاده انسان را در تنگنا قرار دهد. به جاده تنگ نیز معضله گویند.

عَلَاتِقِ الدُّنْيَا وَ اسْتَظْهِرُوا ۱۱۱ بِرَادِ التَّقْوَى).

منظور از قطع علائق دنیا وابستگی شدید به مال و مقام و همسر و فرزند است؛ آن‌گونه وابستگی که انسان را از خدا غافل می‌کند و ارتکاب گناه را برای رسیدن به دنیا آسان می‌سازد و زرق و برق‌ها را در نظر جلوه می‌دهد.

تعبیر به «استظهار به زاد تقوا» اشاره به این است که در این سفر پر خوف و خطر آخرت انسان نیاز به تکیه گاهی دارد که پیمودن این راه را برای او آسان می‌سازد، تکیه گاهی بهتر از زاد و توشه تقوا نیست.

۱۱۱ - «استظهِرُوا» از ریشه «استظهار» به معنای کمک گرفتن از شخص یا چیزی است.

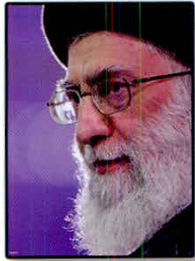


حدود و محتوای مسابقه نهج البلاغه پایه هشتم

مرحله اول (آموزشگاه)	آزمون کتبی: پرتوی از زندگی نامه امام علی (علیه السلام) و ترجمه خطبه های ۲۲۴ و ۲۳۳
مرحله دوم (منطقه‌ای)	آزمون کتبی: پرتوی از زندگی نامه امام علی (علیه السلام) و ترجمه خطبه ۲۲۴ و شرح و ترجمه خطبه ۲۳۳
مرحله سوم (استان)	۱- آزمون کتبی: ترجمه و شرح خطبه ۲۳۳، و خطبه کنفرانس ۲- کنفرانس یکی از خطبه‌های پیشنهادی
خطبه های پیشنهادی جهت کنفرانس	۲۰۴-۱۴۱-۹۶-۲۲۴-۲۱۱

«نهج البلاغه گنجینه عظیمی است که به
این زودی‌ها حتی نمی‌توان به موجودی
آن پی برد و بعد از شناخت است که نوبت
بهره‌برداری از آن فرا می‌رسد.»

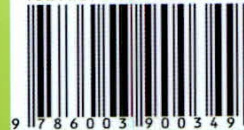
مقام معظم رهبری (مدظله العالی)





www.serat.pt.medu.ir

ISBN: 978-600-390-034-9



www.monadi.org

Email: info@monadi.org